

نگرشی بر زن و جنسیت در دوران مشروطه

## از انتشارات کانون پژوهش تاریخ زنان؛ نشر تاریخ زنان ایران

هیئت تحریریه:

ژانت آفاری، منصوره فتوره چی، منیژه مرعشی، مژگان علی بخشیان

کلیه حقوق این اثر محفوظ مولفین است. این اثر مطابق قوانین بین‌المللی به ثبت رسیده و تکثیر آن به هرگونه و شکل، به استثنای نقل قول به منظور نقد و بررسی، بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

نگرشی بر زن و جنسیت در دوران مشروطه  
ویراسته

ژانت آفاری، مژگان علی بخشیان، منصوره فتوره چی  
چاپ اول، زمستان ۱۳۷۸  
کانون پژوهش تاریخ زنان ایران

عنوان کتاب: نگرشی بر زن و جنسیت در دوران مشروطه

ناشر: کانون پژوهش تاریخ زنان ایران

چاپ: Campus Printing

نوبت چاپ: اول

تاریخ: ۱۳۷۸ \ ۲۰۰۰

تصویر: روی جلد از ملانصرالدین - شماره ۱۶، ۱۹۰۷

لیتوگراف ۲۴ x ۱۷ سانتیمتر

آدرس:

The Historical Society of Iranian Women  
The Women's Studies Program, LAEB  
Room 2258  
Purdue University  
W. Lafayette, Indiana 47907-1358, USA  
e-mail: afary@purdue.edu

## سپاس

از ناشرانی که موفق به کسب اجازه آنها برای بازچاپ برخی از مقالات شدیم سپاسگزاریم. مقالات شعله آبادی و ژانت آفاری در نیمه دیگر، شماره ۱۷ زمستان ۱۳۷۱ منتشر شدند. مقالات سوراسرافیل از دوره

کامل این مجموعه (نشر تاریخ ایران، ۱۹۸۲) به ویراستاری منصوره

اتحادیه (نظام مافی) و مطلب شیخ فضل‌الله نوری از مجموعه لوایح شیخ

فضل‌الله نوری (نشر تاریخ ایران، ۱۹۸۳) به ویراستاری هما رضوانی

استخراج شدند. دسترسی به دیگر روزنامه‌های دوران مشروطه از طریق

خانم جیل باترورث (Jill Butterworth)، که سرپرستی مجموعه ادوارد

براون (Edward G. Browne) را در دانشگاه کمبریج انگلستان بعهده

دارد، میسر شد. مقاله سیروس میر در ایران نامه سال ۱۱، شماره ۲،

تابستان ۱۳۷۲ انتشار یافت. از نوشین رازانی که مسئولیت اصلی تایپ

مقالات را بر عهده داشت و فرزین یزدانفر که زحمت بازخوانی مطالب

را بعهده گرفت صمیمانه قدردانی میکنیم.

## فهرست

### مقدمه

#### I. پیشگامان قفقازی:

- ۱ شعله آبادی میرزا فتحعلی آخوندزاده و مسئله زنان  
۱۳ میرزا فتحعلی آخوندزاده منتخبی از نمایشنامه وکلای مرفعه  
۱۵ ایوان سیگل نکاهی کوتاه به برگزیده‌هایی از نشریه ملانصرالدین  
۱۷ منتخبی از نشریه ملانصرالدین

#### II. دوران مشروطه در ایران

- ۵۳ ژانت آفاری روز شمار جنبش زنان در انقلاب مشروطه  
تأملی در تفکر اجتماعی-سیاسی زنان در انقلاب مشروطه  
۶۱ ژانت آفاری  
۹۷ سیروس میر نسیم شمال و مسأله زن در نهضت مشروطه  
منتخبی از نشریات دوران مشروطه:  
۱۴۱ نشریه صور اسرافیل  
۱۵۵ روزنامه مجلس  
۱۵۹ نشریه مظفری  
۱۶۵ نشریه حیل المتین  
۱۸۳ لوايح شيخ فضل الله نوري  
۱۸۷ نشریه اطلاع  
۱۸۹ نشریه طوس  
۱۹۱ نشریه شفق  
۱۹۳ نشریه طوس  
۱۹۵ نشریه نسیم شمال

#### III. مشروطه و پس از آن

توجه و اشاره شاعران و نویسندگان دوران مشروطه به مسائل مربوط به زن،

- ۱۹۷ پروین شکیبا

۲۳۹

توضیحات

## مقدمه

استقبال گرم دوستان و همکاران از مجموعه رویا رویی زن و مرد در عصر قاجار؛ دو رساله تأدیب النسوان و معایب الرجال (۱۹۹۲) کانون کوچک ما را بر آن داشت تا این مجموعه دوم را که به مسئله زن و جنسیت در دوران مشروطه اختصاص دارد منتشر کنیم.

اگر چه اکثر مقالاتی که در این مجموعه منتشر میشود به دوران اوج جنبش مشروطه در ایران در دهه اول قرن بیستم برمیگردد، اما نظر به اهمیت بسزای متفکرین قفقازی بر جنبش آزادیخواهی در ایران مجموعه را با مقالاتی از شعله آبادی در مورد آخوندزاده و ترجمه بخشی از نمایشنامه «وکیل مدافع» او آغاز میکنیم. به همت اِون سیگال (Evan Siegel) مجموعه ای از مقالات نشریه ملائصرالدین در مورد حقوق زنان از زبان آذری-ترکی به فارسی برگردانده شد که در این مجموعه برای اولین بار انتشار میابد. بخش بعدی شامل مقالاتی از ژانت آفاری و سیروس میر، نظرات متفاوتی را که در مورد جنسیت در دوران مشروطه مطرح بود مورد بررسی قرار میدهد. این بخش شامل گزیده ای از برخی روزنامه های مشروطه نیز میباشد. مجموعه حاضر را با مقاله ای از پروین شکبیا به پایان میرسانیم. در این مقاله شکبیا به آثار شعرائی که اهداف مشروطه و بخصوص دفاع از حقوق زن را در اواخر دوران قاجار و آغاز عصر پهلوی دنبال میکنند، میپردازد.

شعله آبادی در مقاله میرزا فتحعلی آخوندزاده و مسئله زنان نشان میدهد که زنان در نمایشنامه های آخوندزاده شخصیت های جسور و عاقلی تصویر شده اند که به دنبال انتخاب سرنوشت و اعاده حقوق خویش هستند، گرچه این حقوق به چهارچوب مسائل خانوادگی محدود میشود. این زنان بر خلاف رسوم جامعه وقت، بخود حق عاشق شدن میدهند و برای اجتناب از ازدواجهای سنتی و دستیابی به برخی حقوق انسانی

مبارزه میکنند. در این مسیر برخی از زنان از حمایت مردان آزاد اندیش برخوردارند، و برخی باید به ستیز با زنان دیگری پردازند که قدرت خویش را از طریق تحکیم روابط مردسالارانه حفظ میکنند.

گرچه آثار آخوندزاده در ایران خوانده میشد اما تنها تعداد معدودی از دگر اندیشان با آنها آشنائی داشتند. انتشار ملانصرالدین در تفلیس در سال ۱۹۰۶ با انقلاب مشروطه ایران هم زمان شد و پخش این نشریه در ایران که به مسائل جنبش مشروطه هم میپرداخت تأثیری بنیادین بر مبارزین این نهضت نهاد. ملانصرالدین هم مانند آخوندزاده از طنز استفاده میکرد. افکار جدید سوسیال دموکراسی همچون مبارزه با قدرتهای استعماری غرب، بسط افکار جدید ناسیونالیستی-مردمی، همراهی و همفکری ملیتها و اقوام مختلف برای آزادی، مسئله حقوق زنان و لیبرالیسم مذهبی از جمله مطالبی بودند که ملانصرالدین به زبان شیوا و شیرین و همراه با کاریکاتورهای رنگی در اذهان عمومی اشاعه میداد.

ملانصرالدین همچون بسیاری از نشریات مدرن این دوران معتقد بود که ظاهر و اندام زنان خاورمیانه باید تبدیل به اندامی مدرن و مطابق با ضوابط اروپائی شود و لذا برخی از اوقات با طنز تند و نیش سوزنده سر و وضع زنان مسلمان را به مضحکه میکرفت. این طنز تلخ بطوری که در این مجموعه مشاهده می شود مورد ستیوال و سرزنش برخی قرار گرفت و منجر به گسترش این بحث در ملانصرالدین شد.

ژانت آفاری مینویسد که جنبش زنان ایران در انقلاب مشروطه از مبارزه در نهضت ملی بمنظور تحریم کالاهای خارجی و تشکیل بانک ملی آغاز شد و آگاهی سیاسی زنها خیلی زود منجر به تشکیل انجمنهای زنان و مدارس دخترانه گشت - برخورد روحانیون با جنبش زنان نمادهای گوناگون داشت. برخی همچون شیخ فضل اله نوری با صدور فتوائی مدارس دخترانه را تکفیر کردند. گروهی هم چون محمدحسین یزدی از

(همسر صفیه یزدی، مدیر مدرسه عفتیه) از حق تحصیل زنان پشتیبانی میکردند. زنان فرهیخته با حمایت روشنفکرانی چون علی اکبر دهخدا، سردبیر نشریه صوراسرافیل، سیدحسن تقی زاده نماینده آذربایجان و وکیل الرعایا نماینده همدان در مجلس اول، بخشی از روابط سنتی بین زن و مرد را به زیر ستیوال بردند و از نمایندگان مجلس خواستند تا انجمنهای زنان و فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی آنها را به رسمیت شناخته و از آنها حمایت کنند.

مبارزان مشروطه در مورد مسئله حقوق زنان نظرات واحدی نداشتند. کمالینکه سیداشرف الدین، سردبیر نسیم شمال، با وجود همفکری بسیار با دهخدا و تقی زاده، آنگاه که مسئله حجاب مطرح میشد نظراتی متفاوت از آنها داشت. سیروس میر با مروری بر دیوان سیداشرف الدین و نشریه نسیم شمال نشان میدهد که اشرف الدین سه مسئله را مورد بحث قرار میداد: ۱- نکوهش پاره ای از عقاید و رسوم جامعه مردسالارانه ۲- تشویق زنان به تحصیل و کسب کمال و ۳- بحث در مورد حجاب. بحث انگیزترین نظریات اشرف درباره حجاب است که وی از آن جانبداری میکرد. دفاع او از حجاب با دیگر نظریاتش در مورد اخذ دانش و تمدن جدید و تأکید او بر تک همسری ناسازگار بنظر میرسد. پروین شکیبا در مجموعه زیبائی که از اشعار نویسندگان مشروطه خواه گردآوری کرده نشان میدهد که دفاع سیداشرف الدین از حجاب او را از دیگر شاعران بر جسته ایران در اوائل قرن بیستم متمایز میسازد. دهخدا در یکی از ستونهای «چرند پرنده» در نشریه صوراسرافیل با شهامت میگوید:

صدبارنگفتم که خیال تو محال است

تا نیمی از این طایفه محبوس جوال است؟

ظاهر شود اسلام در این قوم، خیال است

هی باز بزن حرف پراکنده آکبلای

ایرج میرزا در مثنوی عارفانه شکوه میکند:

خدایا تا کی این مردان به خوابند ؟  
زنان تا کی گرفتار حجابند ؟  
چرا در پرده باشد طلعت یار ؟  
خدایا زین معما پرده بردار !

و بالاخره ابوالقاسم لاهوتی در غزلی بنام «خنده رقیب» بر اسارت زنان میهن خود افسوس میخورد:

بردار پرده، از صنم ماه روی من  
تا روی تو، زیاد کند آبروی من  
هرجا که گفتگو ز نقاب تو می شود  
خندد رقیب و گریه بگیرد گلوی من  
خواهم میان جامعه، آزاد بینم  
جزاین، به جان تو، نبود آرزوی من

این کثرت نظر در مورد مسائل زنان، از مشخصات عمده جنبشهای اجتماعی ایران در قرن بیستم میباشد. اما متأسفانه در بسیاری از نوشته‌هایی که در مورد حقوق زن و جنسیت منتشر میشوند، به این دیدگاه تاریخی کمتر عنایت میشود. بطوری که گاهی بنظر میآید در دایره بسته این کفتمان صدساله میچرخیم بدون آنکه راهی جدید باز کنیم.

در فضای امروز ایران که مسائلی چون حجاب، تعدد زوجات، طلاق آسان مردها، حضانت فرزندان، و حقوق قضائی-اجتماعی-سیاسی زنها بصورت معضلات حاد جامعه در آمده‌اند، نگرشی به تفکر روشنفکران دوران مشروطه میتواند نقطه شروعی برای بازسازی ساختارهای جنسیتی ایران امروز باشد. به این امید که این مجموعه فرهیختگان ایران را در این راه یاری دهد.

شعله آبادی

## میرزا فتحعلی آخوند زاده

و

### مسئله زنان \*

میرزا فتحعلی آخوند زاده را میتوان یکی از مؤثرترین روشنفکران غیرمذهبی در تحولات فکری قرن نوزدهم ایران دانست. این گروه از روشنفکران که ناآگاهی توده‌ها، فساد دستگاه حکومتی و بنیادگرایی مذهبی را دلیل عقب‌ماندگی اجتماع خود میدیدند درصدد اصلاح جامعه برآمدند، و به دانش و تمدن غرب روی آورده، سعی بر شناساندن آن کردند. از تأثیرات مهم عقب‌ماندگی در جامعه، که از طرف این روشنفکران به آن برخورد شد، خاموشی و استعمار زنان بود. به خاطر آشنایی با تمدن غرب، آنان موقعیت زن را در شرق و کلاً در جوامع اسلامی، همانند مقوله‌های دیگر، پیوسته با غرب مقایسه میکردند. میرزا فتحعلی آخوند زاده نیز به مقتضای تفکرات مترقیانه خود و بر این استدلال که تا زمانی که نیمی از ملت در خاموشی و جهل بسر میبرد، پیشرفت و تمدن در جامعه امکان‌پذیر نیست، در نوشته‌های خود به مسئله زنان برخورد کرده‌است.

\* این مقاله نخست در نیمه دیگر شماره ۱۷، زمستان ۱۳۷۱ منتشر شد.

نخست در چند سطر به زندگینامه آخوندزاده مینگریم. سپس نگاهی به برخی از نمایشنامه‌ها و مکتوبات وی می‌اندازیم که بیانگر اصول تفکر وی در مورد نیاز به دگرگونی روابط زن و مرد در جامعه اسلامی است.

میرزا فتحعلی (۱۸۷۸-۱۸۱۲) در شهر نخو (نوخه) در غرب آذربایجان متولد شد. پدرش اهل تبریز و مادرش اهل مراغه بود. در هفت سالگی، به دلیل اختلاف بین مادرش و زن دیگر پدرش، والدینش از یکدیگر جدا شدند و مادرش او را به اردبیل آورد. به سن سیزده سالگی همراه عموی خود به قفقاز رفت و دوباره در زمان جنگ ایران و روس در سال ۱۸۲۶ با خانواده‌اش به شهر نخو بازگشت. در این شهر تحت نظر عمویش آخوند علی‌اصغر به تعلیم قرآن و علوم اسلامی و زبانهای عربی و فارسی پرداخت. علی‌رغم تشویق عمویش دایر به پیوستن او به قشر روحانیون، آخوندزاده راه دیگری پیش گرفت و نزد شخصی به نام میرزا شفیع به تحصیل فلسفه و عرفان پرداخت. پس از فراگرفتن زبان روسی در سال ۱۸۳۴ به تفلیس رفت. این شهر که در آن زمان یکی از مراکز فرهنگی منطقه به شمار میرفت به وی فرصت شناسایی با علوم و فرهنگ غرب را داد. در آنجا به سمت مترجمی وارد خدمت دولت روس شد و در کنار این کار به مطالعه تألیفات نویسندگان و فلاسفه قرن هجدهم اروپا پرداخت. در این شهر بود که میرزا فتحعلی با هنر تئاتر آشنایی پیدا کرد، و از آنجا که تئاتر و به خصوص کمدی را وسیله مهمی برای نقد اجتماع و معرفی افکار نو یافت، در سالهای ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۶ دست به نوشتن تمثیلات زد. انتقاد از حکومت استبدادی و بنیادگرایی مذهبی و عدم عدالت و مساوات در جامعه از موضوعات عمده این نمایشنامه‌ها است. در یکی از نامه‌هایش راجع به تئاتر چنین مینویسد:

از تمثیلاتم به طرف ایران فرستاده‌بودم که همکیشان من در فن شریف دراما (drama) یعنی طیاطر (theatre)

معرفی حاصل بکنند. من به اعتقاد خود این نوع تصنیف را عین ملت خواهی می‌پنداشتم. چونکه جمیع ملل یورپ (Europe) این گونه تصنیفات در حق احوال و اطوار مردم نوشته‌اند و این فن را باعث تهذیب اخلاق می‌شمارند و آشکار است که در هر ملت متقلبان و اشرار و حمقا هستند. احوال و اطوار چنین کسان را برسپیل تمسخر در فن دراما بیان میکنند که به سایرین عبرت گردد. (۱)

تمثیلات توسط میرزا جعفر قراچه‌داغی از آذری به فارسی ترجمه و در سال ۱۸۷۴ چاپ شد. آخوندزاده در سال ۱۸۵۷ به فکر اصلاح الفبای فارسی افتاد و پیشنهاد تغییر آن به حروف منقطع لاتین را داد. این نیز کوششی بود برای نیل به هدفهای نوگرایانه‌اش. از نوشته‌های دیگر او رساله انتقادی مکتوبات کمال‌الدوله است که در آن بنیادگرایی مذهبی در اسلام را به نقد کشیده است. در کنار این سه کار مهم نامه‌ها و مقالات دیگری نیز از وی باقی مانده که نشان‌دهنده تفکرات نوگرایانه و اصلاح‌طلبانه او است.

از آنجا که نظریات آخوندزاده در مورد مسئله زنان بیشتر در قسمتهایی از نمایشنامه‌ها و مکتوبات او دیده میشود به بررسی آنان اکتفا میکنیم.

نمایشنامه‌های آخوندزاده نمایانگر واقع‌گرایانه‌ای است از زندگی روزمره مردم و مشکلاتی که با آن روبرو هستند. نکته جالب توجه اینجا است که برخلاف آنچه در اذهان عمومی رایج است، زنان در نمایشنامه‌های آخوندزاده شخصیت‌هایی جسور و عاقل تصویر شده‌اند که پیوسته به دنبال انتخاب سرنوشت و اعاده حقوق خویش‌اند؛ اگرچه این حقوق محدود به روابط خانوادگی است. موضوع مبارزه زنان با ازدواج‌های از پیش ترتیب داده‌شده توسط خانواده در اکثر نمایشنامه‌هایش دیده میشود. این زنان برخلاف تأیید جامعه و خانواده

عاشق میشوند و ازدواج میکنند. دو تمثیل در میان تمثیلاتش انتقاد از جامعه مردسالارانه را موضوع اصلی قرار داده و نقشهای اصلی را به زنان اختصاص میدهد.

در وزیرخان لنکران آخوندزاده تعدد زوجات، زندگی زنان در اندرونی و مبارزه آنان را با عوامل قدرت تصویر میکند. خلاصه این تمثیل از این قرار است که نساء خانم خواهر زن وزیر لنکران و تیمورآقا برادرزاده خان لنکران به یکدیگر دلباخته، تصمیم به ازدواج میگیرند. ولی وزیر به خاطر جاه طلبی خود و به منظور قربابت با خان و در نتیجه به منزلت بیشتری رسیدن قول ازدواج نساء را به خان میدهد. شعله خانم همسر وزیر و خواهر نساء در اندرونی خود وسیله ملاقات نساء و تیمور را فراهم میکند. از طرفی دیگر زن اول وزیر، زیبا خانم، به رابطه وزیر و سوگلی اش شعله خانم حسد ورزیده، پیوسته درصدد بی آبرو کردن شعله در مقابل وزیر است. در حین یکی از دیدارهای عاشقانه، وزیر تیمورخان را در اندرونی پیدا کرده و شکایت او را به خان میبرد. خان، که دل خوشی هم از تیمور ندارد، دستور اعدام او را صادر میکند. از قضا در لحظه ای که فراشان دولتی تیمور را در خانه وزیر دستگیر میکنند، خبر میرسد که خان در دریا غرق شده و در نتیجه تیمور به جانشینی او حاکم لنکران میشود و دیگر سدی در راه ازدواج نساء و او وجود ندارد.

این تمثیل از دو جنبه به موقعیت زنان برخورد میکند. یکی تصویری که آخوندزاده از روابط بین هووها در اندرون میدهد و دیگری مبارزه زنان برای کسب حق انتخاب شریک زندگی. مسئله اول در رابطه بین زن اول و مسن تر وزیر زیبا خانم و شعله که جوان تر و سوگلی است دیده میشود. پرده اول با تصمیم وزیر برای خرید یک هدیه بسیار گرانبها برای سوگلی باز میشود. این عمل وزیر نشاندهنده نابرابری است

که او بین دو زن قائل است:

وزیر: ... دو ماه به عید نوروز مانده است. میخواهم چیز غریبه ای در عید به شعله خانم ببخشم. اگر اینجا بدهم بدوزند، زیبا خانم هم یک همچو چیزی خواهد خواست، بکیرم اضافه خرج است، به او زیندگی ندارد. نکیرم از قال و قیل خلاصی نخواهم شد. همه روزه مایه در دسر و اوقات تلخی است (۲)

آخوندزاده شعله را زنی زیرک و عاقل تصویر میکند که با وجود سن بسیار کم در مقابل وزیر ایستاده، بر او پیشدستی میگیرد. وزیر به دلیل وسوسه زیبا خانم بر این خیال است که شعله عاشق جوانی و پرزوری تیمورآقا (که در واقع نامزد نساء خواهر شعله است) شده است. برای اینکه او را از چشم شعله بیندازد به دروغ به او میگوید که با تیمور کشتی گرفته و او را نقش بر زمین کرده است. از طرفی دیگر تیمور که به خاطر دیدن نساء به اطاق شعله آمده است با شنیدن صدای وزیر مجبور به پنهان شدن در پشت پرده میشود و وقتی وزیر او را در آنجا پیدا کرده، شرح قضیه را از شعله میپرسد که تیمور در اطاق تو چه می کرده، جواب چنین میگیرد:

شعله: ... من آن مردکه را هرگز ندیده ام، و نمیشناسم.  
وزیر: چرا نمیشناسی؟ تیمورآقا را ندیده ای؟ خیلی خوب میشناسیش.

شعله: تیمورآقا اینجا چه میکرد؟ مگر شما تیمورآقا را زمین زده، پیش مادرش نفرستاده ای؟

با این جواب وزیر دیگر حرفی برای گفتن ندارد. شعله خانم زنی است که با روش خاص خود در برابر قدرت مردسالارانه حاکم میایستد. جالب اینجا است که مادر او، پری خانم، نیز با وجود اینکه احتمالاً سن زیادی از او میگذرد، با دخترانش همدستی کرده، به حمایت آنان میآید. زمانی که برای بار دوم تیمور در اطاق شعله پشت پرده پنهان است، در حالیکه وزیر در اطاق حضور دارد، با زیرکی



ترتیب فرار تیمور را میدهد:

پری خانم: ... رفته بودم از قربان فالگیر دعا بگیرم، انشاءالله از دخترم شعله خانم خدا پسری به شما کرامت کند. فالگیر که دعا را نوشته گفته است باید سه برابر سر وزیر کندم سمنو بگذاری، به فقیر و فقرا پخش کنی. الحال باید سه برابر سر شما را بگیرم که وقت سمنو میگذرد.

وزیر: تکلیف عجیبی میکنی ننه، مادام که سر من در بدن منست، چطور میتوانی سر را بکشی، برابش را بگیری؟

پری خانم: دردت به جانم، میتوانم، خیلی آسانست، فالگیر خودش یادم داده است. ظرف کودی بایست سر شما گذاشت، به هر ظرفی که سرتان بکنجد کلیه آن ظرف برابر سر شماست نساء خانم! بادیهای اینجا بیار.

نساء خانم بادیه را میگذارد. بادیه از گلوی وزیر پائین تر آمده، پری خانم زود شعله خانم را به طرف پرده اشاره میکند، شعله خانم آهسته پرده را بلند کرده تیمور آقا را بیرون آورده میبرد تا دم در، تیمور آقا از دم در آن طرف تر رد میشود، نساء خانم بادیه را برمیدارد.

آخوندزاده از طریق شخصیت نساء است که حرف عمده خود را در این نمایشنامه بیان میکند. نساء که در لغت بمعنی زن است به فرمانبرداری از قدرت حاکم یعنی خان نمایاستد و تن به ازدواج با او نمیدهد. آخوندزاده زنان را ناتوان و خاموش نمیشمارد، جامعه‌ای که آنها را در پس دیوارهای اندرونی خالی از هرگونه حقوقی نگاه میدارد، به انتقاد میکشد.

در تمثیل دیگرش، وکلائی مرافعه، بار دیگر نقشهای اصلی را به زنان اختصاص داده‌است و موضوع نمایشنامه مبارزه زنان است برای احقاق حقوق خود.

وکلائی مرافعه دربارهٔ دعوی بر سر ارث باقیمانده از مرحوم حاجی غفور بین خواهر و زن صیغه او است. آقا مردان، وکیل عدلیه، برای اینکه این پول را بالا بکشد، وکیل زینب زن صیغه‌ای مرحوم

میشود و او را وادار به دروغ گفتن میکند که زینب پسری از حاجی غفور دارد که وارث دارایی باقیمانده است. زینب نیز که خود را میراث بر حق آن دارایی میداند، تن به همکاری با مردان خان میدهد. قرار مردان خان با زینب بر این است که در صورت موفقیت نیمی از دارایی از آن او خواهد بود و این مقدار برای او کافی نیست؛ برای بدست آوردن تمامی پول باقیمانده خیال ازدواج با زینب را در سر میپروراند. از طرف دیگر سکینه خانم که شرعاً تنها وارث است مجبور به گرفتن وکیل میشود که طبق نقشه قبلی از وردستان آقامردان است. سرانجام در آخر نمایشنامه دست آقامردان رو شده، سکینه خانم صاحب دارایی باقیمانده میشود. گرچه در این نمایشنامه آخوندزاده به ظاهر شیادی بعضی از وکلا را نشان میدهد اما در واقع با نامی که برای وکیل مرافعه یعنی «مردان خان» انتخاب میکند، هدف انتقادش را به طور کلی مردسالاری و مردان قرار میدهد.

زنان در این نمایشنامه نیز، مانند وزیر خان لنکران، آگاه به حقوق خویش‌اند و توانایی عهده‌دار شدن سرنوشت خود را دارند. سکینه خانم که مانند نساء تن به ازدواج از پیش ترتیب داده شده نداده، حال که دیگر آقا بالاسری ندارد تصمیم به ازدواج با مرد دلخواهش عزیزبیک میگیرد. عمه‌اش که قول ازدواج او را به تاجر پولداری داده‌است از او چنین جواب میشنود: «عمه! من کی به تو اذن دادم مرا به آقا حسن شوهر بکنی؟ من حالا دیگر نه پدر دارم، نه برادر، خودم وکیل خودمم.» (۵)

زینب نیز زنی است که بر عدم عدالت و مساوات و پایمال شدن حقوق دهان به اعتراض می‌گشاید. زمانی که میفهمد به عنوان یک زن صیغه از دارایی باقیمانده هیچ نصیب او نخواهد شد چنین فریاد میکند:

زینب خانم: چه طور حق ندارم؟ سالها زحمت کشیده خانه

حاجی غفور نشسته، همه دسته کلیدهای صندوقها دست من بوده، هر چه میخواستهم ور میداشتم خرج میکردم، در زندگی حاجی غفور خواهرش اختیار پنج قاز را نداشت، حالا چه شده است که باید من و ایستم این چنگی بیاید همه پولها را بردارد ببرد ...

آقا مردان: در مرافعه گوش به این حرفها نمیدهند.

زینب خانم: چه طور گوش نمیدهند. مرافعه کننده مگر نباید انصاف داشته باشد. ده سال زیادتر این دولت دست من بود، حالا باید من از آن بی نصیب بشوم؟ (۶)

زینب و سکینه هر دو زنهایی هستند که برای رسیدن به حقوق خود خاموش نمیمانند، اگر چه مردان آنها را مجبور به خاموشی میکنند و حتی مخاطب خود قرار نمیدهند:

آقا کریم: عزیزبیک من با شما حرف میزنم سکینه خانم هم گوش کند.

عزیزبیک: بفرمائید، با خود سکینه خانم هم میتوانی حرف بزنی. او را مثل سایر دخترها تصور نکن. پایش بیفتد خودش هم حرف است. از جواب دادن عاجز نیست. (۷)

و یا زمانی که آقا مردان با زینب موکل خود ملاقات میکند، طرف صحبت را برادر زینب میداند: «آقا مردان: آقا عباس، من با تو حرف میزنم، زینب خانم هم گوش بدهد. هر وقت موقع شد جواب بدهد.» (۸)

یکی از نکات جالب توجه در این تمثیل آن است که این دو زن به دلیل ناعدالتیها در جامعه در جایگاهی قرار گرفته اند که علیه هم مبارزه می کنند و سرانجام در این دعوی سکینه که مرفه تر است بر زینب که سابقاً خدمتکار و بعد زن صیغه حاجی غفور شده است پیروز میشود. این مسئله حساسیت آخوندزاده را در مورد نابرابری بین طبقات به زیر سؤال میکشد که پرداختن به آن از حوصله این چند صفحه خارج است. اما مسلم آن است که او متوجه نابرابری میان زنان و مردان

در جامعه است. در لابلای نوشته های دیگرش، به خصوص مکتوب کمال الدوله، اشارات زیادی به مسئله زنان دیده میشود. در این کتاب هدف او نقد از دین اسلام و بنیادگرایی در آن است. در نامه ای که به میرزا یوسف خان نایب الوزاره تبریز مینویسد عقایدش را در مورد شریعت چنین بیان میکند:

اگر شریعت چشمه عدالت است باید اصل اول را از اصول کونستتسیون (constitution) که مساوات در حقوق نیز درین اصل مقدر است مع مساوات در محاکمات مجری بدارد. مساوات در حقوق مگر مختص طایفه ذکور است؟ شریعت چه حق دارد که طایفه اناث را بواسطه آیه حجاب بحس ابدی انداخته، مادام العمر بدبخت میکند و از نعمت حیات محروم میسازد؟ (۹)

آخوندزاده معتقد به بیرون آمدن زنان از اندرونی و کسب دانش و فنون است. چرا که در برنامه های اصلاحی او برای جامعه، تمدن و پیشرفت بدون زنان امکان پذیر نیست:

دین اسلام بنا بر تقاضای عصر و اوضاع زمانه بر پراتستانتیسم (Protestantism) محتاج است. پراتستانتیسم کامل موافق شروط پروقره (progress) و سیویلیزاسیون (civilization) متضمن آزادی و مساوات حقوقیه هر دو نوع بشر مخفف دیسپوتیسم (despotism) سلاطین مشرقیه و در ضمن تنظیمات حکیمانه و مقرر وجوب سواد در کل افراد اسلام ذکوراً و اناثاً. (۱۰)

اضافه بر اعتراض او نسبت به مستور نگاه داشتن زنان و سلب حقوق انسانی از آنان، آخوندزاده به مسئله دیگری در مورد زنان حساسیت خاصی نشان میدهد و آن تعدد زوجات است. به عقیده او این عمل یکی از اشکالات مهم نظام مذهبی است که بی عدالتی در مورد زنان را موجب شده است:

کسانیکه بعد از این از اخلاف ما در دین اسلام بانی مذهب پروتستانتیسم خواهند شد و در جمیع مسائل فقیهه ما تفسیر و تزیید معمول خواهند داشت و آیه حجاب را منسوخ خواهند

کرد باید این مسئله را نیز فراموش نکنند و اگر بنا بر تصور و تحقیق ایشان عقیده حکمای فرنگستان معقول انگاشته شود آیه تجویز کثرت زوجات را نیز فیما بین ملت اسلام باید منسوخ داشته تزویج را منحصر بوحدهت زوجه بکنند ... اگر مراد از عدالت رعایت رضای زن و عدم جور در حق اوست این عدالت در همان روز رفع شد که مرد بر سر زن اول خود زن دیگر گرفت بعد از آن تا آخر عمر مرد در حق زن اولش ظلم فاحش ثابت و باقیست. (۱۱)

آخوندزاده در مقام یک روشنفکر با نظریات نوگرایانه‌اش قدمی چند فراتر از وضعیت موجود در جامعه ایران حرکت میکند، و با طرح مسائلی چون تعدد زوجات و محرومیت زنان به دفاع از حقوق آنان برمیخیزد. زمانی که زنان در پس دیوارهای اندرونی وادار به سکوت شده‌اند، در نمایشنامه‌هایش شخصیت‌های زنانی می‌آفریند که فریادکشان طالب حقوق خویش‌اند. وی بی‌شک از آن گروه از روشنفکران است که خارج از کشور با به زیر سؤال بردن تفکرات و ارزشهای پوسیده اجتماعی معرف افکار نو و مترقی شده، بذر انقلاب مشروطیت را پاشیدند.

## پانویسها:

- ۱- میرزا فتحعلی آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات (باکو، ۱۹۶۴)، صص ۱۰۹-۱۰۸.
- ۲- میرزا فتحعلی آخوندزاده، تمثیلات، ترجمه محمد جعفر قراچه‌داغی (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۶)، «وزیر خان لنکران»، ص ۳۷.
- ۳- همانجا، ص ۵۸.
- ۴- همانجا، صص ۷۹ و ۸۱.
- ۵- میرزا فتحعلی آخوندزاده، تمثیلات، «وکلاهی مرافعه»، ص ۲۵۶.
- ۶- همانجا، ص ۲۸۳.

- ۷- همانجا، ص ۲۶۷.
- ۸- همانجا، ص ۲۸۱.
- ۹- میرزا فتحعلی آخوندزاده، اثرلری (باکو: علملر آکادمیاسی، ۱۹۶۱)، ص ۳۰۹.
- ۱۰- همانجا، «ملحقات کمال‌الدوله»، ص ۱۸۱.
- ۱۱- همانجا، صفحات ۱۶-۵۵.

## کتابنامه:

- آخوندوف، میرزا فتحعلی. اثرلری، باکو: علملر آکادمیاسی، ۱۹۶۱.
  - الفبای جدید و مکتوبات، باکو، ۱۹۶۴.
  - تمثیلات، ترجمه محمد جعفر قراچه‌داغی، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۶.
  - سچیلیش اثرلری، باکو، ۱۹۸۸.
  - مقاله‌لر مجموعه‌سی، باکو، ۱۹۶۲.
  - مکتوبات، تهران: انتشارات مرد امروز، ۱۳۶۴.
  - آدمیت، فریدون. اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹.
  - آربین‌پور، یحیی. از صبا تا نیما، جلد اول، تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۷.
  - صادقوف، م. م. ف. آخوندوف، باکو، ۱۹۸۷.
  - ملک‌پور، جمشید. ادبیات نمایشی در ایران، جلد اول، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۲.
  - یزدانفر، فرزین. «تحلیلی از شیوه نگارش آخوندزاده»، ایران‌نامه ۸: ۱۰۶-۹۵.
- Akpinar, Yavus, Komediler (Temsilat), Izmir: Univ. Basimer Bornova, 1988.
- Akhundov, Mirza Fath-Ali, Comedies, Collection UNESCO, DOEVRES. Representatives. Serie Azerbaidjanaise.



خودتان دور میکنید؟

سکینه خانم: برادر، هیچ تقصیری صادر نشده است، امروز من وکیل خود هستم. دلم نمیخواهد با تو همخوابه بشوم. دوستت نمیدارم. خواهش دل به زور نیست.

آقا حسن: خانم این حرف برای تو خیلی ضررها وارد میکند. همچو نفرمائید.

سکینه خانم: میدانی چه میخواهی بگوئی! هرچه میتوانی بکن. هرچه از دستت برمیآید کوتاهی نکن، کوتاهی بکنی نامردی!

آقا حسن: بعد خودت پشیمان میشوی ها. یک فکر بکن بین که چه حرفها به من میفرمائی.

سکینه خانم: من فکرهام را کرده‌ام. دیگر جای فکری از برام نمانده است. برو هرچه میتوانی بکن. نکنی از تو کمتر کسی نیست!

آقا حسن: (دلتنک شده) خوب بازیستی سر تو بیاورم که در همه داستانها گفته شود. مزه‌اش تا روز مرگ از کامت بیرون نرود. (پا میشود).

سکینه خانم: برو برو، هر که از تو بترسد، از تو کمتر است! هر چه دستت بر میآید درباره من کوتاهی نکن. وا! چه حرفها میزند. خیال میکند کسی از او بترسد!

اون سیگال

نگاهی کوتاه به

برگزیده‌هایی از نشریه

ملانصرالدین

بعد از تسلط بر قفقاز در قرن نوزده، روسیه تزاری شروع به جذب و کنترل عناصر روشنفکر جامعه قفقاز به منظور تربیت آنان برای اداره سازمانهای تربیتی، نظامی، دولتی و فرهنگی جامعه پرداخت. یکی از اعضای این طبقه میرزا جلیل محمدقلی زاده بود. او تاجرزاده‌ای بود که در بخش مسلمانی مدرسه گوری (Gori) درس خوانده بود و سپس شروع به تدریس در مدارس دولتی مسلمانان نمود. او در این مرحله از زندگی با افکار روشنفکران اروپایی آشنائی پیدا کرد و به جمعیت همفکران (جمعیت مدنی) پیوست.

با انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و شکل گیری جنبش بر علیه استبداد تزاری، نهضت عظیم ادبی و روزنامه‌نویسی در قفقاز پدید آمد. یکی از درخشانترین نمونه‌های این نهضت روزنامه ملانصرالدین بود که انتشار آن در ماه آوریل ۱۹۰۶ در شهر تفلیس شروع شد. نویسندگان و کاریکاتوریست‌های متعددی با این روزنامه همکاری میکردند که سردبیر آن محمدقلی زاده بود. این روزنامه بی‌پروا از بسیاری ارزشهای بورژوا

لیبرال جهان غرب دفاع میکرد و بخصوص موضوع آزادی زنان مقام برجسته‌ای در این نشریه داشت. باید متذکر شد که چون محمدقلی زاده، همچون دیگر روشنفکران مسلمان روس، بسیاری نقطه نظرهای فرهنگ غربی را پذیرفته بود، برخی از طنزهای ملانصرالدین در مورد مسئله زن در جنسیت از طنزهای استعمارگران مسیحی-اروپایی این دوران غیر قابل تفکیک است.

همسر محمدقلی زاده، حمیده خانم از خانواده‌های اعیان قره‌باغ بود. پدرش فارغ التحصیل مدرسه نظامی پترزبورگ بود که در ارتش تزاری خدمت کرده و در دوران بازنشستگی یکی از مالکین روشنفکر این زمان شد. او چنان شیفته نحوه زندگی روس‌ها شد که در میان عوام به احمد بیک روس معروف شد. بعد از مرگ پدر، حمیده خانم فعالانه کار نظارت بر املاک خانوادگی و کشت مزارع را بر عهده گرفت. در سال ۱۹۰۵ هنگامی که حمیده خانم میخواست دیوان اشعار پدرش را منتشر کند با محمدقلی زاده آشنا شد. مدتی بعد، محمدقلی زاده توسط صوفیه خانم (بیوه فتحعلی آخوندزاده، متفکر بزرگ قفقاز) از حمیده خانم خواستکاری کرد. دفاع بی باکانه محمدقلی زاده از حقوق زنان، که جان او را به خطر انداخته بود، حمیده خانم را به ازدواج با وی ترغیب کرد. بنظر میرسد که حمیده خانم نکارنده نامه‌هایی است که با نام مستعار جهره‌جی‌خاله و در انتقاد از ملانصرالدین در این نشریه بچاپ رسید. اولین نامه جهره‌جی‌خاله یک سال بعد از ملاقات حمیده خانم با محمدقلی زاده نوشته شد و نامه دوم کمی قبل از خواستکاری محمدقلی زاده منتشر شد. در این مجموعه، ترجمه منتخبی از مقالات ملانصرالدین در مورد زن و جنسیت را از نظرتان می‌گذاریم.

## نشریه ملا نصرالدین

۱۵ سپتامبر، ۱۹۰۶ - جمعه، شعبان، ۱۳۲۴ - ۲۴-۱

کنج کونلار (روزهای گذشته)

«روزهای گذشته بر نمیگردند» - ضرب المثل

دیروز در قطار، دو تن ارمنی را دیدم. یکی از آنان روزنامه‌ای در دست داشت، دیگری کتابی، و با هم ارمنی حرف میزدند. داشتم به صحبتشان گوش میکردم که راهنما آمده و یک بلیط به من داد و من پنج کوپک به او دادم، و وقتی که او رفت، من دو باره مشغول گوش دادن به آنان شدم. (۱)

یکیشان میگفت که، «شوشانیک، بگذار از تو یک معما

پیرسم.»

رفیقش جواب داد، «پیرس!»

دختر شروع کرد: «شنیده‌ای، شوشانیک، که اخیراً پادشاه آستریا، فرانس یوسف، میخواست که کشتی‌هایی به دریای آدریاتیک بفرستد تا برای جنگ آماده شوند و خودش هم میخواست برای تماشا برود. ولی الآن نشنیده‌ای که مینویسند فرانس یوسف بسبب ناخوشی به آدریاتیک نمیرود. خب شوشانیک، اگر راست می‌گوئی، بگو ببینم چرا پادشاه آستریا بدین ناگهانی حالا ناخوش شده و وقتی دیگر ناخوش

نشده، و چرا حالا موقع سفر به آدریاتیک؟ این یک معما است. اگر میتوانی جوابش را پیدا کن، هر چه میخواهی، به تو میدهم.»

دختر یک کمی فکر کرد و میخواست جوابش را بدهد که راهنما آمد تا بلیطها را نگاه کند و بعد از آن که من بلیط را نشانش دادم، و دو باره مشغول گوش دادن شدم. دختر چنین جواب داد:

«من یقین دارم که ناخوشی پادشاه آستریا بهانه‌ای بیش نبوده. خبرنگار روزنامه فرانس زبان «لتر مانس» که در برلین منتشر میشود رد این ناخوشی فرانس یوسف را بالمره انکار میکند. جریان از این قرار است، که بیشتر اهالی ولایت آدریاتیک ایتالیائی هستند. پادشاه آستریا را از این خبر مطلع گردید که اگر او به خاک آدریاتیک پای بگذارد، ایتالیائیهای آن ولایت یک نمایش نامقبول برایش بر پا خواهند کرد. و این از آن سبب است که ملت ایتالیا حاضر است که جان خود را فدا کند ولی به پادشاه دیگری تبعیب نشان ندهد و سر خم نکند.»

پس از آن که آن دختر این چنین گفت، اولی بطور غیر قابل فراموش کردنی دهانش را بوسید، اگر چه که در میان آنهمه مردم بودند. و بعد، دست راستش را بلند کرده و به صدای بلند گفت، «آخ آخ، شنیده‌ای، هایاستان، (۲) کشیده‌ای هایاستان، های رتق، (۳) شنیده‌ای، یثخباریک، (۴) فلان، فلان، فلان.»

من یقین بودم که این دختر دیوانه بود. اما بعد از آن، بجز دیوانگی‌اش، چیز دیگری بفکرم نیافتاد. یعنی، هیچ چیز دیگر به فکرم نیامد.

براستی، سخن آن زن در گوشم طنین انداخت.

اما بیاد چیز دیگری افتادم. «آخ روزهای گذشته.»

روزی در کودکیم، رفتم مهمانی منزل بی بی بزرگم. بی بی بزرگم

حوری نسا و عموی بزرگم نور جهان با هم صحبت میکردند، و آن گفت و گو هیچ وقت از یادم نمیرود. الآن، خوب یادم میآید که نور جهان از حوری نسا این معما را پرسید:

هر روز باباش زد تو سرش

زد با یک تاس توی سرش.

دو شاهی می شه یک عباسی

و یک عباسی هم دو شاهی. (۵)

حوری نسا یک کمی فکر کرد و با شادی جواب داد، «ای

دختر، آن زن مسلمان است دیگر، خاک بر سر!»

آخ، روزهای گذشته، چه قشنگ بودند.

پانویس‌ها:

- ۱- میرزا جلیل ارمنی میدانست. (ص. ۳۷۴. ت. سز سمباتیان، «جلیل ممدقلیزاده نین حیات و فعالیت اینه خاطره لر» در جلیل ممدقلیزاده: مقاله لر و خاطره لر مجموعه سی، آ. س. س. ر. علملر آکادتمیاسی نشریاتی، باکو، ۱۹۶۷.
- ۲- ارمنستان به زبان ارمنی.
- ۳- پدر به زبان ارمنی.
- ۴- مادر به زبان ارمنی.
- ۵- «در اواخر قاجاریه، یک عباسی معادل ... چهار شاهی بود.» (دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴)

## نشریهٔ ملا نصرالدین

۲۲ سپتامبر، ۱۹۰۶--جمعه، ۱۷ شعبان، ۱۳۲۴ ۱--۲۵

این برگزیده‌ایست از یک نامهٔ طولانی که ملا نصرالدین در جواب احمد بیک آقاییف، یک متفکر مسلمان قفقازی نوشت. آقاییف مینویسد که مسلمانان به خواندن روزنامه‌ها میل چندانی ندارند و این امر مشکلات فراوانی برای نشریات ایجاد کرده است. در این رابطه، ملا نصرالدین نوشت که هیچ کس نباید به خواندن چنین روزنامه‌های بی‌فایده‌ای میل داشته باشد.

برویم سر روزنامه ....

مثلاً، یکی از اعلانها این است: شاهزاده امینه خانم بهادر که در دارالفنون طب پترسبرگ [St. Petersburg] تحصیل کرده بیمار قبول میکند، و غیره.... آیا نوشتن چنین چیزی در روزنامه کافی نیست و حالا میکویید که مسلمانان روزنامه نمیخوانند. عجب!! همین مانده که زنان درس طب خوانده و بیمارها را معالجه کنند! امینه خانم کجا و دارالفنون کجا؟

والله، اصلاً نمیفهمم. نام زن مسلمان همیشه مرا به فکر جویدن سقز میاندازد.



ملا نصرالدین، شمارهٔ ۵، ۵ مه ۱۹۰۶





میگویند .

در شماره ۲۵، (۴) سقز جویدن زنان را مسخره می‌کنید و می‌گویید که تا نام خانم مسلمان می‌آید، سقز جویدن هم می‌آید. خب، سقز جویدن چه عیب دارد؟ پس چرا سقز درست می‌کنند؟ و اگر سقز نمی‌بود، دست فروشان چه چیز را خرید و فروش می‌کردند؟

چرا سمیچکا (۵) جویدن خانمهای روس عیب ندارد و سقز جویدن ما عیب دارد؟ من خیلی از مردان را دیدم که وقتی زنانشان سقز می‌جویند، می‌گویند، ای زن، یک خرده از آن را به من بده.

در شماره ۲۶ (۶)، کفشهای ما زنان را مسخره می‌کنید. تو یک ملا آقائی؛ انصاف بده و بگو، آیا اگر روس و ارمنی برای رفتن به زیارت پیر چکمه بپوشند، آیا این زیارت قبول میشود؟

و در یکی از شماره‌ها، شما لباس زنان مسلمان را کشیده و بدان خندیده‌اید. مثلاً، در شماره ۱۷ ژورنالتان، اسبها زنان مسلمان را در کوچه دیده و رم کردند. معلوم است که این اسبها اسبهای روسی بوده‌اند و هیچ زن مسلمانی را هرگز ندیده بودند. هر گاه لباس خانمهای روسی را در هنگام گردش و سوارکاری و سر و روی باز آنها را در کنار شوهرشان در یک شهر مسلمان، مثلاً در تبریز یا مازندران، ببینند، نه فقط اسبها، بلکه آدمها هم از آنها رم کرده و فرار می‌کردند.

خلاصه، از شما توقع دارم که این قدر شکل زنان مسلمان را در ژورنالتان نکشید. چون وقتی که مردان ما که درس روس خوانده‌اند آنها را می‌بینند، به وحشت افتاده و دنبال دخترهای روس می‌روند و خیلی هم اتفاق می‌افتد که دختر روس می‌گیرند و این برای شما ملایان هیچ خیری ندارد، زیرا که پول از جیبتان کشیده شده و به جیب کشی‌ها وارد میشود.

پانویس‌ها:

۱- در شماره ۱--۲۳ ملانصرالدین (۲۱/۸) سپتامبر برابر با جمعه، شعبان (۱۳۲۴)، در یک مقاله «قدیم ملا نصرالدین ناغل لاری (یک داستان قدیمی ملا نصرالدین)، ملا، در حال گردش در ایروان، زن عامی را دید «که در حیاطی پشت به دیوار تکیه کرده و پایش را دراز کرده و خوابیده. که گاهی از خواب بیدار شده و خودش را می‌خاراند و دو باره به خواب می‌رود.» ملا مسخره‌اش کرد در یک شعر عاشقانه می‌گوید «از دیدن تو در آتش تو کس باید سوخت» و «انکار نمی‌کنم که عاشق توام ای گل» و، در آخر، می‌گوید:

گرچه نمی‌دانی صرف و نحو و حساب  
میدانم که حرف تو مقبول است، حساب.

گر نمیدانی بافتن جوراب،

بی‌آ، برای تاری به ملا نکن عذاب.

الآن چه خاراندن چه دراز کشیدن چه تکیه کردن

لازم بود فراموش کردن.

۲-

در همان شماره، آناخلی نامی داستانی نوشت، «باکی واغزالده» (در ایستگاه باکو). در این داستان، یک مسلمان عامی در ایستگاه یک چای سفارش داد. وقتی که چای را آوردند، در کنارش، یک گیره برای قند گذاشته بودند. البته، آن مرد نمیدانست که آن گیره برای چیست. در مانده بود و نمیخواست اعتراف کند که نمیداند، تا غیر مسلمانان فکر نکنند که او مسلمان عامی است. در این حین، «یکی از آن برادران مسلمان از نوع من و تو، پدر آمرزیده، سرد و گرم چشیده، دنیا دیده، پیش من نشست... و گیره نقره‌ای را بر داشته، اول خودش را با آن

خاراند، و سپس داخل کوشش را با آن تمیز کرد و بعد شروع کرد به تمیز کردن ناخنهایش.»

۳- ر. ک. به ضمیمه ۱.

۴- ر. ک. به ضمیمه ۲.

۵- آدامز روسی.

۶- در شماره های ۱-۲۶ و ۲۷ ملا نصرالدین (جمعه، ۳۰ شعبان ۱۳۲۴ برابر با ۲۹ سپتامبر ۲۰ اکتوبر ۱۹۰۶ و جمعه، ۳۰ شعبان ۱۳۲۴ برابر با ۲۰ اکتوبر ۱۹۰۶)، داستانی است در باره فاطمه خاله نامی که همیشه کفشش از پایش میافتد. روزی، این زن با شوهرش سوار بر اسب به زیارت پیری رفتند. در بین راه، کفش زن از پایش افتاده و شوهرش از اسب پائین آمد تا کفشش را پیدا کند. ولی اسب زن رم کرده و فرار کرد. در این حین، یک دسته از مردان مسلمان متعصب با یک ملا در حیاط خانه‌ای داشتند راجع به غیرت شوهری صحبت میکردند و اصرار میکردند که هیچ وقت اجازه نخواهند داد که زنانشان از خانه بیرون بروند، که بناگهان، آن اسب با فاطمه خاله خودش را توی آن حیاط انداخت.

## نشریه ملا نصرالدین

۲۰ اکتبر، ۱۹۰۶ -- جمعه، ۱۴ رمضان، ۱۳۲۴ ۲۹--۱

چهره چی خالایا جواب (جواب به چهره چی خاله)

-- خان پری باجی

ای زن، باشد که ترا گرفتار پیرهای زنوز ببینم! باشد که ترا در روز قیامت در کنار زنان روس و ارمنی محشور ببینم! باشد که ترا در این دنیا در حسرت آدمهای مؤمن ببینم! ای خاک بر سر، مگر یک ذره حیا نداری، که مانند یک مشت مردهای ولگرد برای روزنامه‌ها نامه مینویسی؟ وای وای، نگذار جگرم پاره شود! ای خاک بر سر، چرا از آقایان خجالت نمیکشی؟ آیا تو آنچنان بی‌حیائی که چنین کرده‌ای؟ آیا نمیدانی که با نوشتن این نامه، هم خودت را بی‌آبرو میکنی و هم ما را؟ باشد که به اجنه و شیاطین ببیندی. تو زنان مسلمان را این چنین به خجالت انداخته‌ای و ابا نکرده‌ای و قلم بدست گرفته‌ای. باشد که دستت بخشکد تا نتوانی از این دست درازی‌ها بکنی!

خب، بگذار حرفهای دروغین مروغینی را که در شماره ۲۸ ملا نصرالدین نوشته‌ای یک به یک دنبال کنم. مینویسی که زنان حساب پول را نمیدانند، برای این که در مکتب درس نخوانده‌اند. حیا حیا، این حرفها را نزن. خب، زینب باجی ما هم در مکتب درس نخوانده، ولی به چه خوبی حساب پول را میشناسد. هفته گذشته، دو دانه پول سیمین از

جیب شوهرش بیرون کشید که بدهد دعای محبت بگیرد. ازش پرسیدم که این چه قدر پول است. گفت، «یکیشان یک عباسی، یکی هم پنج کوپک از یک عباسی کمتر است.» (۱) مگر برای دانستن چنین حسابی مکتب یا درس خواندن لازم هست؟ اینها چه حساب دشواریست؟ مکتب یعنی چه و چرا؟ والله، ای دختر، مثل اینکه عقل از سرت پریده! یعنی تو می‌گویی که دخترهای مسلمان باید همچون دخترهای روس و ارمنی به مکتب بروند. کدام غیرت این حرفهای تو را قبول میکند؟ پس چه فرقی خواهد بود بین دخترهای مسلمان و دخترهای روسی و ارمنی؟

میدانم کارمان به کجا خواهد انجامید، زیرا میبینیم که بعضی مسلمانان لامذهب میخواهند دخترها را به مکتب بفرستند. از بلای آن است که دنیا و عالم اینچنین شده: هیچ فکر نمیکنی که چرا در روسیه این همه خون به نا حق ریخته شد؟ چرا در قفقاز دعوا بین ارمنی و مسلمان اتفاق افتاد؟ چرا در شماخی زلزله رخ داده؟ چرا در تهران اغتشاش شروع شده؟ چرا در باکو مسلمانان یک دیگر را خفه میکنند؟ (۲) میدانی که سبب این همه چیست؟ مادر مرحوم من (خدا مرده‌های شما را رحمت کند!) همیشه در راه بر گشتن از حمام به خانه، چون راهش از محله آرامنه میگذشت، به من میگفت، «ای دختر خان‌پری، من به تو میگویم و تو هم یادت باشد، روزی یک بلائی آسمان و جهان را میگیرد!»

میگفتم، «چرا؟»

جواب داد، «دخترهای دوازده، سیزده ساله قابل ازدواج روس و ارمنی سر برهنه از مکتب بر میگردند و هیچ یک از آنان از مردی فرار نمیکنند.»

من در آن موقع خیلی کوچک بودم و خوب نمیفهمیدم، اما الان،

میفهمم که حرفهای مادر راست بوده. وای به حال من.

پانویس‌ها:

- ۱- پنج عباسی مساویست به سی کوپک.
- ۲- در ارشاد، صابر مقاله ای راجع به فوت یک روحانی بر جسته شماخی نوشت. در آن مقاله، گزارش داد که کشیش (Lutheran) ارمنی در حین تسلیت گفتن، گفته بود که، «مردم: وفات چنین عالمی برای ما مصیبت بزرگیست.... حضرت تعالی‌الله چنین مصیبت‌هایی را برای تنبیه ما فرستاده. میخواهد که ما توبه کنیم و به طرف او برگردیم. از این قبیل است آن زلزله و یا اینکه آن همه خون نا حقی که سال پیش در قفقاز ریخته شد. (ارشاد، شماره ۴۹، ۱۸ فوریه ۳۱ مارس ۱۹۰۶؛ ر.ک. هوپ هوپ نامه (آ س ر آکادامیسی بشریاتی، باکو، ۱۹۶۵، جلد ۳، صفحه ۱۵۳-۱۵۴).

## نشریهٔ ملانصرالدین

۱۰ اکتبر، ۱۹۰۶--جمعه، ۶ شوال، ۱۳۲۴ ۲۲--۱

خان پریا جواب (جواب به خان پری)

--چهره چی خاله

ملا عموی محترم:

در یکی از شماره های گذشته، خان پری بی ایمان زبان نفرین باز کرده و حرفهای نکفتنی در حق من گفت. چه کنم؛ اگر روزه نمیبودم، میدیدید که چه طور جوابش را میدادم. از یک طرف، روزه و نماز، از طرف دیگر، سر و صدا و قیل و قال بچه ها هرروز، و وزوز دوک نخ هر شب، طاقتم را طاق کرده است. اگر نه، هم الان، آبروی آن بی حیا را میبرد. ای بی حیا، بگو ببینم کی ترا تحریک کرده که آن طور بی حیائی بکنی و تازه آن قدر هم از حیا حرف بزنی؟ زن باید ناموس زنی داشته باشد، اما تو که هیچ ناموس نداری. روسری روی سرت حرامت باشد.

من کار بدی نکردم که نوشتنم، ملا عمو، به پر و پاهای زنان نییچ. (۱) هست و نیست عیبهایشان را باز نکن و بلند نگو. خب، تو بجای اینکه راضی باشی شروع میکنی به من نفرین کردن، و افشا کردن یک مشت سرهای پنهانی زنان. مثلاً میکویی که زینب باجی پول میدزدد برای خریدن دعای محبت. خودت یک کمی فکر کن، آیا نوشتن من به



ملانصرالدین، شماره ۱۲، ۲۴ مارچ ۱۹۰۷

یک روزنامه بیشتر عیب دارد یا باز گفتن احوال و اسرار ما به مردم؟ ملا عمو، آیا به تصویری که در شماره ۱۲ کشیده شده بود توجه کردی؟ (۲) نگاه کن بین چه کشیده است: مردی بچه و زن قشنگ خود را که او با امر الله گرفته بود با چشمهای اشکین تنها گذاشته و رفته یک زن روس لچر را فریب میدهد. اینچنین کارها چه گلی به سر زنان میزند! وای، جانم میسوزد! حتی اگر دعای محبت بنویسد و یا به امامزاده برود. خدا یکی از اینها را به سرت بیاورد. آن وقت که مزه اش را چشیدی، دعای محبت نوشتن و پول دزدیدن از جیب شوهر و این جور بازیهای پنهان ما دختران را میفهمیدی، و آن وقت میفهمیدی که آشکار ساختن آنها پیش مردم چه بی‌حرمتی است. مگر اعمال ننه بزرگت، خان پری، که نامش را بر تو گذاشته‌اند، خاک بر سرت، از یادت رفته است؟ نشنیدی که آن مرحوم مست علی شاه را جادو کرد و چه طور در یک دقیقه همه شهر پاریس را خراب و وارونه کرد و مسیو جوردان بی‌چاره را دیوانه کرد و به بیابان راند؟ وقتی که شهربانو خانم آنرا دید، به ننه مرحومت گفت، «خان پری، خراب ساختن پاریس تعجیبی ندارد. آنچه تعجب دارد این است که به جادو نباید اعتقاد داشت. چه طور میشود باور نداشت وقتی که آدم به چشم خودش این چنین کارها را ببیند؟» و ننه مرحومت گفت، «ای خانم، اگر مردها را عقلی بود، چه طور میتوانستیم آنان را در هر قدم هزار بار گول بزنیم و خیال خودمان را عملی بکنیم؟» الان ما باید همان راهی را که ننه بزرگت میرفت برویم و اگر نه، ما به یک خرده پول نیمازیم. (۳)

پانویس‌ها:

- ۱- اینجا آشکارا میگوید که نویسنده نامه «خان پری» خود ملانصرالدین است.
- ۲- ر. ک. به تصویر ۱.
- ۳- اشاره ایست به شخصیتی بنام خان پری در نمایش مسیو جوردان نوشته میرزا فتحعلی آخوندزاده. در این نمایش، مسیو جوردان حکیمی است که یک پسر تحصیل کرده مسلمان را دعوت میکند تا بیاید به پاریس. نامزد این پسر نگران میشود که این پسر ممکن است به دنبال دخترهای پاریس برود. در علاج این ترس است که خاله این دختر، خان پری، یک جادوگر شارلاتان ایرانی را استخدام میکند. جادوگر میگوید که یا باید پاریس را ویران کند یا مسیو جوردان را نا بود سازد. خان پری، آن مظهر کوردلی و خون خوری ارتجاع، فریاد کشید «هر دو! مگر باید دلمان برای فرنگیان بسوزند؟» (میرزا فتحعلی آخوند اوف آثارلاری، ج. ۱ (باکو، ۱۹۶۱)، س. ۸۲.

## نشریه ملانصرالدین

۴ می، ۱۹۰۷--شنبه ۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۵ ۱۶--۲

(حدیثهای ساختگی)

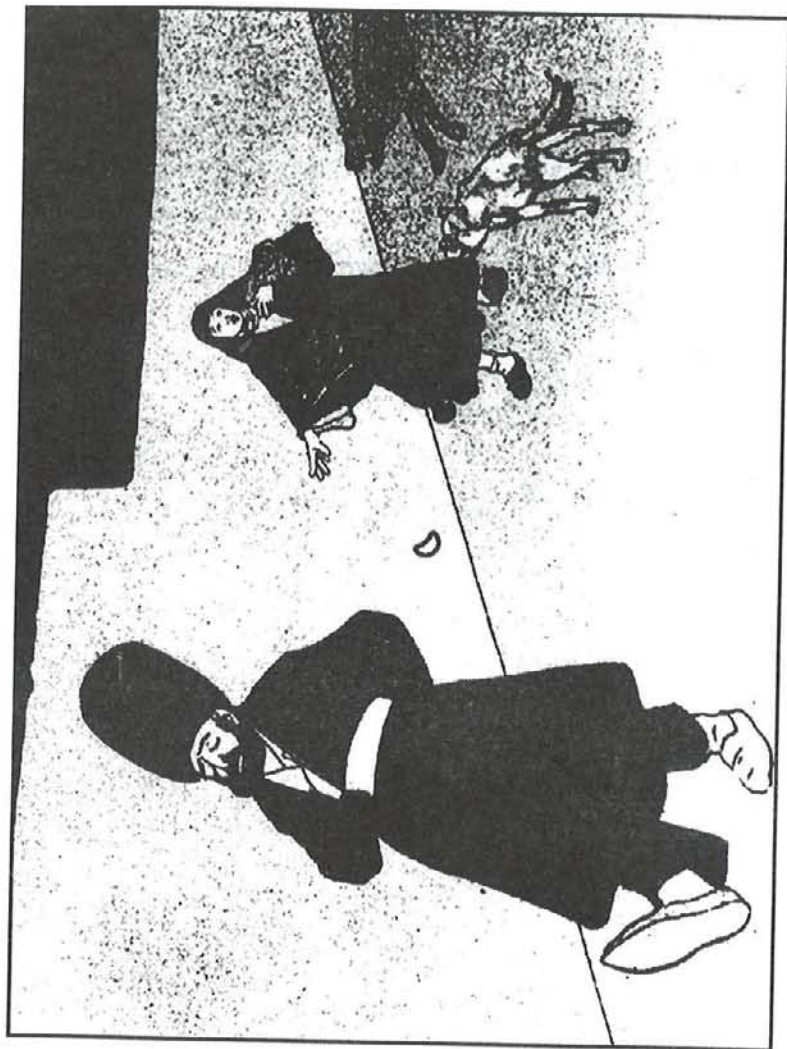
در گذشته، ما چند دفعه اینرا گفتیم، که آن حدیثهایی که واعظهای ما در مسجدها میگویند نود و نه در صدشان ساختگی است. از شنیدن این حرف، خیلی ها گفتند که ملانصرالدین گمراه است.

خدا را شکر، نطق روز تولد جناب حاجی میرزا ابوطراب آخوند اوغلی، از اهالی باکو را، شنیدم. صورت همان نطق در ارشاد شماره ۶۹ نشر شده است. بخشی از سخنی که حضرت حاجی میرزا ابوطراب آخوند اوغلی در همان روز فرمود این بود، «حدیثهای ساختگی نفاق و جدائی میان مسلمانان می اندازد.»

حالا ملانصرالدین چه گفت؟

خدا کند که وجود حاجی میرزا ابوطراب آخوند اوغلی بی بلا باشد. آخ، این حدیثهای ساختگی!

در گذشته، من عمویی داشتم در ده قاپازلی بنام حاجی نظیرقلی. این عمو سه زن داشت. در بچگی ام، ماهی یک بار به دیدار او میرفتم و هر دفعه میدیدم که عمویم یک زن تازه صیغه کرده بود.



یک دفعه پرسیدم که، «عمو، ما شالله، این چه مشغولیت خوشی است که دارید؟»

عمویم به من چنین جواب داد، «پسر، تو هنوز بچه‌ای و حدیثهایی که ملا ترقول فرموده نشنیده‌ای. ملا ترقول میگوید که، «در غسل جنابت، از هر ذره، هفتاد و دو هزار ملائکه خلق میشوند، و این ملائکه‌ها در روز قیامت صاحب غسل را بر پرهایشان گرفته و به آسمانها به گردش خواهند برد.»

آن وقت، من حرف عمویم را نفهمیدم، اما بعداً، فهمیدم. بله، در باره حدیثهای ساختگی صحبت میکنم.

خدا کند که جناب حاجی میرزا ابو طراب سلامت باشد. هر چند که ما از التفات آخوند محرومیم، اما جان ملا نصر الدین قربان گفتار حق ایشان باشد.

## نشریه ملا نصرالدین

۱۹ می، ۱۹۰۷--شنبه، ۱۹ ربیع آخر ۲۰--۲

ارمنی و مسلمان عورتلری (زنان ارمنی و مسلمان) (۱)

--ملا نصر الدین

ما مردان قفقازی راضی نیستیم که زنان ما روی باز از خانه بیرون رفته و سر برهنه بگردند. این عادت خوبی نیست.

الآن، نگاه کنیم ببینیم که چرا ما از این کار راضی نیستیم. هر کس که بگوید که ما از سر برهنه گشتن زنانمان به خاطر آنکه خلاف شرع است راضی نیستیم دروغ میگوید.

اولاً، هیچ مسلمانی که در این خصوص زحمت بخود نداده و اصل این مسئله را از علما نپرسیده، یاد نگرفته است، ولی خیلی از آنها که پرسیده‌اند، دانسته‌اند که سر برهنه گشتن زنان خلاف شرع نیست. چونکه در قرآن، جایی دیده نشده که سر برهنگی را قدغن و حرام کرده باشند.

این قرآن و این میدان!

گویا محکمترین دلایلهائی که یک دسته از علما برای حرام بودن

سربرهنگی آورده اند آیه‌های زیراند:

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا (۲)



یعنی، «یا محمد، بگو بزنان که چشمانشان را پایین بکنند و عورت‌هایشان را پنهان بکنند و زینت‌هایشان را آشکار نکنند بجز آنان که خود بازاند.»

وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ (۳)

یعنی، «زنان، گردن‌هایشان را با چارقد بپوشانید، یعنی، گردن‌هایتان و سینه‌هایتان را بپوشانید.»

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبَابِهِنَّ ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ (۴)

یعنی، «ای پیغامبر، بگو به زنان و دختران تو و زنان مؤمنین تو که بدن‌هایشان را با زیر جامه‌شان بپوشانند و از این واسطه، از کنیزها جدا شناخته میشوند و از آزادگان شناخته میشوند تا مانند کنیزها مورد اذیت واقع نشوند.»

این است آیه‌هایی که گویا محکمترین دلایل آنها برای حرام کردن روبرهنگی است! در همین آیه اول، «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» حق تعالی روبرهنگی را جایز میفرماید. در هیچ یکی از این آیه‌ها کوچکترین امری برای پوشاندن روی زنان نیست. واضحترین معنای اولین آیه این است، «مکان‌های نا محرم و اعضای نا محرم شما زنان (عرب‌بیش را دقت کنید) باید پوشیده باشد و زنان شما باید زینت‌های طبیعی‌شان، یعنی آن زینت‌های بدنشان، را به عموم آشکار نکنند. اما دست، روی، و سایر زینت‌های ظاهری میتوانند آشکار باشند.»

این است اصل و معنای اولین آیه! در دوم و سوم آیه، هم، به هیچ وجه اشاره‌ای دایر به پوشانیدن روی نیست.

در این آیه‌ها، آنچه که نهی و حرام است، نه فقط برای زنان مسلمان، بلکه برای زنان غیر مسلمان هم شده است. چونکه این اصل

برای همه لازم دانسته شده است.

این است که امروز صلیب پرستان بهتر از ما رعایت میکنند: از بدن، بجز دست و روی، هر جای دیگر که اجازه نشان دادن آنرا ندارد را نشان نمیدهند.

اصل و روح این آیه، مثل خیلی موارد دیگر، کم شده و پنهان کردن عورتین زنان با پنهان کردن رویشان مساوی گرفته شده که از این جهالت بیشتر نیست.

خلاصه، ما اعتقاد داریم که روی برهنگی خلاف شرع نیست، و خیلی دلایل شرعی در دست داریم. اما نمیخواهیم بیشتر از این در این خرده مجموعه به تفصیلات پردازیم.

فقط میگوئیم: به هر عالمی که ادعا میکند که قرآن روی باز را حرام دانسته، بفرمایید، ما حاضریم با دلایل محکمتری جواب بدهیم. اما الآن، میگوئیم که ما به حدیث‌های ساختگی کاری نداریم.

برویم به اصل مطلب. هیچکس نباید بگوید که من به نام شریعت نمیگذارم که زن من روی باز بیرون برود، چرا که اگر ببینیم که، مثلاً، زمان یک چماق در دست گرفته و مادر خود را میزند، ما به آن زن چیزی نمیگوئیم، در حالی که کوفتن سر والدین، یعنی پدر و مادر، گناهی بزرگ به حساب میآید. اما اگر زنان را در کوچه روی باز ببینیم، آنها را بقصد کشت میزنیم.

آشکار این است که پوشاندن زنان در حجاب در میان ما عادت شده. من میبینم که هیچ زن مسلمانی در میان مسلمانان روی باز نمیروند، و من هم، چون همیشه این را دیدم. راضی نمیشوم که زن من روی باز داشته و آزاد باشد. اگر یک دفعه زنم رویش را باز بگذارد، مسلمانان بیکار فریاد هوهو میکشند و مرا هم آدم «بی‌غیرت»

مینامند .

در عربستان، در خیلی جاهای ایران، در عثمانی، در روسیه، زنان مسلمان روی باز میگردند. اما در قفقاز، داستان دیگرست. اینجا، این حرف بین مردان با غیرتمان رواج پیدا کرده، که این نحوه لباس پوشیدن زنان لازم است، زیرا اگر زنی روی باز بگردد، با مردان دیگر آشنائی پیدا خواهد کرد.

اصل مطلب در اینجاست: اگر واقعاً زنان ما آنچنان بی اعتبار و بی حیایند، حرفی نیست که نگذاریم از خانه بیرون بروند. اما ببینیم، آیا این فکر ما درست است، آیا ثابت است که زنان ما این قدر بی حیا و بی وفایند؟

زنان ارمنی در همسایگی پیش چشم مایند. آنان روی باز میگردند. آیا هیچ آدم با انصافی میتواند بگوید که زنان ارمنی با مردان دیگر آشنائی دارند؟

من این حرفها را به کسانی میگویم که ارمنی ها را خوب میشناسند و رفتار خانوادگی زنان ارمنی را میدانند و به دیگران هم کاری ندارم.

کدام مسلمان با وجدانی میتواند بگوید که زنان ارمنی بی حیایند؟ کدام مسلمان دیده و شنیده که زن ارمنی به شوهرش خیانت بکند و به مردی دیگر میل نشان دهد؟ کدام مرد مسلمان و جوان خوشروئی ادعا میکند که با یک زن ارمنی آشنائی دارد؟ حرفی نیست که زنان بی تربیت و بی حیا در میان هر ملتی پیدا میشوند. اما انصاف بدهیم، نگاه نکنیم، ببینیم، زنهای فاحشه میان ارمنی ها چه قدرند، میان مسلمانان کمتر نیستند.

حرف درست گفتن هم هنریست، و گرنه اینکه ما از خود

تعریف کرده و دیگران را سرزنش و تقبیح میکنیم، کار خوبی نیست.

حرف من این است که بطور عمومی در باره هیچ ملتی نمیشود گفت که زنانشان بی اعتبار و بی عصمت اند و یا زنان فلان طایفه با وفا و باحیایند.

روی زمین هم، ابنای بشر یک جور آفریده شده و فقط بعد از به دنیا آمدن است که شروع به تربیت یافتن میکنند، و هر جور که تربیت یابند، همان جور خواهند بود. میان هر ملتی، زنان پست وجود دارند. همچنین میان مسلمانان زنان فاحشه پیدا میشوند و زیر چادر شب در چهار دیواری بازی میکنند. اما بسیاری از زنان مسلمان هستند که هم تربیت یافته اند و هم روی باز میگردند. خدا کند که خواهران و زن من هم مانند این زنان با حیا و با وفا، پاک، و سلامت باشند.

میان زنان ارمنی تربیت یافته، من حتی یک زن بی اخلاق و بی حیا ندیدم. اما در دهات ارمنه، خیلی زنان فاحشه دیدم، اگر چه که در دهات ارمنه، زنان حجاب دارند.

آیا ما حق داریم که اینچنین خیالاتی داشته باشیم؟ زنان ما چه گناهی کرده اند که ما در خصوصشان اینچنین بد گمان باشیم و آن بیچاره ها را زندانی کنیم، بنده، کنیز، آشپز، فعله، و اسباب بازی خودمان سازیم.

الآن ببینیم خود ما چی هستیم؟ اگر در زنان مسلمان یک خرده غیرت و فهم بود، و اگر چشمشان را باز کرده و از خواب غفلت بیدار میشدند، روا میدانستند که ما مردان را طلاق داده و یهودیان، بت پرستان، ژاپنیان، و هر ملت رذل و حقیر دیگری را پیدا کرده و زنشان میشدند.

به یکی از ما مردان مسلمان نگاه کنیم و ببینیم که ما چی

هستیم و در کدام باغ روئیده ایم؟ ما زنانمان را در خانه زندانی میکنیم، اما خودمان به مجلس عیش و طرب رفته و مطربان را به آغوش میکشیم. ما زنانمان را در خانه زندانی میکنیم، اما هر زنی را که از میج پایش خوشمان بیاید، صیغه میکنیم. ما زنانمان را در خانه زندانی میکنیم، اما پول روزی بچه‌ها و دخترهایمان را خرج فاحشه‌های موی زرد اجنبی میکنیم.

چاره این کار

همه این کارها فقط یک چاره دارد: چاره اش این است، که از بچگی، دخترهایمان را تربیت کرده و آموزش دهیم.

همین الآن، زنان ما در خانه سقر می‌چوند. الآن، نیازی به روی باز گشتن آنها نیست. حتی اگر ما آنها تکلیف می‌کردیم، هیچ یک از حرفهای ما را نفهمیده و به ما جواب میدادند: «ترا به خدا، آقا، گوشتم را نریز. فقط آن مانده که همچون زنان روس روی باز بگردیم.»

چاره این کار گذاشتن دخترها به مکتب است تا خواندن بیاموزند و صاحب علم و تربیت شوند، قدر خودشان را بدانند و آن وقت خودشان میدانند که چه طور رفتار کنند.

در نوشتن این مقاله، ما خودمان میدانیم که همه اینها حرف و هذیان‌اند. حرفی نیست که هر کس که این را بخواند، کله اش ترک برداشته. من این مقاله را نوشتم برای آنکه مطلب دیگری پیدا نکردم. وگر نه، هر کس که از من عقیده‌ام را بپرسد، این طور جواب میدهم:

اولاً، گناه فرستادن دخترها به مکتب به سر پدرها است.

ثانیاً، ازدواج کردن دخترهای هفت ساله جایز نیست.

ثالثاً، اسب و زن وفائی ندارند.

پانویس‌ها:

۱-

این مقاله در زندگی میرزا جلیل اهمیت بسیار داشت. حمیده خانم ممدقلیزاده نوشت که «راستی، این مقاله بر من خیلی تاثیر کرد و مرا به بودن رفیق زندگی میرزا جلیل راضی نمود.» (حمیده خانم ممدقلیزاده، «ملانصرالدین حقیقیندا خاطره لارم» در میرزا جلیل ممدقلیزاده (مقاله لار و خاطره لار) (آ.س.س. ر. آکادامیاسینین نشریاتی، باکو، ۱۹۶۷)، س. ۲۹۹). در جای دیگر مینویسد که، «آن روزها، دوستهای میرزا جلیل به او خبر دادند که نباید از خانه اش بیرون برود، چونکه میخواهند او را بکشند. در محله مسلمان نشین شهر یک قیامت بر پا بود. ملاها مؤمنین را در مسجدها جمع کردند، میرزا جلیل را کافر نامیدند، لعنتش کردند، بی‌دینش نامیدند و فتوا دادند که او را بکشند که دشمن اسلام است. (میرزا جلیل از آن محله دور شده، و در محله‌ای دیگر از (تفلیس) زندگی میکرد) «بسیب همین مقاله میرزا جلیل، ملاهای باکو و دیگر جاها جنجال بزرگی در میان مسلمانان مؤمن انداختند. خیلی نامه‌ها به دفتر مدیریت رسید که میرزا جلیل را مورد تهدید قرار داد.» (حمیده خانم ممدقلیزاده، میرزا جلیل حقیقیندا خاطره لارم، (علم، باکو، ۱۹۸۱)، س. ۲۱). در استدلال شبه اسلامی و حتی روحانی پسندی که در این مقاله نمایان است، شیوه‌های محمد آقا شاه تخت اینسکی، نویسنده مشهور مسلمان قفقازی دیده میشود. او از یک سو (همچون میرزا فتح علی آخوندزاده) با رژیم تزاری ساخته و شیفته تفکر غرب بود، و از سوی دیگر سعی میکرد تا افکارش را به لباس اسلامی بپوشاند. «محمد آقا رساله‌ای در باره حجاب نوشت و صلاح اندیشی کرد که زنان مسلمان به آن اندازه از حجاب که در شرع آمده است کفایت کنند و از پرده بیرون آیند و با برادران و شوهران در مبارزه با عقب ماندگی‌ها شرکت جویند.» (مهدی مجتهدی، تقی زاده و روشنگری‌ها در مشروطیت ایران دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۷)، س. ۳۹۲. یا بقول یک دوست دیرینه میرزا جلیل، «شاه تخت ایندسکی یک سری تبلیغات وسیع برای آزادی زنان براه انداخت.» (میرزا جلیل حقیقیندا خاطره لارم، (علم، باکو، ۱۹۸۱)، س. ۲۶۴).

میرزا جلیل براستی شاگرد استاد محمد آقا بود. اولین قدمی که در راه نویسندگی برداشت روزنامه نویسی در نشریه شرق روس بود. اگر چه

مقاله‌های میرزا جلیل در این روزنامه بدون امضاء منتشر میشدند، ولی بنظر میرسد که دست کم دو مقاله راجع به مسئله زنان در حیات دو ساله این روزنامه چاپ شده بودند. یکی ترجمه‌ای بود از زبان روسی که داستانی بود در باره یک زن ارمنی و دیگری نقلی بود از یک زن کرجی که درس مامائی میخواند. میرزا جلیل از او پرسید، «پس آنجا هیچ دختر مسلمانی نیست؟» و دختر جواب داد، «خیر، هیچ نیست. هیچ دختر مسلمانی به مکتب نرفته.» (میرزا جلیل حقیقدا خاطره لارم، (علم، باکو، ۱۹۸۱)، س. ۲۵۸.)

۲- قرآن، آیه ۳۰، ص

۳- قرآن، آیه ۳۰، ص

۴- قرآن، آیه ۵۹، سورة ۳۳

## نشریه ملانصرالدین

۲۶ می، ۱۹۰۷--شنبه آخر ۱۳۲۵

۲--۲۱

مکتوب

--چهره چی خاله

جناب ملا عمو!

والله، تو آدم غریبی هستی! چشم کورت ما را گرفته ول نمیکنی و دست از یقه ما زنان برنمیداری. قصد تو این بود که ما زنان مسلمان باید همچنون زنان ارمنی سر برهنه بگردیم. خب، بگذار من هم این را بگویم. آدم باید توی سرت بزند که میخواهی ما هم مثل هارسهای (۱) ارمنی باشیم! تو ملای خوبی هستی، آفرین بر تو! راستش چه بگویم؟ ولی، بروم سر مطلب. تو میگوئی که ما زنان مسلمان هم باید سر برهنه بگردیم و گویا این کار خلاف شرع نیست و برای ثابت کردن حرفت، از قرآن آیه‌هایی هم میآوری. (۲) میگوئی که به هر عالمی که حکم قرآن را دلیل بر حرام بودن روی باز میداند حاضری جواب بدهی، اما آنجا اشاره میکنی که «به حدیثهای ساختگی کاری نداریم.» من نمیدانم چه حدیثی را میگوئی؟ مگر حدیثهای ساختگی هم وجود دارند؟ ملاها همیشه به ما میگویند که آنانکه به نامحرم نگاه میکنند و زنانی که سر برهنه بگردند در آخرت در آتش جهنم میسوزند و داغ

جهنم بر رویشان مَهر میشود. اما ملا از نوع محرم است. تو آیه‌هایی را ذکر کرده‌ای که من برای اولین بار می‌شنوم. کی میداند، شاید تو آن آیه‌ها را خودت ساخته‌ای؟

گیریم که شریعت اجازه میدهد تا زنان با روی باز بگردند و آن آیه‌هایی که تو نوشته‌ای درست و در قرآن باشند. اما حرف من این است که تو فقط یک طرف کار را میدانی، اما طرف دیگرش را نمیدانی. تو نمیدانی که اگر شریعت به زنان اجازه بدهد سر برهنه ظاهر شوند، مردان به زنان چنین اجازه‌ای نمیدهند. من فقط شوهرهایمان را نمی‌گویم، بلکه همه مردان مسلمان را می‌گویم! فریاد از دست مرد مسلمان! والله، از دست آنها ما زندگی نداریم. وای بر آن روزی که بخواهیم از خانه بیرون برویم، در هر جایی که ما به مسلمانی برخورد کنیم--در بازار، در کوچه، در راه--باید خود را سفت و سخت بپوشانیم. چونکه چنان بما زل می‌زنند که کم میماند باچشمانشان ما را در زیر چادر بخورند.

اما ارمنی و روس چنین نیستند: آنها بما هیچ اعتنائی نمیکنند و سرشان را پائین انداخته و راه خودشان را می‌روند. بدین سبب، ما هم خود را از آنها کنار نمی‌کشیم. اما مسلمانان به ما امان نمیدهند. اگر یک بار به یک دکان ارمنی داخل شوی تا سه چهار آرشین چیت بخری، میبینی که فوراً یک مسلمان داخل همان دکان میشود و بیهانه خریدن، رویت را نگاه میکند. تو هم پشیمان شده از آنجا در آمده و میروی. ای آقا، نمیدانی که در رفتن به راه آهن چه بر سر ما می‌آید و چه رنجها میکشیم: هر گاه تو در یک واگن نشسته باشی و یک مسلمان هم آنجا باشد، کارت ساخته است. در یک ساعت بیدلیل جلوی تو صد بار جا به جا میشود و نمیگذارد که یک دقیقه نفس راحت بکشی.

دیگر، در راه رفتن از تفلیس به باکو، نمیتوانی در هیچ ایستگاهی پنجره را باز کنی تا نفس راحت بکشی. به محض این که اخلاف مسلمان ما را میبینند، پایاقهایشان را راست کرده و می‌آیند جلوی پنجره را میگیرند. وقتی که یک زن زیبا را میبینند، شروع میکنند به حرفهای بی‌نمک و زشت زدن. وقتی که عجوزی همچون مرا میبینند، فحشها به ایمان داده و تف میکنند.

والله، کم مانده تا باین موی سفیدم، یک کلاه روسی بگذارم تا مرا راحت بگذارند.

البته، وقتی که مردان این طور رفتارهای پست رفیقانشان را میبینند، به ما سخت غدغن میکنند که بدون چادر حتی به خانه همسایه برای قرض گرفتن چرخ و شانه ریسندگی هم نرویم. تو از شریعت چنین حرف میزنی، اما شریعت نیست که چنین به سر ما آورده، عوام مسلمان است. از آنجا که تو ملا آقائی، به این برادران مسلمان نصیحت کن که ما را راحت بگذارند.

پانویس‌ها:

- ۱- خواهر به ارمنی.
- ۲- ر. ک. به ضمیمه ۲.

## نشریهٔ ملانصرالدین

سال دوم، شماره ۳۱

۲۰ اوت، ۱۹۰۷--۲۴ رجب ۱۳۲۵

### چهره چی خاله

چند وقتی بود که خبری از تو نداشتم. میرفتم راه دور به اطراف داغستان پشم بخرم. چه کنم، مرده شور این پشم فروشهای خودمان را ببرند، هیچ انصاف ندارند. هر چه میخوری بیشتر از نصفش کثیف و پر از گل و کاهکل است. بعضی وقتها سنکها هم اضافه میکنند که کمی سنکینتر بشود و تازه قیمت خون پدرشان را هم میخواهند. خدا هزار بار لعنتشان کند که مرا در به در و از این دیار به آن دیار فرستاده اند! غرض صحبت از بی انصافی آدمهای سر زمین ما نیست. تو خودت آنرا بهتر میدانی. مطلب زنان این سر زمین است. اول این که سر راه از شهر پیر ائکورک رد میشدم، فکر کردم که به زیارت پیر رفته و نذرم را به جا بیاورم. زنان این شهر خیلی خوش سر و زبان، خوش مزه و بانمکاند. خواهران و خاله‌های این سر زمین خیلی تند و تند حرف میزنند که حتی به دیگر خواهران فرصت حرف زدن نمیدهند. یک خاصیتی که دارند و آن اینست که وقتی یکی از ایشان چیزی می‌شنود، میگوید «ببخشید، خان باجی» و ته و تویش را در می‌آورد و در چند



ملانصرالدین، شماره ۲۶، ۱۵ جولای ۱۹۰۷

لحظه حرف خودش را میگوید. خیلی پرحرف‌اند. آن قدر حرف میزنند که آن شب من در خواب کابوس دیدم که چرخ دوکم غفلة شکسته. خواب دیدن شکستن دوک خیلی چیز بدیست. دانستم که یک بدبختی روی خواهد داد. فردا سحر، حاضر شده و به راهم ادامه دادم. روز بعد، یکی از خاله‌ها آمد و به من خبر داد که «بیخشید، ای دختر، خبر خوب برایت دارم. چشمت روشن، روزنامه ملانصرالدین بسته شد. کرامت آن پیر را ندیدی! چه طور گرفتار او شد!» راستش این خبر حال مرا خیلی خراب کرد. خواب من تعبیر شد.

هر چند، از یک طرف، باید بسته میشد، چونکه تو به دست و بال پیرها، عجوزها، و ما زنان خیلی میپیچی؛ اما از سوی دیگر، برای مشکلاتمان، آدمی چون تو غنیمت است.

بگذریم، من قصد داشتم فقط راجع به زنان این سر زمین حرف بزنم. زنان این آب و خاک موجودات غریبی‌اند. لباسشان و غذایشان، نشست و برخاستشان، سیر و صفتشان به ما هیچ شباهتی ندارد. زبانشان هم فرق دارد. هیچ نمیفهمم. از همه بامزه‌تر این است، که همه‌شان روی باز و سر برهنه میگردند.

عادات و رسومشان هم به عادات و رسوم ما هیچ شباهتی ندارد. مثلاً، ما، به محض این که دختری دهانش را باز میکند، او را به یکی نامزد میکنیم. اما در آنجا، تا دختر به سن ۱۷ و ۱۸ سالگی نرسد، حتی کلمه شوهر را نمیشناسد، در حالی که ما شنیدن کلمه شوهر و حاضر بودن برای شوهر کردن را از کودکی فرا میگیریم. آیا میتوان فکر کرد که دختری در ۱۷ و ۱۸ سالگی شوهر کرده و صاحب خانه شود؟

یکی از عادهای پست زنان این سر زمین این است، که خیلی

کار میکنند، حتی کارهایی که مال مردان است. حرفی نیست که کار کردن چیز خوب است، و غسل خوردن بدون زحمت امکان ندارد. اما آیا لازم است که آن قدر برای خود کار بتراشند که حتی آمده و با مردان خرمن جمع بکنند و یا اینکه گونی پر بار بر پشتشان حمل کنند؟ احمقها نمیفهمند که این جور کارها مردان را تبیل میکند و زنان را از حرمت میاندازد، و از این جهت است که آنجا بین خانم و عمله تفاوتی نیست. گویا که آنجا، اصلاً هیچ خانمی وجود ندارد. خانم آنجا هم، چون زن رعیت، کارهای خودش را میکند. خانم آنجا خودش گاو را میدوشد، خودش ظرف را میشورد، خودش خانه را جارو میکند، خودش لحاف و تشک را درست میکند، خودش لباسش را میپوشد، خودش روی خود را میشوید، سر خودش را شانه میکند، گویا آفتابه خودش را هم میآورد.... زنان اینجا کارهای خیلی تعجب‌آوری میکنند. انشاالله در آینده بیشتر مینویسم.



## اعلان

محکمه کابل این خادمه ملت در جلبان  
جلل آباد بوه سالبه کالی لاین همه روزه قبول  
از ظاهر سوای جبهه در جزو اداره ره زنانه  
دانش از برای بزبان مرشای چشم حاضر  
خانم دکتر کمال

آکهی خانم دکتر کمال، سردبیر مجله دانش، اولین مجله زنان ایران

## ژانت آفاری

## روز شمار جنبش زنان در انقلاب مشروطه\*

ژوئیه - اوت ۱۹۰۶

تظاهرات و تحصن گروهی از پیشه‌وران، تجار، روحانیون و روشنفکران انجمنهای انقلابی در سفارت انگلیس و قم. شرکت زنها در تظاهرات خیابانهای تهران، حمایت آنها از روحانیون در جنبش ملی تلاش آنها برای تحصن زنان بیرون از سفارت انگلیس.

۵ اوت ۱۹۰۶

تاریخ رسمی امضاء فرمان مشروطه توسط مظفرالدین شاه.

پائیز ۱۹۰۶

آغاز تشکیل انجمنهای ایالتی، ولایتی، و انجمنهای مردمی در شهرهای ایران.

۷ اکتبر ۱۹۰۶

مجلس شورای ملی افتتاح می‌شود.

نوامبر ۱۹۰۶

شرکت زنان در جنبش ملی بمنظور تشکیل بانک ملی و تحریم منسوجات خارجی. اهدا و کرو گذاردن جواهرات و لوازم خانه بمنظور

\* این روزشمار ابتدا در نشریه نیمه دیگر شماره ۱۷ زمستان ۱۳۷۱ منتشر شد.



کمک به تشکیل بانک ملی .

۳۰ دسامبر

تصویب قانون اساسی . نامه یکی از زنان به روزنامه مجلس و تقاضا از آن مجمع که از تشکیل مدارس و اجتماعات زنان حمایت شود .

۷ ژانویه ۱۹۰۷

فوت مظفرالدین شاه . محمد علی میرزا ، شاه جدید ، وارد تهران میشود .

۲۰ ژانویه ۱۹۰۷

گردهمایی گروهی از زنان تهران و گذراندن قطعنامه‌ای بمنظور پیشبرد حقوق زنان ، ایجاد مدارس دخترانه ، و منسوخ کردن رسم جهیزیه‌های سنگین .

فوریه ۱۹۰۷

تشکیل انجمن زنان در تبریز با ۱۵۰ عضو . گذراندن قطعنامه علیه «سنن قدیم ، دست و پاکیر و ضد پیشرفت» زنان .

زمستان ۱۹۰۷

تشکیل انجمن آزادی زنان ، اتحادیه غیبی نسوان .

۱۹۰۷

تشکیل مدارس متعدد دخترانه در تهران منجمله مدرسه ناموس ، دبستان دوشیزگان ، مدرسه مخدرات .

مارس - آوریل ۱۹۰۷

مجلس تیول را لغو میکند .

۳۰ مه ۱۹۰۷

نشریه سوسیالیستی صوراسرافیل منتشر میشود .

ژوئن ۱۹۰۷

بحث در مجلس و انجمنها در مورد متمم قانون اساسی بالا میگیرد . شیخ فضل الله نوری برای گذراندن متممی که بموجب آن کمیته‌ای منتخب از علما حق رد مصوبات مجلس را پیدا میکند تلاش میکند . شیخ فضل الله نوری فتوایی بر علیه مدارس دخترانه صادر میکند .

تابستان ۱۹۰۷

نامه‌های دو زن در صوراسرافیل و حبل‌المتین علیه شیخ فضل الله نوری منتشر میشود .

اوت ۱۹۰۷

دفاع حبل‌المتین از زنان مستمند تهران که در میدان توپخانه بست نشسته بودند .

۳۱ اوت ۱۹۰۷

قرارداد روس و انگلیس که بموجب آن ایران به سه بخش شمالی (تحت نفوذ روسیه) ، جنوبی (تحت نفوذ انگلستان) و منطقه بیطرف بینابین تقسیم میشود .

سپتامبر ۱۹۰۷

کنگره مجاهدین (فرقه سوسیال دموکرات اجتماعیون عامیون) در شهر مشهد تشکیل میشود .

۳ اکتبر ۱۹۰۷

نامه اتحادیه غیبی نسوان به ندای وطن ، نقد از وکلاء و تقاضای زنان برای اداره امور مملکتی و اصلاحات اجتماعی .

۱۲ مارس ۱۹۰۸

اطلاعیه انجمن نسوان و امکان شناسایی انجمنهای زنان در مجلس شورای ملی مطرح میگردد .

۱۲ ژوئن ۱۹۰۸

دهخدا در صوراسرافیل شکایت میکند که چرا تقاضای زنان برای کمک دولت در تشکیل مدارس و انجمنهای زنان با مخالفت مجلس روبرو میشود .

۲۳ ژوئن ۱۹۰۸

مباران مجلس و کودتای محمدعلیشاه ، قتل رهبران ازلی-بابی انقلاب مشروطه ، میرزا جهانگیر خان بنیانگذار صوراسرافیل ، ناطق برجسته ملک‌المتکلمین و کمی بعد سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی . تابستان ۱۹۰۸

مبارزه شهر تبریز علیه قوای شاه ، شرکت گروهی از زنان آذربایجان با لباس مردانه در مبارزات مجاهدین تبریز . فوریه ۱۹۰۹

اطلاعیه انجمن خیریه نسوان ایرانیان مقیم استانبول در دفاع از مبارزین تبریز .

۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹

فتح تهران توسط مجاهدین انقلابی از گیلان و ایل بختیاری از اصفهان ، گروه کوچکی از زنان مسلح در مبارزات رشت شرکت میکنند ، منجمله دختر جوان پیرم خان رهبر مجاهدین .

اوت ۱۹۰۹

نشریه سوسیال دموکرات ایران نو منتشر میشود . حزب دموکرات در تهران و شهرستانها شروع به فعالیت میکند .

۲۱ اکتبر ۱۹۰۹

گزارش ایران نو در مورد فرار زن جوان برده‌ای از منزل اربابش . اعتراض ایران نو به ادامه سنت برده‌داری در برخی نقاط ایران . کمک چند زن در تهران به برده فراری و خرید او از اربابش .

۱۵ نوامبر ۱۹۰۹

مجلس دوم باز میشود .

نوامبر-دسامبر ۱۹۰۹

سری مقالات "خانم دانشمند" در دفاع از حقوق زنان به قلم طایره نویسنده بهایی در نشریه ایران نو منتشر میشود .

پائیز ۱۹۰۹

سری مقالات ایران نو در مورد جنبش زنان در کشورهای همچون روسیه ، انگلستان ، ژاپن ، چین و هند .

۱۹۱۰

تشکیل انجمن مخدرات وطن که در آن زنان بسیاری از خانواده‌های مشروطه خواه شرکت داشتند منجمله صدیقه دولت آبادی . فعالیت حدود ۱۲ انجمن زنان در تهران و تشکیل انجمن مرکزی زنان بمنظور ایجاد یک شبکه ارتباطی بین انجمنهای زنان .

مارس ۱۹۱۰

گزارشهای ایران نو در مورد تداوم کمکهای نقدی و جنسی زنان برای تشکیل بانک ملی .

آوریل ۱۹۱۰

گزارش تایمز لندن که تا این تاریخ ۵۰ مدرسه دخترانه در تهران تشکیل شده بود .

۱۱ مه ۱۹۱۱

مورگان شوستر مشاور مالی آمریکائی وارد تهران میشود .

۱۲ اوت ۱۹۱۱

شاه سابق محمدعلی میرزا با حمایت دولت روسیه تلاش میکند تا دولت مرکزی را براندازد . دموکراتها با همراهی شوستر وی را شکست میدهند . محمدعلی میرزا به روسیه میگریزد .

اوت ۱۹۱۱

وکیل‌الرعا‌یای همدانی وکیل مجلس مسئله حق رأی زنان را در مجلس مطرح میکند .

نوامبر ۱۹۱۱

دولت روسیه با پشتیبانی دولت انگلیس به مجلس التیماتوم داده خواستار اخراج مورگان شوستر میشود .

پائیز ۱۹۱۱

یکی از زنان شعاع‌السلطنه ، شاهزاده قاجار که همراه محمدعلیشاه علیه رژیم مشروطه قد علم کرده بود ، پنهانی نسخه‌ای از وصیت‌نامه شوهرش را در اختیار شوستر قرار میدهد و به این طریق نشان میدهد که داریائی شعاع‌السلطنه که مجلس دستور ضبط آنرا داده بود در گروی بانک روس نمیباشد . شوستر از این طریق اتهامات دولت روسیه را رد میکند .

۳ تا ۵ دسامبر

تظاهرات ۱۹۱۱ عمومی علیه التیماتوم روسیه . تظاهرات زنان تهران خصوصاً انجمن مخدرات وطن در میدان بهارستان .

۵ دسامبر ۱۹۱۱

تلگراف انجمن خواتین وطن (احتمالاً انجمن مخدرات وطن) به اعضاء مجلس که تسلیم التیماتوم نشوند .

۷ دسامبر ۱۹۱۱

تلگراف انجمن خواتین وطن به گروه زنان آزادیخواه انگلیس Women's Social & Political Union و تقاضا از زنان انگلیس که به دولت آن کشور شکایت کرده ، از حق ایرانیان دفاع کنند .

۱۶ دسامبر ۱۹۱۱ - آخر دسامبر

شکایت زنان تهران به مجمع ادب (کلوب حزب دموکرات) که

چرا دولت ایران در قبال التیماتوم روسیه ساکت مانده است . هیئت نسوان اصفهان و هیئت نسوان قزوین در اعتراض به التیماتوم روسیه همصدا میشوند .

۲۴ دسامبر ۱۹۱۱

بعد از ورود قوای روسیه به قزوین در تاریخ ۱۳ دسامبر و تهدید به حمله به تهران کودتائی علیه مجلس و حزب دموکرات برقرار میشود که ضمن آن نایب‌السلطنه ناصرالملک و کابینه ، با حمایت روس و انگلیس ، مجلس را میبندند .

۲۵ دسامبر ۱۹۱۱ - ژانویه ۱۹۱۲

کشتار مجاهدین آذربایجان توسط قوای روس ، تبعید انقلابیون شهرهای شمالی ایران و بسته شدن مجلس دوم .

## ژانت آفاری

## تأملی در تفکر اجتماعی-سیاسی زنان در انقلاب مشروطه\*

از حرکت اجتماعی-سیاسی زنان در انقلاب مشروطه غالباً به عنوان صفحه آغازین جنبش آزادی زن ایرانی یاد میشود. با اینهمه جستجو در آرشیوهای تاریخی جنبش مشروطه نشان میدهد که ابعاد و ویژگیهای جنبش مذکور هنوز به درستی شناخته نشده است. اگرچه اشارات متعددی به شرکت فعالانه زنان در جنبش ملی و ضد استبداد مشروطه شده است، ولی از تلاش این زنان، انسانهای متفکری که حرفهای بسیاری در نقد جامعه خود داشته اند، برای زیر سؤال کشیدن برخی اصول نظام مردسالارانه جامعه سنتی کمتر گفتگویی به میان آمده است؛ زنانی که ضمن حمایت از جنبش مشروطه از انتقاد سیاسی اجتماعی از مشروطه خواهان نمی هراسیدند. اگر سیر تحول جنبش زنان را در مسیر انقلاب دنبال کنیم، از یک سو ستایش بیشتری

\* این مقاله نخست در نشریه نیمه دیگر، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۷۱ منتشر شد.



برای حرکات خود آگاهانه و منقدانه این زنان پیدا میکنیم، و از سوی دیگر از تضادهایی که تا به امروز دست به گریبان نهضت آزادی زن ایرانی گشته است، آگاه تر میشویم.

دهه اول قرن بیستم شاهد حرکت وسیع اجتماعی-سیاسی زنان در آمریکای شمالی، اروپا، آسیا، آفریقا، و خاورمیانه گشت. اعتصابات زنان دوزنده در نیویورک در سال ۱۹۰۸، برای ۸ ساعت کار در روز و شرایط بهتر اشتغال، نهایتاً به ایجاد روز بین‌المللی زن منجر شد. در آلمان در همان سالها کلارا زتکین و روزا لوکزامبورگ سازمان وسیع زنان حزب سوسیال دموکرات آلمان را رهبری میکردند. در روسیه، پس از انقلاب ۱۹۰۵، جنبش زنان مهمی در ابعاد چشم گیری به وجود آمد که در آن الکساندر کولونتای نقش بسزائی داشت. نظیر این جنبشها در کشورهای «جهان سوم» نیز پدیدار شد. در همان سال ۱۹۰۵ در کینه انگلیس (آمریکای جنوبی) صحبت از «جنبش زنان آمازون» بود؛ در آفریقای جنوبی در مبارزات علیه حکومت استعماری اشاره به «قیام دختران» می‌شد؛ و در همان سال در هند صحبت از «جنگ زنان» بود. (۱) در چند کشور آسیائی به خصوص شاهد آن بوده‌ایم که زنان نه فقط نقش مشخصی در جنبشهای ملی و اجتماعی بازی کرده‌اند، بلکه بتدریج که جنبش به جلو رفته خواستهای خاص زنانه خود را نیز به میان کشیده‌اند و بدین وسیله فصل تازه‌ای در تاریخ نهضت آزادی زنان در کشورهای جهان سوم را گشوده‌اند. در چین، در

سال ۱۹۰۴، روشنفکران رادیکال اولین مدارس دخترانه را بازکردند و مسئله حق رأی زن را مطرح ساختند. در ژاپن، بعد از پیروزی این کشور در جنگ روس و ژاپن در ۱۹۰۴، و نیز پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، زنان سوسیالیست ژاپنی که در جنبش ضد جنگ مبارزه کرده بودند به مسئله آزادی زنان روی آوردند. فوکودا هیدروکو، بیوه زن جوانی با سه فرزند کوچک، ارکان سوسیالیست جهان زن را در سالهای ۱۹۰۹ - ۱۹۰۷ منتشر ساخت و همراه دیگر زنان به مبارزه برای برانداختن تعدد زوجات و فحشا پرداخت و شرکت زنان در سیاست را خواستار شد. (۲)

در مصر انتشار کتاب تحریر المرأة در سال ۱۸۹۹، و دیگر نوشته‌های قاسم امین در مورد رفع حجاب و انزوای اجتماعی زنان، غوغایی به راه انداخت. امین مخالف تعدد زوجات بود و با ازدواج اجباری و طلاق آسان مردها در جوامع اسلامی مخالفت میورزید و از این رو آثارش بلافاصله مورد مخالفت روحانیون اسلامی قرار گرفت. با این حال رشد جنبش فرهنگی و اجتماعی زنان مصر ادامه یافت، به طوری که در سالهای قبل از جنگ جهانی اول، پانزده مجله زنان در مصر به چاپ میرسید. (۳) لذا جنبش زنان در انقلاب مشروطه را باید در چهارچوب سایر جنبشهای بین‌المللی زنان و به عنوان بخشی از آنان در نظر گرفت.

در عین حال، در آغاز قرن بیستم مجموعه‌ای از عوامل زمینه را

برای فعالیتهای سیاسی، اجتماعی ایرانیان، منجمله زنان، مهیا ساخته بود.

الف) جنبش بابی در اواسط قرن نوزدهم خواستار اصلاحات مذهبی، و خصوصاً حقوق اجتماعی بیشتری برای زنان گشته بود. (۴) رهبری طاهره قره‌العین (۱۸۵۲-۱۸۱۴) که گروهی از زنان همفکر بابی را به دور خود جمع کرده بود، و شرکت فعالانه زنان بابی در مبارزات زنجان مفهوم جدیدی از زن را در افکار عام به وجود آورد. اگرچه جنبش بابی با قساوت تمام سرکوب شد، اما باورهای عقیدتی جنبش باب کماکان بر قشر روشنفکر ایرانی اثر عمیقی گذاشت. از آن میان باید از نوشته‌های میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی، دو داماد صبح ازل، رهبر بابی، نام برد که علیه استعمار زن در خانواده و حجاب سخن راندند.

چند رهبر برجسته انقلاب مشروطه باورهای بابی داشتند. از آن میان باید از ملک‌المتکلمین ناطق برجسته انقلاب، و میرزا جهانگیرخان شیرازی سردبیر و بنیانگذار نشریه انقلابی صوراسرافیل نام برد. صدیقه دولت‌آبادی، که در خانواده مهم بابی در اصفهان بزرگ شده بود، از جمله مهره‌های فعال انجمنهای زنان بود که به نوبه خود از او صحبت خواهد شد.

ب) افکار لیبرالیسم اروپائی در صور مختلف بر روشنفکران ایرانی اثر عمیقی گذاشت. آثار میرزا فتحعلی خان آخوندزاده (۱۸۷۸-

(۱۸۱۲) از جمله رادیکالترین این نوشته‌ها بود که از لزوم تحصیل زن و پایان تعدد زوجات صحبت می‌کرد. (۵) از دیگر افراد چون ملکم خان، سردبیر قانون در لندن، و اعتصام‌الملک، سردبیر مجله بهار در تبریز و پدر پروین اعتصامی، نیز باید نام برد. اعتصام‌الملک آثار ادبی مهم اروپا و خاورمیانه را به فارسی ترجمه میکرد. از جمله این آثار، تحریر المرأه اثر قاسم امین بود که تحت عنوان تربیت نسوان در سال ۱۹۰۰ به فارسی به چاپ رسید. (۶) از سوی دیگر روزنامه‌های خارج از کشور چون اختر (استانبول)، حبل‌المتین (کلکته)، ثریا و پرورش (مصر) مقالاتی در مورد تحصیل و لزوم آزادی اجتماعی-سیاسی زنان به چاپ می‌رساندند.

پ) جنبش تنباکو در سالهای ۱۸۹۲-۱۸۹۱ شاهد تظاهرات وسیع مردم در شهرهای شیراز، مشهد، اصفهان، و تهران گشت و زنان بسیاری را برای اولین بار در تظاهرات سیاسی بر علیه استعمار خارجی به خیابانها کشاند. تظاهرات و اعتراض علیه امتیازات خارجی، و نفوذ بیش از پیش دول اروپائی در مسائل ایران، ائتلافی از سیاستمداران، تجار آزادیخواه و روحانیون به وجود آورد که آتش مخالفت را بر علیه دولت استبداد و کشورهای اروپائی، خصوصاً روسیه تزاری دامن زد. ولی تضادهای این ائتلاف ناهمگون، خیلی زود پس از تشکیل مجلس شورای ملی و قانون اساسی دسامبر ۱۹۰۶ علنی شد.

ت) و بالاخره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه اثر عمیقی در رادیکالیزه

کردن بخش مهمی از جامعه ایران، خصوصاً ساکنین شهرهای شمالی در آذربایجان، گیلان، مازندران، تهران و خراسان گذاشت. فرقه اجتماعیون عامیون در سال ۱۹۰۵ در میان کارگران، پیشه‌وران، و تجار ایرانی در قفقاز تشکیل یافت. فرقه که تحت تأثیر افکار رادیکال سوسیالیستی قرار داشت، رابطه نزدیکی با حزب سوسیال دمکرات همت و همچنین شعب حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه در باکو و تفلیس برقرار کرد. فرقه اجتماعیون عامیون پس از انقلاب ۱۹۰۶ در ایران شعب متعددی به نام انجمنهای مجاهدین در ایران باز کرد و خواستار تغییرات رادیکال اجتماعی، منجمله تقسیم اراضی زمینهای مالکین بزرگ و زمینهای دربار در بین زارعین گشت. اگرچه فرقه اجتماعیون عامیون خود را سوسیال دمکرات میخواند، اما در واقع ایدئولوژی این گروه ترکیبی بود از افکار ناسیونالیستی، عقاید مذهبی و سنتی و برخی اصول سوسیالیستی؛ ترکیبی نامتجانس که در بسیاری از جنبشهای جهان سومی قرن بیستم نیز به چشم میخورد.

در تابستان ۱۹۰۶ اعتصابات و نشست گروهی از روشنفکران انقلابی انجمنهای مخفی، تجار، روحانیون، و پیشه‌وران در سفارت انگلیس منجر به صدور فرمان مشروطه توسط مظفرالدین شاه گشت. قانون انتخابات سپتامبر ۱۹۰۶ حق رأی محدودی به برخی اقدار اجتماعی مانند اشراف، روحانیون، زمینداران، تجار، و پیشه‌وران طبقه متوسط داد و افتتاح مجلس شورای ملی در اکتبر ۱۹۰۶ دمکراسی

پارلمانی مشابه حکومتهای اروپایی به ایران آورد. اما مهمترین و مستقیم‌ترین فرم دمکراسی در آن زمان تشکیل شوراهای مردمی به نام «انجمنها» بود که به طور غیرمترقبه در مملکت گسترش یافت. مهمترین این انجمنها انجمن تبریز بود که احمد کسروی داستان آن را به رشته تحریر درآورد. (۷)

مجلس شورای ملی از انجمنهای ایالتی و ولایتی، که در مرکز ایالات و ولایات تشکیل شده بودند، حمایت میکرد. وظیفه این انجمنها نظارت بر ترتیب انتخابات، جمع‌آوری مالیات و کنترل فرمانداران محلی بود. اما به غیر از این انجمنهای رسمی، انجمنهای غیررسمی متعددی در مملکت ایجاد یافت که به مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی و حرفه‌ای می‌پرداخت؛ مانند انجمن آذربایجانها، انجمن زردشتیها، انجمن یهودیان، یا انجمن دوزندگان و انجمن کفشان. برخی انجمنها صرفاً بر اساس مسائل سیاسی و اجتماعی بوجود آمدند که مهمترین آنها انجمنهای انقلابی مجاهدین بود.

از همان آغاز انقلاب گروهی از زنهاى تهران به طرفداری از انقلابیون درگیر جنبش مشروطه شدند. ناظم‌الاسلام کرمانی در زمان تحصن مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس مینویسد: «طایفه زنها هم گفتگویی بین آنها هست که بیابند در خیابان علاءالدوله که متصل به سفارتخانه است چادر بزنند.» (۸) اما مسئولان سفارت انگلیس به متحصنین در باغ سفارت توصیه می‌کنند که بهتر است زنها از این فکر

منصرف شوند. (۹) کرمانی چند روز بعد باز مینویسد:  
 زنها خیال اجماع و بلوانی دارند برای آنکه شوهران آنها مدتی  
 است در سفارتخانه مانده‌اند و صحبت از این میکنند که یک  
 زن ناشناس آمد درب سفارتخانه و حاجی محمد تقی را طلب  
 نمود و یک دسته اسکناس داد باو و گفت این پول را خرج  
 متحصنین کن. حاج محمد تقی پول را گرفت و آنچه کرد که  
 آن زن را بشناسد و بداند کی است و از کجاست آن زن خود  
 را معرفی نمود و قبض هم نگرفت. (۱۰)

در مراحل اول انقلاب باز میخوانیم که زنها از روحانیون طرفدار  
 جنبش حمایت میکردند. در رابطه با اعتصابات مسجد شاه تهران  
 کسروی مینویسد:

بزاران چادر بزرگی آورده و در حیاط مسجد افراشتند و  
 سماور و کاجال آنچه در میبایست از خانه‌ها آوردند. و در  
 این پیشامد زنان پا در میان داشتند و در آوردن ملایان به  
 مسجد با مردان همراهی میکردند در مساجد نیز کسانی از  
 آنان می‌بود. (۱۱)

عبدالحسین ناهید مینویسد:  
 زنان اغلب عهده‌دار حفاظت از جان روحانیون مبارز بودند.  
 منجمله زن بزن بهادری بنام زن حیدرخان تبریزی از طرف  
 زنان تهران وظیفه داشت تا به همراه گروه دیگری از زنان چماق  
 بدست از روحانیون طرفدار جنبش در پای منبر دفاع  
 کند. (۱۲)

و در جریان بست شاه عبدالعظیم و اعتراضات بر علیه نوز  
 بلژیکی، مسؤل کمراک، «زنی مقنعه خود را بر سر چوبی کرده بود و  
 فریاد میکرد که بعد از این دختران شما را مسیو نوز باید عقد نماید  
 والا دیگر علما نداریم». (۱۳)

رهبران جنبش مشروطه در این مرحله از جنبش از شرکت زنها

ممانعتی به عمل نیآورده، بلکه به عناوین مختلف و با طرح مسئله  
 «دفاع از ناموس ایرانیان» در تلاش بودند با توسل به احساسات ملی و  
 «غیرت مردانگی» قشر بیشتری از مردم را به مبارزه بکشانند.

یکی از اولین اعلامیه‌های اجتماعيون عاميون که مردم را به  
 مبارزه علیه استبداد تشویق میکرد، از آنها میخواست که با دو رهبر  
 مذهبی جنبش سید محمد طباطبائی، و سید عبدالله بهبهانی همراهی  
 کنند. اجتماعيون عاميون در این اعلامیه با طرح مسائل زنان و  
 خانواده‌های فقیر ایرانی، فحشاء و بی‌خانمانی زنها، «غیرت» مردان را  
 به زیر سؤال میکشیدند و تلاش داشتند آنها را به عرصه مبارزه  
 بکشانند:

ای سربازهای ایران، ای توپچیهای ایران، ای قزاقها و  
 فراشهای بی‌ناموس ایرانیان، مگر اینها ناموس شما نیست.  
 مگر خواهر شما نیست، اینها مگر عیال برادر دینی شما  
 نیست، شما مگر حافظ ناموس ایرانیان نیستید؟ اینطور از  
 ظلم اولیای دولت پراکنده شده بی‌صاحب رو براه روسیه نموده  
 در سرحد سالداتهای روسیه این بیچاره‌ها را گرفته بی‌عصمت  
 نموده رها میکنند. شما اگر غیرت دارید این ناموس خود را  
 محافظت کنید تا آواره نشده بروسیه نیاید تا سالدات در  
 سرحد و اراجیف در داخله بواسطه نان بی‌عصمت نکنند.  
 آقای طباطبائی ناموس شما را کشیده می‌خواهد شما را از  
 چنگ این حاکمان مستقل نجات بخشد. (۱۴)

پس از تشکیل مجلس در اکتبر ۱۹۰۶ و به منظور کم کردن نیاز  
 ایران به قرض دول خارجی، پروژه ایجاد بانک ملی پیشنهاد شد. زنان  
 بسیار با علاقه‌مندی بسیار جواهرات و حتی ظرف و ظروف آشپزخانه را  
 به بانک تحویل میدادند. یکی از این زنها در روزنامه مجلس مینویسد که:



این کمیته مقدار ناقابل از زیورآلات خودم را که برای ایام سخت ذخیره کرده بودم فقط برای افتخار بتوسط حضرت ... بجهت بانک ملی فرستادم. از حضور عالی استدعا دارد که هدیه مختصر کمیته را با نظر بلند خودتان دیده بفرمائید اشیاء مرسوله را اعضاء محترم بانک ملی بامانت و شرافت خودشان فروخته و هرچه قیمت آنها شد سند اسهام بانک را برای کمیته روانه فرمائید. چه کنم که زیاده از این قادر نبودم مگر آنکه جان خودم را در موقع فدای ترقی وطن عزیز بنمایم. امضای کمیته در خدمت شما در دفتر بانک محفوظ باشد. زنی هم از همسایگان کمیته همت و غیرت نموده با آنکه شوهر ندارد و یک پسر صغیر دارد این بیچاره هم پول نقد نداشت سه فقره اسبابی که در صورت علیحده ثبت شد بتوسط کمیته تقدیم حضور مبارک نمود که آنها را هم فروخته سند اسهام بانک ملی با اسم صغیر مشارالیها مرحمت فرمائید. (۱۵)

برخی از زنها حتی ارثیه شان را به عنوان سرمایه ابتدائی به بانک ارسال داشتند. کربلائی خانم به مجلس مینویسد که «از روی میل و اشتیاق با کمال افتخار اندوخته کمیته را که حق الارث بوده تقدیم به بانک ملی مینمایم یک بلیط به کمیته مرحمت شود مبلغ مذکور پنجهزار تومان است.» (۱۶) این حمایت شورانگیز زنان در تشکیل بانک ملی توسط رهبران جنبش مشروطه به عنوان وسیله ای برای ملامت و سرزنش مردان متمولی درآمد که دارایی شان را کماکان در بانکهای اروپائی ایران ذخیره میکردند.

همزمان با جنبش تشکیل بانک ملی، نهضت جدیدی به منظور تحریم محصولات وارداتی خارجی و مصرف پارچه های وطنی آغاز شد که در این جنبش هم زنها با علاقه بسیار شرکت داشتند. در همان زمان در

هند جنبش مشابهی به نام جنبش سوادشی آغاز شده بود و بنظر میآید که زهای ایرانی به دنباله روی از زهای هند تحریم کالاهای اروپایی را آغاز کردند.

در روزنامه انجمن تبریز میخوانیم:  
خواتین مکرمة تبریز قرار گذاشته اند که در ایام هفته جمع شده، در باب ترتیبات لباس خودشان و غیره صحبت کرده، حتی المقدر سعی نمایند بلکه کمتر خود و صاحبانشان را محتاج متاع و منسوجات خارجه کرده، از ثروت خودشان بکاهند و در صورت امکان مدتی به همان البسه قدیم قناعت کرده بسربرند تا بلکه به فضل خداوندی و همت مردمان غیور فابریکها در مملکت ایران تشکیل یابد که از احتیاج خارجه بکلی بی نیاز شوند. (۱۷)

تشکیل کمیته های زنان حول این دو مسئله، یعنی تحریم کالاهای خارجی و تشویق تولید و مصرف پارچه های وطنی، شکل گرفت. شرکت زنها در این انجمنها و آگاهی سیاسی آنها خیلی زود منجر به تشکیل انجمنهای زنان که مسائل خاص زنان را مطرح میساختند، و نیز تشکیل مدارس دخترانه گشت. از سوی دیگر ائتلاف بین زنان فعال در جنبش مشروطه و روحانیون، پس از تشکیل مجلس شورای ملی و تصویب قانون اساسی دسامبر ۱۹۰۶، دستخوش تحول گشت.

در ابتدا امید زنان به آن بود که مجلس شورای ملی به حمایت از تشکیل انجمنهای زنان و مدارس دختران برخیزد. در نامه ای خطاب به سید محمد طباطبائی در روزنامه مجلس، یکی از زنها تقاضا کرد که دولت جدید مسئولانه رفتار کرده و دستاوردهای اجتماعی-سیاسی

انقلاب را در رابطه با حقوق زنان نیز تعمیم دهد. جواب مجلس آن بود که با «تربیت زنان در امور اطفال، خانه‌داری، حفظ ناموس و علمی که راجع به اخلاق و معاش خانواده باشد» موافق است، اما «در امور خاصه رجال از قبیل علوم پلنیک و امور سیاسی فعلاً مداخله ایشان اقتضا ندارد.» (۱۸)

در جواب این پاسخ مایوس‌کننده مجلس خود زنها دست به کار شدند. در ژانویه ۱۹۰۷ یکی از اولین تجمعات زنان در تهران تشکیل یافت که قطعنامه‌ای در مورد «لغو جهیزه سنگین و حق تحصیل زنان» تدوین کرد. (۱۹) همزمان با این گردهمایی چندین انجمن زنان در تهران و برخی شهرستانها تشکیل شد که از آن میان باید از انجمنهای ذیل نام برد:

۱) انجمن آزادی زن، یکی از اولین انجمنهای زنان بود که در سال ۱۹۰۷ به وجود آمد و در آن دو زن میسیونر امریکائی خانم جوردن و خانم بویس همکاری داشتند. زنان شرکت‌کننده در این انجمن به همراه یکی از مردان فامیل، برادر، شوهر یا پدر، در جلسات شرکت کرده، در مورد مسائل سیاسی-اجتماعی روز صحبت کردند.

۲) اتحادیهٔ غیبی نسوان، کمیته انقلابی بود که مجلس اول را به زیر سؤال کشاند و از حقوق فقرا دفاع کرد.

۳) انجمن نسوان در دوره اول و دوم مشروطه فعال بود. این انجمن لایحه‌ای به مجلس اول برای شناسایی انجمنهای زنان فرستاد.

۴) انجمن مخدرات وطن یکی از مهمترین انجمنهای دورهٔ دوم مشروطه بود که در سال ۱۹۱۰ آغاز به فعالیت کرد و در ایجاد مدارس، پرورشگاه و بیمارستان زنان تهران کوشا بود. بسیاری زنان شرکت‌کننده در این انجمن از خانواده‌های مشروطه‌خواه بودند. انجمن مخدرات وطن خصوصاً در تظاهرات زنان بر علیه التیماتوم روسیه در دسامبر ۱۹۱۱، در میدان بهارستان نقش اساسی بازی کرد.

مجامع فرهنگی زنان مانند شرکت خیریهٔ زنان و انجمن خواتین زنان در دورهٔ دوم مشروطه (۱۹۱۱-۱۹۰۹) فعالیت بسیار داشته، از طریق اجرای نمایشنامه‌ها و کنفرانسها برای مدارس و کلینیک‌های زنان پول جمع می‌کردند. از دیگر انجمنهای فعال در دورهٔ دوم مشروطه باید از انجمن همت خواتین و هیئت خواتین مرکزی نیز نام برد. این قبیل انجمنها محدود به تهران نبودند. در فوریه ۱۹۰۷ یکی از انجمنهای زنان تبریز با ۱۵۰ عضو بر ضد «رسوم کهنه و ضد ترقی اجتماعی» زنان قد علم کرد. زنان اصفهان هیئت نسوان اصفهان را تشکیل دادند که در تظاهرات دسامبر ۱۹۱۱ فعال بود. به غیر از اینها نامه‌های دسته‌جمعی زنان از شهرهای متعددی همچون قزوین و سنکلیج به نشریات تهران میرسید و حاکی از آن بود که نظیر چنین تجمعاتی در شهرهای کوچک نیز به وجود آمده بود. در خارج از کشور هم زنها ایرانی فعال بودند. در ترکیه انجمن خیریه نسوان ایرانی مقیم استانبول از جنبش مشروطه در ایران به عناوین مختلف حمایت میکرد. در عشق‌آباد روسیه زنان با

دقت تمام مسائل ایران را دنبال میکردند، در نامه‌هایشان تقاضا میکردند که به جز تدریس اصول مقدماتی، حرفه‌هایی نظیر دندانپزشکی، جراحی و قابلگی هم برای زنان ایجاد شود. (۲۰)

شرکت‌کنندگان در انجمنها غالب از خانواده‌های متوسط و بالای متوسط، و حتی خاندان دربار بودند، اگرچه استثنائاتی هم وجود داشت. دو دختر ناصرالدین‌شاه، افتخارالسلطنه و به خصوص تاج‌السلطنه، عضو انجمن آزادی زنان (۱۹۰۷)، از فعالین بودند. از جمله زنان دیگری که از سرمایه‌خانوادگی به منظور ایجاد مدارس و یتیم‌خانه‌های دختران استفاده کردند باید از درة‌المعالی عضو انجمن مخدرات وطن (۱۹۱۰) نام برد که یکی از بنیانگزاران مدارس دخترانه تهران منجمله مدرسه مخدرات بود. پدر درة‌المعالی دکتر مخصوص ناصرالدین شاه بود و مدارس متعددی برای پسران از سرمایه خود باز کرده بود.

برخی زنان عضو انجمنها، از خاندان علما بودند و در خانه تحصیل کرده بودند. از آن میان باید از صفیه یزدی همسر محمد حسین یزدی نام برد. محمد حسین یزدی یکی از پنج مجتهدی بود که به موجب متمم قانون اساسی ۱۹۰۷ حق نظارت بر لوایح مجلس را یافته بود. اما یزدی، برخلاف شیخ فضل‌الله‌نوری و دیگر علمای محافظه‌کار، از طرفداران حق تحصیل زنان بود و از فعالیتهای همسرش و مدرسه‌ای بنام عفتیه که تأسیس کرده بود، پشتیبانی میکرد. برخی از اعضای

انجمنها از خانواده‌های بابی بودند. منجمله صدیقه دولت‌آبادی (۱۹۶۱-۱۸۸۱) که پدرش مهمترین مجتهد ازلی-بابی در شهر اصفهان بود. صدیقه عضو انجمن آزادی زنان (۱۹۰۷) و منشی انجمن مخدرات وطن (۱۹۱۰) بود. سالها بعد، پس از بازگشت از دانشگاه سوربن، صدیقه یکی از اولین زنانی بود که کشف حجاب کرد. (۲۱) چند نفر از زنان میسیونر پرسبیترین (Presbyterian) و همینطور فارغ‌التحصیلان مدرسه آمریکایی نیز در انجمنها فعالیت داشتند.

تلاش برای رفع قیود اجتماعی زنان یکی از اصول میسیونرها بود و در بسیاری کشورهای آسیایی اینان اول کسانی بودند که مدارس دختران را باز کردند. اگر چه هدف اصلی میسیونرها بسط مذهب مسیح بود. در ایران خانم مری پارک جوردن، همسر ساموئل جوردن، که بعدها رئیس مدرسه البرز شد، و خانم آئی استاکینگ بویس از افرادی بودند که در جلسات انجمنها منجمله انجمن آزادی زنان شرکت میکردند. (۲۲)

برخی از زنان با سواد اندک و با وجود مخالفت خانواده به انجمنها پیوستند. ماهرخ گوهرشناس (۱۹۳۸-۱۸۷۲) عضو انجمنی بود که در آن زنان «هم‌قسم شدند که برای احقاق حقوق زنان از جانفشانی و کشته شدن از تحمل سختی و مرارت دریغ نورزند.» (۲۳) علامت اعضای این جمعیت، که در تظاهرات متعددی شرکت داشتند، عبارت بود از «یک حلقه انگشتر که دو دست بهم فشرده بر آن نقش بسته بود.»

ماهرخ تا یک دو سال تأسیس مدرسه ترقی بنات را از شوهرش پنهان کرد. وقتی رازش برملا شد، شوهرش به سر و سینه خود میکوفت و میگفت: «در آن دنیا وقتی پدرت از من بازخواست که دخترم را بتو سپردم، چرا گذاشتی بکار خلاف دین و تقوا پردازی چه جواب دهم؟» زنان متعصب و مخالف فعالیتهای او، ماهرخ را ناسزا گفته، به چاله‌ای انداختند که در نتیجه تا آخر عمر پا درد داشت، اما مدرسه «ترقی بنات روز بروز توسعه بیشتری پیدا کرد تا بآنجا که روحانیون شهر دخترانشان را به آن مدرسه میفرستادند و آموزگاران مرد برای تدریس دختران استخدام شدند.» (۲۴)

باز شدن مدارس دخترانه با مخالفت برخی روحانیون سنتگرا روبرو شد. به خصوص مخالفت شیخ فضل‌الله نوری، که ضمن فتوایی مدارس دختران را «برخلاف شرع اسلام» اعلام نمود، موجب پشتگرمی مخالفینی شد که بر سر راه دختران جوان محصل و معلمین میایستادند و آنها را سرزنش و تحقیر میکردند. در حین بست در مقبره شاه عبدالعظیم در بهار ۱۹۰۷ به منظور اعتراض به قوانین لائیک مشروطه، شیخ فضل‌الله دست به انتشار یک سری مقالات سیاسی، معروف به لوایح شیخ فضل‌الله نوری زد که در آن به اصول غیرمذهبی قانون اساسی و فعالیتهای مشروطه خواهان اعتراض کرد. از جمله اتهامات شیخ فضل‌الله آن بود که «دیگر روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها پیدا شد اکثر مشتمل بر سب علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت

تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل باحسن و انسب نمود و آن قوانینی را که بمقتضای یکهزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را با اوضاع و احوال مقتضیات امروز مطابق ساخت از قبیل اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه‌خانه‌ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانجات.» (۲۵)

شیخ فضل‌الله که باز شدن مدارس دختران را در ردیف ترویج فاحشه‌خانه‌ها میدید، شاکی بود که مشروطه خواهان میگویند: «تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده ذمی و مسلم خونشان متکافر باشد و با همدیگر درآمیزند و بیکدیگر زن بدهند و زن بگیرند» و فغانش از کلمه «آزادی» به آسمان بود. لعنت میکرد که «فنون فحشاء و فسوق و فجور تا کجا شایع شده. آیا زنها لباس مردانه نمیپوشند و به کوچه و بازارها نمی‌رفتند؟» (۲۶) و لذا از مجلس شورای ملی که خود در تعیین مضمون مشروطه و آزادی و نیاز به رفرم اصول مذهبی سردرگم بود میپرسید: «اولاً معنی مشروطیت چیست و حدود مداخله مجلس تا کجاست و قوانین مقرر در مجلس میتواند مخالف با قواعد شرعیه باشد یا خیر. ثانیاً مراد از حریت و آزادی چیست و تا چه اندازه مردم آزادند و تا چه درجه حریت دارند.» (۲۷)

مخالفت روحانیون محافظه کار و به خصوص شیخ فضل‌الله نوری با مدارس زنان و فعالیتهای سیاسی-اجتماعی زنان ائتلاف اولیه بین زنان

مبارز در جنبش و روحانیون را متزلزل کرده، برخی زنان روشنفکر به طرق مختلف شروع به زیر سؤال کشیدن روحانیون سنتگرا نمودند. زنی به امضاء «یکی از نسوان جان‌نثار وطن» در مجلهٔ سوسیالیست صوراسرافیل نوشت:

مثلاً دربارهٔ شیخ فضل‌الله همه میدانند که مشارالیه چه فتنه‌ها که پیا کرده و تا چه اندازه مردم را پریشان‌خاطر نموده است. تاکنون اغلب مردم از غنی و فقیر، کبیر و صغیر با مجلس مقدس شورای ملی همراه و با تمام برادران و خواهران وطن هم‌زبان بودند. اکنون دیده و شنیده میشود که همه هم‌لسان می‌گویند مردم بابی شده‌اند و با رئیس خودشان درصدد اذیت مشارالیه و یا مال کردن دین اسلامند. انصاف می‌خواهم، آیا شیخ مذکور دین اسلام است؟

و دیگری در روزنامهٔ حبل‌المتین با تهور هرچه بیشتر اصول فکری شیخ فضل‌الله را زیر سؤال کشیده، برکناری او را از مقام رهبری روحانیت خواستار میشود:

جناب مستطاب حجة‌الاسلام آقای شیخ فضل‌الله در روزنامه که بطبع رسانیده از زاویه مقدسه بطهران فرستاده و منتشر فرموده‌اند این دو کلمه دیده شد که (مدرسه علم برای نسوان خلاف دین و مذهب است). این حقیر که کم‌سواد و نویسنده این کلماتم این سخن مجمل جنابعالی را نفهمیده‌ام و از هر کسی که معتقد به تدین و عقل او بود هم سؤال کردم حل مشکل ننمود. لازم شد که خودم شرح ذیل را در بیان مقصود جنابعالی بنویسم و جواب از خود شما بخواهم. اگر مقصود جنابعالی از این سخن اینست که جماعت زنان میباید هیچ علمی نیاموزد و مانند حیوان بی‌شاخ و دم باشد تا از این نشأ بروند و این فرموده خداوند است پس مرقوم بفرمائید که خدا جل و علا در کجای کلام‌الله و احادیث این مطلب را فرموده‌اند و اگر چنین مطلبی صحیح است سبب این بی‌تفاتی خدا و اولیاء و انبیاء نسبت بصنف نسوان چه بوده‌است که

ایشانرا به صورت انسان خلق کرده ولی تجاوز ایشان را از سیرت حیوان بحقایق انسانیت قدغن فرموده‌است و با وجود این بی‌مرحمتی چرا همه را مکلف بتکلیفات فوق‌الطاقة نموده و از ایشان عبادت و تهذیب اخلاق و اطاعت شوهر و پدر خواسته و مردها را به چه سبب عزیز داشته و با آنکه نعمت علم را از ایشان مضایقه نکرده‌است چرا مثل ما بینواها که گذشته از بندگی خدا بندگی و اطاعت شوهر را بر ما واجب نموده‌است ایشان را مطیع کسی جز خدا قرار نداده‌است و اگر فیض حق نسبت بهمه یکسان است در مقابل این زحمت فوق‌العاده و تکالیف شاقه ما چه مزدی و نعمتی بما داده‌است که به مردها نداده‌است؟ (۲۸)

نویسنده نامه در غایت نتیجه‌گیری میکند که «خیلی فرق است مابین خدای ما که طلب علم را بر نسوان واجب نموده و خدای شما که علم را برای زنان حرام کرده و خلاف دین و مذهب قرار داده‌است.» لذا صراحتاً شیخ فضل‌الله را خطاب داده، مینویسد که ایشان باید «واضح نمایند که حق نشستن بر مسند شریعت را ندارید.» (۲۹)

اگر گروهی از زنها به حمایت از حقوق زن، روحانیت محافظه‌کار را زیر سؤال قرار میدادند، گروه دیگری از انجمنهای زنان به سرزنش نمایندگان مجلس اول و اهمال آنها در پیشبرد اصلاحات اجتماعی-اقتصادی-سیاسی پرداختند. اتحادیهٔ غیبی نسوان در نامهٔ سرگشاده‌ای به نمایندگان در روزنامهٔ ندای وطن از نمایندگان مجلس خواست تا استعفا داده، و داوطلب شد که بر مسند کارها نشسته به اصلاحات اساسی پردازد:

مدت چهارده ماه است که اوضاع مشروطه برپا شد. شب و

روز عمر شریف خودمان را صرف خواندن روزنامه‌ها که بفهمیم مجلس دارالشورای ملی چه گفت و چه کرد. تمام را میخوانیم که همه وقت مجلس منعقد و کلاء و وزراء حاضر شدند هزاران لایحه از اطراف خواننده شد و در خصوص آنها مذاکرات زیاد شد جواب و نتیجه چه شد ... هیچ ... خوب ای آقایان محترم پس نخواستید در این مدت یکی دو تا کار کوچک را اقلأً تمام کرده و در مقام اجرا گذارید تا دل این مردم ... خوش شده ... مرحبا به این مردانگی ... معلوم میشود وکلای ما مجلس را برای تفتن خودشان برپا کرده‌اند. مجلس پارلمنت برای اجرای قانون است پس کو قانون شما؟ ... در مملکت دو چیز لازم است یا استبداد یا قانون. ما که نقداً هیچکدام را نداریم. یک استبداد کاملی داشتیم از دست ما گرفتید در عوض قانون لازم بود آنرا هم ندادید.

تفاوتهای مابین انجمنهای زنان اینجا کمی مشهودتر میشود. مبینیم برخلاف نویسنده صوراسرافیل و جبل‌المتین که تیر حمله را به سوی شیخ فضل‌الله نوری رها کردند، اتحادیه غیبی نسوان که مسائل اقتصادی-سیاسی مملکت را نقد میکند و بیشتر از حقوق مردم طبقه پائین، فقیر و بی‌سامان کله میکند، کماکان از روحانیون محافظه‌کار دفاع میکند و مینویسد: «وای بحال ما نان که نداریم، آب که نداریم، امنیت که نداریم، مواجب که نداریم، ناموس که نداریم ... چهار نفر پدر روحانی ما یک مأذن و پناهی برای ما بیچارگان بودند آنها را هم

بحال خود نمیگذارید. پس چکنیم؟» (۳۰) حال آنکه این نامه در زمانی نوشته میشود که روحانیت محافظه‌کار، به سردستگی شیخ فضل‌الله نوری، با محمد علیشاه توطئه کرده و مجلس اول را موظف به قبول ماده ۲ متمم قانون اساسی ۱۹۰۷ مینماید که به موجب آن ماده کمیته منتخبی از روحانیون حق رد لوایح مجلس را پیدا میکنند. با وجود این آشفتنگی و دگرگونی فکری، اعتماد به نفس اتحادیه غیبی نسوان درخور تحسین است چه پیشنهاد میکند که رأساً برای مدت ۴۰ روز مسئول

امور مملکتی شده تغییرات اساسی در زندگی روزمره مردم بوجود آورد: اگر وکلای محترم ما توانستند یا میتوانند تا سلخ رمضان قانون را تمام کرده و در سایر کارها ترتیبی دهند ... زهی شرف و سعادت والا ... ما بتوسط همین عریضه خبر میدهیم که همه استعفا از کار خود بدهند و رسماً بتوسط روزنامه ندای وطن به ماها خبر داده چهل روزی هم کار را بدست ما زنها واگذارند ... قانون را صحیح میکنیم، نظمیه را صحیح میکنیم، حکام را تعیین میکنیم و دستورالعمل ولایت را میفرستیم. ریشه ظلم و استبداد را از بیخ میکنیم. ظالمین را قتل میکنیم. انبارهای جو و گندم متمولین را میشکنیم. کمپانی برای نان قرار میدهیم، خزانهای وزراء را که از خون خلق جمع و در سرداب‌ها کرد کرده‌اند بیرون میآوریم. بانک ملی را برپا میکنیم. عثمانی را عقب مینشانیم. اسرای قوچان را عودت به خانه‌های خود میکنیم. قنوات شهری را صحیح میکنیم و آب سالم به مردم میخورانیم. کوچه و خیابانها را نظیف میکنیم. کمپانی برای شهرها تعیین میکنیم و رسماً اعلان و اعلام میکنیم بقیه را دیگران اصلاح کنند. والا اگر تا سلخ رمضان خودتان اسباب آسایش حال عموم را فراهم نکردید و بما هم واگذار نکردید ... همین قدر عرض میکنم که زنها میتوانند آنچه را که میخواهند. (۳۱)

در بهار ۱۹۰۸ بنظر میآید که انجمن نسوان تقاضای شناسایی

تأملی در ... ژانت آفاری ۸۲

انجمنهای زنان را غیر مستقیماً و به وسیله یکی از وکلا در مجلس شورای ملی مطرح میسازد. برخی از نمایندگان مثل آقا میرزا محمود و آقا سیدحسین اعتراض میکنند که «این مسئله قابل مذاکره در مجلس نیست و باید به وزارت داخله نوشته شود که قدغن نمایند چنین انجمنی تشکیل شود.» برخی دیگر مثل وکیل‌الرعايا، نماینده لیبرال مجلس، جواب میدهند که «چه ضرر دارد که جمعی از نسوان دور هم جمع شده، از یکدیگر کسب اخلاق حسنه نمایند. بلی در صورتیکه معلوم شود از آنها مفسده که راجع به دین و دنیا باشد بروز نماید البته باید جلوگیری کرد والا نباید اساساً این مسئله بد باشد». سیدحسین تقی‌زاده وکیل سوسیال دمکرات مجلس و یکی از مترقی‌ترین وکلا و آزادیخواهان مجلس اول کامی بیشتر بر میدارد و میگوید: «هیچ ایراد شرعی از برای این اجتماع نیست و زنهای اسلام همیشه و در همه جا دور هم دیگر جمع میشدند و میشوند. و بموجب قانون اساسی هم هیچ ایرادی وارد نیست. وقتی که میگویند ایرانی این لفظ شامل مرد و زن هر دو هست مادامیکه اجتماعات مخل دینی و دنیوی نباشد ضرری ندارد و ممنوع نیست». وکیل‌التجار آزادیخواه هم دنبال حرف تقی‌زاده را میگیرد که «همانطور که آقای تقی‌زاده گفتند این اجتماعات مادام که مخل آسایش دین و دنیا نباشد ضرری ندارد». اما آقامیرزا فضلعلی آقا، از علمای شیخیه، سعی میکند جلوی تصویب مجلس را بگیرد و میگوید: «اصل اجتماع شرعاً ضرری ندارد ولی ما چون به طبیعت

زنهای مملکت خودمان مسبوق هستیم گمان نمیکنم که اشخاص با عفت و با عصمت داخل در این کار شوند و گمان نمیکنم که اشخاصی که مفسد و مغرض هستند بوسیله این اجتماعات بعضی فسادها کنند. این است که اجتماع نمایند به این جهت نباید این اجتماعات حاصل شود و باید جلوگیری از فساد آتیه نمود». بالاخره حاج امام جمعه مداخله کرده و بحث را با این حرف پایان میدهد که «نسوان به اذن ازواج خود به قانون شرع میتوانند از خانه بیرون رفته و اجتماعات داشته باشند. حرفی نیست. اما در این اجتماعات بعضی گفتگوها میشود چنانچه اشاره شد که ابداً من نمیخواهم در مجلس مذاکره و صحبت شود. همین اشاره کافی است». به عبارتی مجلس وجود انجمنهای زنان و حق تجمع آنها را میپذیرد، بدون آنکه صحنه‌ای بر فعالیتهای انجمنها و اهداف آنها بگذارد و یا از آنها حمایت علنی نماید. (۳۲)

یک ماه بعد در ژوئن ۱۹۰۸ به دستور محمد علیشاه نیروی قزاق مجلس را بمباران کردند و استبداد صغیر بر سر کار میآید. تبریز مقاومت کرده، به سرکردگی ستارخان، انجمن تبریز، و همراهی گروهی از مبارزین قفقازی در مقابل لشکر شاه پایداری میکند. داستان مقاومت تبریز، انقلاب رشت و بالاخره پیروزی مجاهدین و ایل بختیار بر حکومت محمد علیشاه به این مختصر نمیکنند. تنها لازم است اشاره کنیم که در تبریز برحسب شواهد متعدد از روزنامه‌های آن زمان، و نیز در بین مجاهدین انقلابی که از گیلان به تهران حرکت کردند، گروهی از

زنها با لباس مردانه جنگیدند و تعدادی از آنها نیز کشته شدند. (۳۳) در دوران دوم مشروطه فعالیتهای زنان تشدید بسیار میبایند و در بسیاری موارد علنی میشود. در این زمان موانع جامعه سنتی و قوانین مذهبی که تعدد زوجات و طلاق آسان را میپذیرد نیز توسط برخی زنان روشنفکر در روزنامه‌های وقت زیر سؤال قرار میگیرد.

یکی از جالبترین این نوشته‌ها سری مقالاتی است که در روزنامه سوسیال دمکرات ایران نو، ارکان حزب دمکرات تحت نام زنی به اسم طایره چاپ میشود. نوشته‌های طایره، در مواردی آثار مری وولستون کرفت (Mary Wollstonecraft) یکی از اولین مبارزین آزادی زن در اروپا را به خاطر میآورد. وولستون کرفت در کتابش در دفاع از حقوق زن تلاش میکرد تا مردان را قانع کند که دستاوردهای انقلاب فرانسه، همچون حق شهروندی، را به زنان نیز اطلاق کند. او میخواست مردان روشنفکر آن زمان را قانع کند که پیشرفت فکری و جسمی زن، وابستگی او به آرایش و حفظ ظاهر را کم کرده، به او اعتماد به نفس بیشتری خواهد داد، و در نتیجه روابط زناشویی و خانوادگی نه فقط از هم نخواهد گسست بلکه تداوم بیشتری نیز خواهد یافت.

طایره نیز تلاشش بر آن بود که مردان ایرانی را از مزایای همسر تحصیلکرده آگاه کند و از سوی دیگر میخواست در رفتار بلهوسانه مردان نسبت به همسرشان تغییری به وجود آورد. استدلال طایره این بود که مرد مسلمان ایرانی به همسرش وفادار نیست و اگر از

او میخواستی که تغییر رفتار داده و پای بند زن باشد جواب میدهد که: «خدا آسان کرده که هرگاه یکی بدلمان نشد یکی دیگر بگیریم همچنان الی آخر عمر». و یا استدلال میکند که «طایفه انائیه حکم جاریه (برده) دارند. ممکن است که چندین زن اختیار نمائیم محتمل است که یکی از آنها مطبوع اتفاق افتد.» طایره با خشم جواب میدهد «سبحان الله از این غفلت و جهالت و ظلم نسبت بنوع. آیا هیچ مردی بر خود میپسندد که زن او شوهر متعدد اختیار کند (حاشا وکلا)» (۳۴) از آنجائی که مخالفت طایره با مسئله تعدد زوجات در تناقض صریح با آیات قرآن قرار داشت میبایستی توضیحی برای این دوگانگی و ظلم به زن ارائه کند، تا آنکه متهم به فرم قوانین اسلامی نگردد. جوابی که طایره میدهد، حال از روی باور یا مصلحت، آن است که خود زنان را به انتقاد بگیرد:

خواهید فرمود که بحکم شریعت مرد در تعدد زوجات مختار است. در صورتیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر باختیار کردن چهار زن بشرط عدالت فرمود. آیا ممکن است که مردی بتواند با دو زن بعدالت رفتار نماید (غیرممکن است) زیرا دو خصلتند که با یکدیگر نیامیزند. با هر یک هر نوع رفتار نماید دیگری شاکی است و این از فریضه حال طبیعی بشر است. پس این کلمه را از برای آن فرمود که مردان به یک زن قناعت کنند. ولی افسوس که از کثرت بداخلاقی و نادانی و بی تربیتی ما طایفه نسوان مردان را مجبور به تعدد زوجه نموده. (۳۵)

یکی از بزرگترین مشکلات خانواده‌های ایرانی، به نظر طایره آن بود که دختران «از طفولیت دیده و شنیده‌اند که اگر شوهر بد شد و



مطبوع طبع واقع نشد طلاق گرفته شوهر دیگر اختیار مینمائیم و این خانه و شوهر موقتی است.» (۳۶)

مادر ایرانی به دخترش نصیحت میکرد که:  
مادر جان فکر جان خودت باش هرگز دل به این مردهای بی وفا نبند تا میتوانی نکذار شوهرت صاحب تمول و خانه شود. بمحض آنکه قبای او دو تا شد زن دیگر خواهد گرفت و تو را سیاه بخت خواهد کرد. اقلاً نه نه جان فکر خودت باش از اخذ عمل کن که اقلاً در روز سیاه بختی پولی در دست داشته باشی که پیش ملای طالع بین که دعای سفید بختی میدهد خجالت نکشی و یا اگر طلاق گرفتی به خانه شوهر دیگر که میروی دست خالی نروی. (۳۷)

طایره آنگاه روی سخن را به مردان برگردانده، به شماتت از

رفتار ظالمانه آنها با زنها میگوید:

مگر ما نوع و قرین شما نیستیم؟ اگر خلقت طایفه نسوان نبود بقاء هستی شما از کجا بود؟ ... چه باعث شده که تمام راحتها و نعمتها و سیاحتها و علوم صنایع را از برای خود میپسندید و ما را از جمیع نعمات محروم نموده‌اید و میگوئید که طایفه نسوان در مملکت ما هنوز قابل هیچگونه تربیت و علوم و صنایع نشده‌اند. آخر عدم قابلیت ما را در چه موقع امتحان فرمودید؟ کدام مدرسه از برای ما مظلومان تأسیس فرمودید؟ کدام معلم و معلمه تعیین نمودید؟ کدام اسباب صنایع و علوم و تربیت و دیانت و امانت از برای ما فراهم آوردید که عدم قابلیت و بی استعدادی ما بر شما معلوم شد؟ (۳۸)

و در پایان به زنان نصیحت میکند که خود را دست کم نگیرند

و کمتر از مرد ندانند، بلکه واقف به برتری جسمی و روانی خود بر مردان باشند:

آخر ای خواهران عزیز قدری فکر نمائید که تفاوت خلقت ما با رجال چیست. خداوند غنی متعال ما را با مردان متساوی

خلق فرموده بلکه بعضی از قوای ما اضافه بر قوای مرد است. مثلاً هیچ مردی قوه پرورش اولاد ندارد و ما داریم. وفا و محبت ما بدرجات از مرد بیشتر است. در هوش و ذکاوت از مردان برتری داریم. در قوه و بنیه از مردان مستحکم‌تریم زیرا هیچ مردی صبر و تحمل و طاقت صدمات و زحمات و زجر ما را آبی تحمل نمیکند. لهذا از هر جهت کسری نداریم. پس چه باعث شده که پست‌ترین مخلوق و باعث بدنامی وطن عزیزمان شده‌ایم و مکلف بتکلیف خود نیستیم و عمری را به بطالت میگذرانیم. از برای خدا بیائید انسان شویم و خود را از ظلمت جهالت و نادانی بمقام نورانی علم و عرفان و ادب و هنر و اخلاق برسانیم تا این وطن عزیزمان در اندک زمانی چون شاهد نورانی در میان ملل متمدنه عالم چهره گشاید. (۳۹)

گروهی از انقلابیون، روزنامه‌نگاران، شعرا، و حتی برخی از

نمایندگان مجلس از زمره طرفداران جنبش زنان در انقلاب مشروطه بودند. نوشته‌های علی‌اکبر دهخدا، سردبیر صوراسرافیل، حمایت وکیل‌الرعا یا نماینده مجلس، اشعار ایرج میرزا و بعدها لاهوتی و عشقی نقش مهمی در عمده ساختن مسئله آزادی زن در ابتدای قرن بیستم به عهده داشتند.

بسیاری نشریه‌های مترقی وقت همچون ملانصرالدین قفقاز،

صوراسرافیل، حبل‌المتین، و ایران نو، در مقالات و نامه‌هایشان از

حقوق زن به دفاع پرداخته، آزادی اجتماعی بیشتری را برای آنان طلب کردند. دهخدا از دورویی مردان و منجمله برخی آخوندها می‌نوشت؛ آنها که یک سری قواعد و رفتار را به زنان دیکته کرده، حال آنکه خود کلاً به نوعی دیگر زندگی میکردند. مینویسد:

«صد بار نگفتم که خیال تو محال است»

تا نیمی از این طایفه محبوس جوال است» (۴۰)

و شکایت میکند از اینکه :

با اینهمه اصرار انبیا و حکما و مردمان بزرگ دنیا به تربیت زنان چه علت دارد که زنهای ما چندین دفعه جمع شده عریضه‌ها به مجلس شوری و هیئت وزراء عرض کرده و با کمال عجز و الحاح اجازه تشکیل مدرسه بطور جدید و ترتیب انجمن نسوان خواستند و هر دفعه وکلا و وزرای ما گذشته از اینکه همراهی نکردند ضدیت نمودند؟ (۴۱)

در بهار ۱۹۱۱، وکیل‌الرعا یا نماینده مجلس دوم مسئله حق رأی زنان را در مجلس مطرح کرد و غوغائی برانگیخت. گزارش این جریان توسط یکی از خبرنگاران روزنامه تایمز لندن در آن نشریه به چاپ رسید :

طرفداران حق رأی زن علاقمند خواهند بود که بدانند حتی در ایرانی که در کشاکش حوادث و مشکلات بسیاری است، کشوری که شاه سابق این روزها دوباره خیال لشکرکشی و بازگشت به آن را دارد و جنگ داخلی در آن ادامه دارد، در مجلس ایران یک طرفدار حقوق زنان پیدا شده. این شخص وکیل‌الرعا یا، نماینده همدان است که در روز سوم اوت با دفاع پرشور خود از حقوق زنان مجلس را مبهوت ساخت. (۴۲)

استدلال وکیل‌الرعا یا، برطبق گزارش تایمز آن بود که علیرغم محدودیتهای سنتی زنان در اجتماع باید به آنها حق رأی داده شود. نمایندگان مجلس با دقت کامل به سخنان وکیل‌الرعا یا گوش دادند و نمی‌دانستند حرفهایش را به شوخی بگیرند یا به جدی. با چاپ این مقاله در تایمز لندن، نمایندگان مجلس شورای ملی خود را ناچار به

جواب به این مقاله در مجامع اروپائی یافتند. و لذا در شماره ۲۸ اوت ۱۹۱۱ گزارشی از وقایع سوم اوت مجلس به روزنامه تایمز فرستادند. مطابق این نسخه از گزارش، برخلاف گزارش تایمز لندن، شیخ اسدالله، یکی از علمای مجلس وجود روح را در زنان انکار نکرده، بلکه اظهار کرده بود که زنان در قدرت قضاوت از مردان ضعیف‌ترند و بر این اساس باید از رأی محروم شوند :

علت حذف زنان آن است که خداوند به آنان کفایت لازم برای شرکت در امور سیاسی و انتخاب نمایندگان مجلس را نداده است. زنها جنس ضعیف هستند و قدرت قضاوت مردان را ندارند. اما حقوق‌شان نباید پایمال شود و این حقوق باید توسط مردان، برطبق قرآن کریم حفاظت شود. (۴۳)

در پائیز ۱۹۱۱ دولت تزاری روسیه، با همراهی دولت انگلیس، التیماتومی به مجلس داد که به موجب آن خواستار اخراج مورگان شوستر آمریکایی، مشاور مالی دولت ایران و نیز سلب برخی اختیارات مجلس شد. تظاهرات متعددی که در دسامبر ۱۹۱۱ به منظور اعتراض به التیماتوم روسیه برقرار شد انجمنهای زنان، به خصوص انجمن مخدرات وطن فعالیتهای بسیار داشتند و داستان معروف شوستر که در کتابش اختناق ایران از تظاهرات ۳۰۰ نفر زن نقاب‌پوش مسلح صحبت میکند در رابطه با این تظاهرات است. (۴۴) در کنار این تظاهرات انجمنهای زنان تلگرافهای متعددی به کشورهای اروپایی و آسیایی فرستاده، از آنها طلب کمک کردند. از آن میان تلگرافی است که به زنان آزادیخواه انگلستان فرستادند بدین مضمون :

دولت روسیه به ما التیماتومی داده، میخواهد استقلال‌مان را

تسلیم او کنیم. مردان اروپایی نسبت به استغاثه ما بی‌اعتنا نیستند. آیا شما زنها می‌توانید به یاری ما آید؟ (۴۵)

در جواب زنان آزادیخواه انگلیس ضمن ابراز تأسف تلگرافی فرستادند که:

متأسفانه ما قادر نیستیم دولت انگلیس را وادار کنیم که به ما، زنان هموطن‌شان، آزادی سیاسی دهند. و به همین طریق قادر به تغییر سیاست انگلیس در ایران نیستیم. قلبهای ما برای خواهران ایرانی‌مان و اقدامات ملی و انقلابی آنها سرشار از همدردی و تحسین است. (۴۶)

چند هفته بعد مجلس شورای ملی ضمن یک کودتای داخلی، و در حالی که نیروهای تهاجمی روسی تا قزوین نفوذ کرده بودند، بسته شد. اما حرکت زندهای ایرانی در یاد ملت باقی ماند. و همین خاطره بود که در انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۵ و تشکیل نسل جدیدی از انجمنهای زنان، توسط زنان آزادیخواه یک بار دیگر زنده گشت.

بررسی نزدیکی از اسناد انقلاب مشروطه نشان می‌دهد که زمانی که اهداف اولیه انقلاب، یعنی تشکیل مجلس شورای ملی و نوشتن قانون اساسی، تحقق یافت، ائتلافی که از روشنفکران انقلابی، روحانیون، تجار و پیشه‌وران ایجاد شده بود و انقلاب اوت ۱۹۰۶ را به وجود آورد شروع به از هم گسستن نمود. خصوصاً زمانی که مسائل سیاسی-اجتماعی، چون حق تحصیل زن، مطرح گشت، برخی از شرکت‌کنندگان در جنبش، همچون روحانی سنتگرا شیخ فضل‌الله نوری به مخالفین پیوستند.

گروهی از زنان مبارزی که از آغاز انقلاب به جنبش ملی پیوسته

بودند، حال تلاش خود را مصروف ایجاد انجمنها و مدارس زنان نمودند. در این راه و در موارد متعددی این زنان خود را رویاروی با اقسار محافظه‌کاری دیدند که با فعالیتهای زنها مخالفت میکردند. برخی از زنان از طریق فعالیتهای و نامه‌هایشان به روزنامه‌ها رهبری سنتگرایی مذهبی را به زیر سؤال کشیدند؛ گروهی دیگر در تعیین حدود قوانین مذهبی، در آنجا که با حقوق نوخواسته زنان در تضاد بود، مردد ماندند.

در دوره دوم مشروطه، زنان روشنفکر خصوصاً در نشریه سوسیال دمکرات ایران نو جامعه مدرساران و روابط سنتی بین زن و مرد را به زیر سؤال کشیدند. در این رابطه گروهی از مبارزین انقلابی مرد، چه در مجلس و چه در خارج مجلس، به مدد زنان آمدند. در سرمقاله‌ها، اشعار، در بحثهای مجلس، نمایندگان مجلس را به زیر سؤال کشانده، از آنها خواستند که انجمنهای زنان و فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی زنان را به رسمیت بشناسند.

غالب این مدافعان حق زن در تلاش بودند تا جامعه مدرساران را از مزایای همسر و مادری تحصیلکرده واقف سازند. لذا حقوقی که برای زنها میخواستند، لزوماً حقوقی نبود که به زن فرصت تشبیت استعداد، خلاقیت و زندگی مستقل را دهد، بلکه حقوقی بود که زن را تبدیل به «مادر بهتر» و «همسر بهتری» در چهارچوب خانواده سازد.

اشاره به این امر لزوماً به مفهوم نقد از مدافعان حق زن در زمان

مشروطه نیست، چرا که آنان در چارچوب فکری زمان خود مبارزه میکردند؛ مشکل آنجاست که این تفکر کماکان در جوامع سنتی بسیاری کشورهای خاورمیانه، خصوصاً ایران، غالب است.

با کودتای دسامبر ۱۹۱۱ مجلس دوم بسته شد، ولی حرکات آزادیخواهانه زنان کماکان ادامه داشت. به دنبال انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و بسط جنبشهای آزادیخواهانه در ایران، مدافعان آزادی زن، همچون صدیقه دولت‌آبادی و محترم اسکندری که خاطرات دوران مشروطه را به یاد داشتند، در صور مختلف بحث در مورد آزادیهای اجتماعی و سیاسی زن را ادامه دادند.

پانویس‌ها:

۱- آفاری، ص ۸۳:

Janet Afary, "On the Origins of Feminism in Early 20th-Century Iran," *Journal of Women's History* 1: 2(Fall 1989): 65-87

۲- سیورز، ص ۱۲۶:

Sharon L. Sievers, *Flowers in Salt: The Beginnings of Feminist Consciousness in Modern Japan* (Palo Alto (California): Stanford University Press, 1983)

۳- فیلیپ، ص ۲۷۸:

Thomas Philip, "Feminism and Nationalist Politics in Egypt," in *Women in the Muslim World* ed. Lois Beck and Nikki Keddie (Cambridge: Harvard University Press, 1978), 277-94.

۴-

Abbas Amanat, *Resurrection and Renewal: The Making of the Babi Movement in Iran, 1844-1850* (Ithaca: Cornell University Press, 1989).

۵- رجوع کنید به مقاله شعله‌آبادی در همین مجموعه.

- ۶- یحیی آریانپور، از صبا تا نیما (دو جلد. تهران: کتابهای جیبی، ۱۹۷۲)، ص ۱۱۳.
- ۷- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۹۸۴).
- ۸- ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان (۳ جلد. تهران: انتشارات ابن‌سینا، ۱۹۴۵)، ص ۴۵۴.
- ۹- اسماعیل رائین، انجمنهای سری (تهران: انتشارات تهران مصور، ۱۹۶۶)، ص ۹۹.
- ۱۰- کرمانی، تاریخ بیداری، ص ۴۵۷.
- ۱۱- کسروی، تاریخ مشروطه، ص ۹۷.
- ۱۲- عبدالحسین ناهید، زنان ایران در جنبش مشروطه (تهران، ۱۹۸۱)، ص ۵۵.
- ۱۳- کسروی، تاریخ مشروطه، صص ۱۰۱-۱۰۰.
- ۱۴- کرمانی، تاریخ بیداری، ص ۵۲۱.
- ۱۵- مجلس، شماره ۴۴، ۲۵ فوریه ۱۹۰۷.
- ۱۶- مجلس، شماره ۸۸، ۳۰ آوریل ۱۹۰۷.
- ۱۷- منصوره رفیعی، انجمن (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۹۸۳)، صص ۱۱۸-۱۱۷.
- ۱۸- مجلس، شماره ۶، ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶.
- ۱۹-
- ۲۰- "The Feminist Movement in Persia", *Central Asian Review* 7:1 (1959)
- ۲۰- برای توضیحات بیشتر در مورد فعالیت این انجمنها رجوع شود به Janet Afary, *The Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911*:

- Grassroots Democracy, Social Democracy, and the Origins of Feminism (New York: Columbia University Press, 1996).
- ۲۱ - رجوع کنید به مقاله مهدخت صنعتی (دولت‌آبادی) در نیمه‌دیگر، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۷۱.
- ۲۲ - در مورد فعالیت زنان میسیونر در ایران در قرن نوزدهم و قرن بیستم رجوع کنید به مقاله مایکل زرینسکی در نیمه‌دیگر، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۷۱.
- ۲۳ - رجوع شود به فخری قومی، کارنامه زنان مشهور ایران (تهران: انتشارات آموزش و پرورش، ۱۹۷۳)، ص ۱۴۰.
- ۲۴ - قومی، کارنامه زنان مشهور ایران، ص ۱۴۰.
- ۲۵ - هما رضوانی، لویج آقا شیخ فضل‌الله نوری (تهران: نشر تاریخ ایران ۱۹۸۳)، ص ۲۸.
- ۲۶ - همانجا، ص ۵۸.
- ۲۷ - همانجا، ص ۶۷.
- ۲۸ - جبل‌المتین، شماره ۱۰۵، ۱ سپتامبر ۱۹۰۷.
- ۲۹ - همانجا.
- ۳۰ - ندای وطن، شماره ۷۰، ۳ اکتبر ۱۹۰۷.
- ۳۱ - همانجا.
- ۳۲ - مجلس، شماره ۷۲، ۱۴ مارچ ۱۹۰۸. ازدواج به معنی همسران است.
- ۳۳ - رجوع کنید به کریم طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران (تهران: انتشارات اقبال)، ص ۳۲۷.
- ۳۴ - ایران نو، شماره ۶۴، ۱۳ نوامبر ۱۹۰۹.
- ۳۵ - ایران نو، شماره ۶۷، ۱۸ نوامبر ۱۹۰۹.
- ۳۶ - ایران نو، شماره ۷۸، ۳۰ نوامبر ۱۹۰۹.

- ۳۷ - همانجا.
- ۳۸ - همانجا.
- ۳۹ - ایران نو، شماره ۶۲، ۱۸ دسامبر ۱۹۰۹. به احتمال زیاد طایره همان عصمت تهرانی شاعره بهائی است که تحت نام مستعار طایره قلم میزد و گفته میشود که در جوانی به علت گرایش به کیش بهائی مورد آزار و شکنجه بسیار همسرش قرار گرفت. از Juan Cole در دانشگاه میشیگان که این رابطه را متذکر شد سپاسگزارم.
- ۴۰ - صوراسرافیل، شماره ۱۷، ۱۴ شوال ۱۳۲۵.
- ۴۱ - صوراسرافیل، شماره ۳۱، ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۶.
- ۴۲ - تایمز لندن، ۲۲ اوت ۱۹۱۱.
- ۴۳ - تایمز، ۲۸ اوت ۱۹۱۱.
- ۴۴ - شوستر، ص ۹.
- William Morgan Shuster, *The Strangling of Persia* (New York: The Century Company, 1912).
- ۴۵ - تایمز، ۷ دسامبر ۱۹۱۱.
- ۴۶ - همانجا.

سیروس میر \*

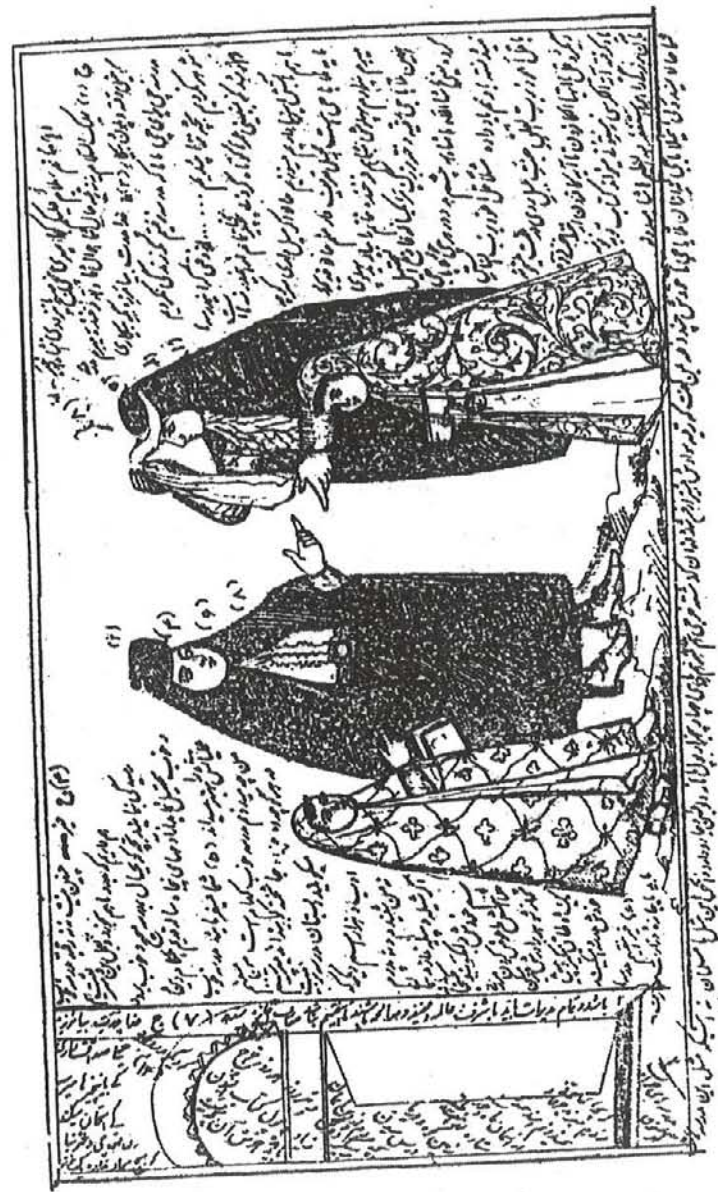
# نسیم شمال

و

## مسأله زن در نهضت مشروطه \*

هدف این نوشتار نخست کوششی است برای بیشتر شناساندن یک چهره کمتر شناخته شده نهضت ترقی خواهی در ایران یعنی سید اشرف الدین قزوینی، معروف به کیلانی، مدیر و نویسنده روزنامه نسیم شمال که مقارن نهضت مشروطیت منتشر میشد. سید اشرف الدین از چهره های فعال جنبش مشروطه و نهضت ترقی خواهی است که سهمی بسزا در پیشبرد اهداف این نهضت داشته و با این حال اطلاعات در مورد وی محدود، مبهم و پراکنده مانده است. (۱) هدف دیگر و شاید

\* این مقاله نخست در نشریه ایران نامه، سال یازدهم، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۲ انتشار یافت.



شکوفه، سال اول، شماره ۱۰، ۱۳۳۱

مهمتر این نوشتار بررسی بُعد اجتماعی اشعار سید اشرف‌الدین است و بحثی پیرامون مسأله زن و بازتاب آن در این اشعار.

در تاریخ نگاری متداول هنگام بحث از مدافعان و منادیان حقوق زن در دوران مشروطه از نامدارانی چون میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا جهانگیرخان شیرازی، علامه علی اکبر دهخدا، ملکم خان، ایرج میرزا قاجار، میرزاده عشقی، اعتصام‌الملک، ابوالقاسم لاهوتی، عارف قزوینی، محمدتقی بهار، و نشریاتی مانند صویرا سرافیل، ایران نو، قانون (لندن)، اختر (استانبول)، حبل‌المتین (کلکته)، ثریا و پرورش (مصر)، و ملانصرالدین (قفقاز) یاد می‌گردد، ولی نام اشرف‌الدین کیلانی و روزنامه پُرطرفدار وی نسیم شمال که در تهران منتشر میشد به بوتۀ فراموشی سپرده میشود. (۲) زبان اشرف‌الدین زبان توده مردم بود و تأثیر گفتارش در میان آنها زیاد. به نگارش زنده‌یاد سعید نفیسی:

«هنگامی که روزنامه‌فروشان دوره‌گرد فریاد را سر میدادند و روزنامه او را اعلان میکردند راستی مردم هجوم می‌آوردند. زن و مرد، پیر و جوان، کودک و برنا، با سواد و بیسواد، این روزنامه را دست بدست میگرداندند. در قهوه‌خانه‌ها، در سر گذرها، در جاهائی که مردم گرد می‌آمدند، با سوادها برای بیسوادها میخواندند و مردم دور هم حلقه میزدند و روی خاک مینشستند و گوش میدادند.» (۳)

بیهوده نیست که یحیی آرین‌پور در اثر کلاسیک شده خویش، از صبا تا نیما، اشرف‌الدین کیلانی را محبوب‌ترین و معروف‌ترین شاعر

ملی عهد انقلاب مشروطیت مینامد. (۴) واقع اینست که اشعار و مضامین شاعران معروفی از قبیل ایرج میرزا قاجار، میرزاده عشقی، ملک‌الشعرا بهار، و حتی شاعری ملی مانند عارف با تمام اشتها و محبوبیت، بیشتر در محافل «منورالفکران» و ذوقمندان اقشار مرفه و متجدد مطرح بود تا در میان توده، یعنی همان «کسان گمنام و بی‌شکوه» که ناراستی نشان ندادند تا کار را در جنبش مشروطه از پیش بردن. (۵) برای شناختن علایق، معیارها، ارزشها، امیال و آرمانهای توده مردم و آنچه که آنها میخواستند و آنها میپسندیدند، اشعار اشرف‌الدین منبع ارزشمندی است. نسیم شمال کلام این مردم بود که آن را از خود میدانست، درک میکرد و میپذیرفت. به دنبال انتشار هر شماره این نشریه، اشعار آن زبان به زبان نقل میکردید، بر دلها مینشست، و مضامین آن به صورت امثال سائره در گفتگوی روزانه مردم به کار گرفته میشد. (۶) پیش از پرداختن به اشرف‌الدین و بازتاب مسأله زن در اشعار وی، نگرشی سریع به نقش زن در جامعه سنتی ایران ضروری است.

#### زن در نگرش جامعه سنتی

در نگرش سنتی ملهم از عرف و دین، زن موجودی بود «ضعیف‌القلب» و «خفیف‌العقل»، «در خرد ناتمام و در ایمان ناقص». (۷) زن در کلیه شئون انسانی و اجتماعی فروتر از مرد به شمار

میآمد و میبایست تحت قیمومیت وی بسر برد. عبدالرحیم کلاتر ضرابی، مؤلف تاریخ کاشان در دوران ناصری، در مورد روابط زن و شوهر چنین مینگارد: «سلوک زن با شوهر، به مقتضای سنت سنّیه حضرت خاتم النبیین (ص) علی کل حال، تسلیم و تفویض صرف است؛ زیرا که خداوند در کلیه امور معاشیه و بعضی از احکام شرعیه مردان را بر زنان لازم الاتباع و واجب الاطاعه مقرر فرموده.» (۸)

یکی از گویاترین منابع دربارهٔ بینش مرد سنت‌گرای دوران قاجار نسبت به زن ایرانی رسالهٔ تأدیبات النساء است که توسط مؤلفی ناشناس گویا در اوایل دههٔ ۱۸۸۰ میلادی در تهران به چاپ رسیده. (۹) این رساله به قصد «تأدیبات» و «تربیت» «طایفه نساوان» که «خدا و ائمهٔ طاهرین فرموده‌اند که ناقص عقلند» (۱۰) نگارش یافته است. مؤلف، ضمن پاره‌ای مطالب و تذکرات کلی دربارهٔ نظافت و غیره، من جمله از زن میخواهد که در سلوک و رفتار «فناهی محض در اطاعت مرد باشد و چون و چرا نداشته باشد و آنچه بگوید اطاعت کند و فرمانبرداری مرد را واجب داند ... و اگر فی‌المثل دستش را گرفته و به آتش اندازد آتش را گلستان و باغ و بستان بشمارد و تخلف از فرمان مرد بقدر یک نفس کشیدن جایز نداند.» (۱۱) زن بایست «ابداً از سخنان تلخ نگوید»، (۱۲) و «در کلام ابدأً از مرد پیشی نگیرد و شکایت نکند.» (۱۳) او باید که «هرگز از مرد گله نکند، هرچند صد ناملایم از مرد ببیند»، (۱۴) و «هرگز قهر نکند هرچند صدمات کلی

ببیند.» (۱۵)

مؤلف در آداب نشست و برخاست مینویسد: «در وقت آمدن نزد شوهر و نشستن ... جا را تنگ نکند و نزدیک مرد ننشیند و در کمال ادب به دو زانو قدری دور نشسته اگر خسته شود برخیزد و بکردد.» (۱۶) بلندترین فصل این رسالهٔ کوتاه فصل نهم آنست «در آداب خوابیدن»، که به قول نویسنده «عمده مطلب و این همه شرح و بسط در همین است.» (۱۷) در این فصل مؤلف به زنان نصیحت میکند: «خجالت و شرم توی رختخواب نامربوط است و باید در کمال بی‌شرمی حرکت نموده و شأن خانمی و بزرگی را از سر بیرون کرده و برکنار گذاشته و پیش خود تصور نکند که شأن من نیست این طور حرکت کنم.» (۱۸) دیگر اینکه «هروقت یا شب یا روز با بازی و صحبت مرد میل کرد از برای این کار حاضر باشد و هرگز «نه» در این کار نیاورد که ندامت ببیند.» (۱۹) و بالاخره اینکه زن باید در همه حال و همه جای تسلیم بی‌چون و چرای شوهر باشد «اگرچه در سر مبال و زیر دالان باشد»، (۲۰) چه «عمدهٔ مطلب در این فقره مقاربت است.» (۲۱)

در چنین نگرشی شأن زن تا حد یک بردهٔ مطیع و منقاد تنزل میکند و تبدیل میشود به «عورت» و «پردگی» که بایست در حصار اندرون بماند و روی پپوشاند؛ هیچ کس او را نبیند و بی‌اذن شوهر و جز از برای حمام، و یا کار ضرور، پای از سرا برون نگذارد. (۲۲) به نوشتهٔ محمد غزالی در کیمیای سعادت، «فرمانبرداری به وقت خلوت ...



و خود را پنهان داشتن از مردان و نهفتن خود را در خانه، «از صفات یک زن خوب به شمار می‌آمد. (۲۳) این نظر در طی سده‌ها چندان تغییر نیافته بود.

بر مبنای چنین تفکر و زمینه نظری بود که ایرانیان - و شرقیان مسلمان عموماً - در برخورد با تمدن مغرب زمین از اوایل سده نوزدهم به بعد نحوه معاشرت و تماس بالنسبه آزاد زن و مرد را از اهم مسائل مورد اعجاب خویش می‌یافتند. کفتار ابوطالب خان، یا ابوطالب لندنی صاحب سفرنامه مسیروالی، در اینجا نمونه‌وار است. وی در توصیف یک مجلس رقص در انگلستان اوایل قرن نوزدهم مینویسد: «زنانشان نسبت به من چنان حرکات مهیج و شهوت‌انگیز کردند که من از بیم آنکه به وسوسه در نیفتم به گوشه‌ای گریختم.» (۲۴) ناصرالدین شاه نیز در سفر اول خود به اروپا، از اینکه امپراتور آلمان یک زن بیش نداشت اظهار تعجب کرده و گفته بود: «عجب، امپراتور آلمان یک زن بیشتر ندارد، آن هم به این پیری!» (۲۵)

با این حال نایست جامعه ایران را در طول تاریخ یکسره از جنب و جوش و تکاپوی زنان تهی پنداشت. در همین دوران مورد نظر، شرکت فعال عده‌ای زن در نهضت بابی، جنبش تنباکو و بالاخره انقلاب مشروطه شاهدی بر این ادعاست. (۲۶) پاره‌ای ملاحظات در این جا ضروری است. عده‌ای از محققین جنبش بابی را از زمینه‌سازان اندیشه آزادی زن در ایران میدانند. (۲۷) علاوه بر وجود فاطمه (ظاهره)

قره‌العین در شمار رهبران و نظریه‌پردازان رده اول این نهضت، پاره‌ای گرایشات مساوات‌گرایانه بین حقوق زن و مرد در عقاید بایبان، و همچنین شرکت فعالانه گروهی از زنان در این نهضت و به خصوص قیام زنجان (۱۸۵۰) که در آن زنی جنگاور موسوم به «رستمه» از سران به شمار می‌آمد، (۲۸) این نظریه را موجه جلوه می‌دهد. (۲۹)

شخصیت برجسته و استثنایی قره‌العین نیز از بسیاری جهات قابل توجه است. علاوه بر قابلیت‌های فردی و نقش اساسی وی در نظریه‌پردازی و رهبری جنبش، اقدام جسورانه وی به حجاب از روی برداشتن در اجتماع دشت بدشت و به هنگام سخنرانی، باعث گردیده که وی را به عنوان «فردی که برای بار نخست زنجیر اسارت دیرینه زنان خاور زمین را از سر و دوش برداشت»، (۳۰) بستانند و «از زمره زنان آزاده و بزرگواری ... که در شتاب حرکت آزادی زن از قیود گذشته، نقشی به سزا داشته‌است»، (۳۱) به شمار آورند و از پیشگامان برخورد جدی با مسئله حجاب بشناسند. در اینکه حجاب از چهره افکندن قره‌العین در اجتماع مردان عملی سنت‌شکنانه و از دید کلی مترقی محسوب می‌شود، شکی نیست. هم این و هم نقش فعال زنی مانند «رستمه» را میتوان و باید به عنوان حرکات قهرمانانه فردی تلقی کرد و ارج نهاد؛ ولی نایستی آنها را به عنوان نمایاننده آگاهی زن در بُعدی فراگیر و نمودار تحولی تاریخی در مناسبات اجتماع مردسالار وانمود. واقع اینست که به دنبال همین عمل قره‌العین، و دیگر حرکات

سنت‌شکنانه وی از قبیل در کجاوه با مردان نشستن و یا بقولی با مرد به حمام رفتن، خشم و انزجار بسیاری از پیروان معتقد و فعال نهضت برانگیخته شد، بطوریکه به نوشته حاجی میرزا جانی کاشانی مورخ معتقد بابی، «جمعی بیخود و گروهی با خود و طائفه‌ای متحیر و قومی مجنون و فرقه‌یی فراری شدند.» (۳۲)

به دنبال شنیدن خبر واقعه دشت بدشت ملاحسین بشرویه، جنگاور مؤمن و پاکباز بابی که عاقبت نیز جان بر سر نهضت نهاد، فریاد اعتراض برآورده بود که اگر من آن جا بودم خاطیان را با شمشیر سزا میدادم. (۳۳) به نقل دیگر، گفته بود: «باید اهل بدشت را حد زد.» (۳۴) در مورد تأثیر واقعه دشت بدشت در میان مردم، مورخ بابی حاج میرزا جانی مینویسد: «خبر کیفیت بدشت، قدری راست و قدری دروغ در آن صفحات مازندران شهرت یافته و هرکجا که حضرات میرفتند، ایشان را به رسوائی هرچه تمامتر بیرون میکردند.» (۳۵) پس از این واقعه بسیاری از جنبش بابی روی برگردانیدند. واکنش بایان که چنین باشد، عکس‌العمل جامعه مسلمان، از مرد و زن، معلوم است و جای خود دارد.

به دنبال نهضت بابی، زمینه برای حضور فعال‌تر و شرکت گسترده‌تر زنان در خیزش تنباکو و از آن پس انقلاب مشروطه بیشتر فراهم بود. در جریان خیزش تنباکو، عده‌ای از زنان تهران به تظاهرات خیابانی پرداختند و با حرکات اعتراض‌آمیز خود هم شاهزاده کامران

میرزا نایب‌السلطنه و هم زین‌العابدین نام امام جمعه را، که سعی در مهار جنبش داشتند، از پیش کریزاندند. دامنه اعتراض حتی عده‌ای از زنان حرم شاهی را نیز دربرگرفت. (۳۶)

در انقلاب مشروطیت نیز حضور زنان چشمگیر است. علاوه بر شرکت فعال در پشت جبهه، عده‌ای زن حتی به دستجات مسلح فدائی پیوستند و در راه آرمان انقلاب جان باختند. از وجود چنین زنانی در اردوی ستارخان در تبریز و همچنین در دستجات مجاهد پیرامون بیرم خان آگاهی داریم. (۳۷)

دونکته مهم را در اینجا نبایست از نظر دور داشت. یکم اینکه شرکت زنان در خیزشهای عمومی در ایران - صرف‌نظر از ماهیت اجتماعی و جنبه‌های ترقی‌خواهانه یا واپس‌گرایانه این شورش‌ها - مسبق به سابقه تاریخی بوده و حداقل از نیمه قرن نوزدهم به بعد خود از نشانه‌های همگانی شدن و فراگیر گردیدن دامنه خیزش بشمار می‌آمده است. در اینجا گزارش جستین شیل وزیر مختار کاردان سفارت انگلیس در تهران را مثال می‌آوریم که در ۲۰ دسامبر ۱۸۴۹ خطاب به پالمرستون و در ارتباط با بلوائی که ظاهراً به تحریک امام جمعه وقت علیه اصلاحات میرزا تقی خان امیرکبیر برپا شده بود مینویسد: «اما دیروز به وقت نماز، گروهی از زنان اصفهانی در مسجد شاه گرد آمده، جار و جنجال ایجاد کردند و جمع شدن زنان همیشه نشانه‌ای است از آشوب عمومی.» (۳۸) بنظر میرسد که بررسی نقش جماعات در نهضت‌های

اجتماعی-سیاسی ایران و بویژه نقش زنان در اجتماعات عمومی از موضوعات مهم درخور دقت و پژوهش بشمار میآید.

نکته دوم این است که شرکت در جنبش‌ها به خودی خود به معنی وجود عنصر خودآگاهی در میان زنان ایران و تلاش آنها برای آزادی زن نیست. مثلاً در همان خیزش تنباکو خطاب زنان تظاهرکننده در میدان ارک تهران به ناصرالدین شاه این بود که: «ای شاه باجی سبیلو، ای لچک بسر، ای لامذهب، ما ترا نمیخواهیم.» (۳۹) این زنان، شاه را به قصد تحقیر زن خطاب میکردند! دوران، دوران شکل‌گیری آگاهی ملی است و زنان به مثابه بخشی از ملت در حال تغییر در خیزش‌ها مشارکت دارند. مضافاً بر اینکه در خیزش تنباکو انگیزه مذهبی نیز در کار بوده است. با این حال از نقطه نظر نشر فکر آزادی زن آنچه که اهمیت دارد این است که شخصیت و عملکرد زنان برجسته‌ای از قبیل قره‌العین و حضور فعال زنان در عرصه فعالیت‌ها و خیزش‌های اجتماعی، درهم شکننده ذهنیت مردسالار حاکم بر جامعه، و ناقض اسطوره زن به مثابه وجودی «ضعیفه» و «ناقص‌العقل» است. از زبان ستارخان بشنویم که خطاب به یک زن ایرانی میگوید: «اینکه میگویند: شیر نر و ماده ندارد، هر دو شیر است، راست گفته‌اند تو آن شیرزنی هستی که باید شیرمردان به بزرگواری و شهامت ذاتی تو افتخار کنند.» (۴۰)

بدینسان شرکت زنان در جنبش‌ها از سویی، و آشنایی روزافزون

ایرانیان با تمدن و فرهنگ اروپا از دیگر سوی، زمینه را برای نضج فکر حقوق و آزادی زن مهیا ساخت. (۴۱) در سال‌های میانی آخرین دهه سده نوزدهم، رساله‌ای در ایران انتشار یافت به نام معایب الرجال که آشکارا در دفاع از حقوق زنان تدوین یافته بود. مؤلف این کتاب، زنی فرهیخته به نام بی‌بی‌خانم بود که مختصری از احوال خویش را به انضمام شرحی در مورد خانواده و اصل و نسب خود در آغاز رساله آورده است. در این رساله که در پاسخ تأدیبات النسوان و قریب پانزده سال پس از انتشار آن نگارش یافته، بی‌بی‌خانم به نویسنده ناشناس مدعی «تربیت نسوان» هوشمندانه تذکر میدهد که: «نه هر مردی از هر زنی فزون‌تر است و نه هر زنی از هر مردی فروتر»، (۴۲) و دیگر اینکه، «انواع و اقسام از خواص و عوام زن و مرد خوب و بد هر دو میباشند. صفات حمیده و رذیله از همه قسم مشاهده میشود. اگر باید تربیت بشوند باید همه را بنمایند. و تربیت هم موقوف به تمام قوانین تمدن و تدبیر ملتیه و دولتیه و شرعیه و عرفیه کشوریه و لشکریه میباشد.» (۴۳) بجز رساله بی‌بی‌خانم، از خاطرات تاج السلطنه دختر ناصرالدین‌شاه نیز آگاهی داریم که نزدیک به سه دهه پس از رساله معایب الرجال و با دیدی در مجموع جانبدارانه نسبت به حقوق زن و ملهم از طرز فکر اروپایی نگارش یافته است. (۴۴) با آغاز سده بیستم و اوج‌گیری نهضت مشروطه، مسأله زن نیز انعکاس وسیعتری در افکار و آثار روشنفکران این دوران یافته است از آن جمله در آثار سید اشرف‌الدین کبلائی.

## سید اشرف‌الدین کیلانی و روزنامه‌نسیم شمال

به نکارش زنده‌یاد سعید نفیسی:

«اشرف‌الدین کیلانی از میان مردم بیرون آمد. با مردم زیست، در میان مردم فرو رفت و شاید هنوز در میان مردم باشد. این مرد نه وزیر شد، نه وکیل شد، نه رئیس اداره شد، نه پولی بهم زد، نه خانه ساخت، نه ملک خرید، نه مال کسی را با خود برد، نه خون کسی را به کردن گرفت. شاید روز ولادت او را کسی جشن نگرفت و من شاهدی که در مرگ او ختم هم نگذاشتمند. (۴۵)»

اطلاعات در مورد زندگی اشرف‌الدین تقریباً منحصر است به مقاله کوتاهی که سعید نفیسی بیست و اندی سال بعد از مرگ او نگاشته و آنچه که خود اشرف‌الدین در شرح حال منظوم خویش آورده؛ نکارنده نیز در این وجیزه از همان‌ها بهره برده است. (۴۶)

اشرف‌الدین در قزوین به دنیا آمد، در شش ماهگی پدرش مرد، «در یتیمی‌خانه‌اش را شیخ برد»، (۴۷) دوران کودکی و نوجوانی را در فقر و عسرت سپری کرد، چندی را در عتبات گذراند، و سپس در بازگشت به ایران روزنامه‌نسیم شمال را، که مندرجات آن را از سطر اول تا آخر خود مینوشت، ابتدا در اوان مشروطیت در رشت، و سپس در تهران منتشر ساخت. او خود در فتح تهران توسط مشروطه‌خواهان همراه دسته محمد ولی خان تنکابنی شرکت کرده بود. در تهران، ضلع شرقی مدرسه صدر در جلو خان مسجد شاه، در حجره‌ای کوچک و تاریک زندگی ساده‌ای داشت. در همان حجره هر روز و هر شب شعر میگفت

و اشعار هر هفته را در مطبوعه کلیمیان، که از کوچکترین چاپخانه‌های آن روز تهران بود، چاپ میکرد و به دست مردم میداد. روزنامه‌اش را که در چهار صفحه کوچک به چاپ میرساند، در همان مطبوعه بین بچه‌های روزنامه‌فروش تقسیم میکرد که در مدتی کم به فروش میرسید. پول خردهایی را که بچه‌ها پس از فروش روزنامه برای سید می‌آوردند بی‌آنکه شماره کند در جیب بلند و کشاد قبای خود میریخت. حساب و کتاب و دفتر و دستکی نداشت. آزاده و آزادوار بود. معاشرانس معدودی بیش نبودند که در همان کُنج مدرسه به دیدارش میرفتند. نفیسی بجز خود فقط از چهار کس دیگر نام میبرد من جمله سید ابوالقاسم ذره و سید عبدالحسین حسابی. این دو نفر از اعضای مؤسس و فعال حزب کمونیست ایران بودند و دوستی نزدیک این دو با اشرف کویای پاره‌ای همدلی‌هاست. (۴۸) هرچند اشرف خود به مبانی اسلام و آئین تشیع باور خالصانه داشت، ولی مسلمانان زمان خویش را نیز

میشناخت و از پس ماندگی تاریخیشان آگاه بود:

ای فرنگی اتفاق و علم و صنعت مال تو  
عدل و قانون و مساوات و عدالت مال تو  
نقل عالم‌گیری و جنگ و جلادت مال تو  
حرص و بخل و کینه و بغض و عداوت مال ماست  
خواب راحت عیش و عشرت ناز و نعمت مال ماست  
ای فرنگی از شما باد آن عمارات قشنگ  
افتتاح کارخانه اختراعات قشنگ  
با ادب تحریر کردن آن عبارات قشنگ  
جهل بیجا شور و غوغا فحش و تهمت مال ماست  
خواب راحت عیش و عشرت ناز و نعمت مال ماست (۴۹)

بر شیخ مرتجع می تاخت :

تا کله شیخنا ملنگ است  
تا در دل ما غبار و زنگ است  
تا پیر دلیل مست و منگ است  
تارشته به دست این دنگ است  
این قافله به حشرلنگ است (۵۰)

دانش و تمدن مغرب زمین را ارج مینهاد و جهل و خرافات  
رایج زمان را به سخره میکرفت:

باش خموش اشرفا مدرسه و کتاب چه  
بهر علوم خارجه این همه آب و تاب چه  
هندسه و حساب چه صنعت و اکتساب چه  
عیش چه عیش فقرا می شود و نمی شود  
جای علوم خارجی نسخه کیمیا بخوان  
طاس ببین جام بزن رمل بکش دعا بخوان  
در عوض فرانسه یضرب یضربان بخوان  
امثله خوان از فضلا می شود و نمی شود (۵۱)

و بالاخره در انتقاد از عقب ماندگی ها استوار و پی گیر بود :  
نه از شیخ و نه از قاضی نه از آخوند با عنوان  
نه از رمال جادوگر نه از کف بین افسون خوان  
نه از تسخیر شیخ الجن نه از نقال پرستان  
نه از غول بیابانی نه از جن گیر میترسم  
نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر میترسم (۵۲)

روزنامه پراوازه ملانصرالدین در قفقاز نیز همین شیوه را در  
پیش گرفته بود و از عوامل تأثیرگذار بر اشرف به شمار میآمد. درباره این  
تأثیر و رابطه سید اشرف با این روزنامه سخنانی گفته اند. نخستین بار

ملک الشعرا محمدتقی بهار اشرف را در این رابطه متهم به اخذ غیرمجاز و  
سرقت ادبی کرد:

احمدای سید اشرف خوب بود  
احمدا گفتن از او مطلوب بود (۵۳)  
شیوه اش مرغوب بود  
سبک اشرف تازه بود و بی بدل  
لیک هپ هپ نامه بودش در بغل (۵۴)  
بود شعرش منتحل (۵۵)

یحیی آراین پور نیز در یک مقایسه تطبیقی دقیق نشان داده که  
پاره ای از اشعار اشرف در نسیم شمال ترجمه هائی است از بعضی  
شعرهای صابر که قبلاً در ملانصرالدین به چاپ رسیده بودند. وی اشعار  
اصیل اشرف را نیز تا حدی صابرانه ارزیابی میکند و درباره اقتباس  
اشرف از ملانصرالدین مینویسد: «شرط امانت این بود که لااقل یک بار  
در نسیم شمال اشاره کند که مضمون اشعار خود را از کدام منبع  
گرفته است.» (۵۶) داوری سخته ای است، ولی ذکر چند نکته نیز در  
این جا ضروری است. نخست این که ملانصرالدین، در ایران روزنامه  
ناشناخته ای نمی بود. بنا به اذعان جلیل محمد قلی زاده مدیر و ناشر این  
روزنامه، نصف بیشتر خوانندگان ملانصرالدین در ایران بودند و بیش از  
پانزده هزار نسخه از شماره های روزنامه در ایران فروخته میشد. از  
ایرانیان تا آن تاریخ (آوریل ۱۹۰۶) سیزده هزار و سیصد و نود  
(۱۳، ۳۹۰) نفر مشترک روزنامه بودند و بقیه نسخه های آن تکفروشی  
میشده است. (۵۷) بنابراین، اشرف پاره ای مضامین را از روزنامه ای اخذ

کرده و در مواردی مضامین ترکی آن را به فارسی برگردانده که در میان عده کثیری از ایرانیان آن زمان شناخته شده بوده است. اشرف همدلانه کوشیده با به فارسی درآوردن آن مضامین آنها را میان هموطنان فارسی زبان خویش بپراکند. ثانیاً، اشرف‌الدین در حداقل دو مورد به ملا نصرالدین قفقاز اشاره کرده است و در یک جا آن را «قدوة احرار»، و اشعارش را «لؤلؤ شهوار» میخواند و خود را «یار وفادا» آن مینامد. (۵۸) ثالثاً، سید بی‌ادعای به قول نفیسی «جلنبر آسمان جل وارسته بی‌اعتنا به همه کس و همه چیزی» مانند اشرف که در حجره‌ای کنج مدرسه بسر می‌برد و نه در پی مال بود و نه جوایب جاه، برای مردم خرده‌پای درد آشنائی مینوشت که مانند خودش دل‌بستگی به مضمون سخن داشتند نه مأخذ آن. این دل‌مشغولی روشنفکران محقق دوران ماست. این همه نیز به گواهی دیوان، بخش کوچکی از اشعار اشرف را شامل میشود. با این تفصیل نسبت انتقال به اشرف‌الدین اگر بی‌انصافانه نباشد، کم‌لطفی است. نسیم شمال با این کیفیت قریب بیست سال در ایران انتشار یافت.

سید اشرف‌الدین کیلانی دوران آخر حیات را در تیمارستان شهرنو، که آن زمان دارالمجانینش میخواندند، گذراند و در همانجا، پس از شصت و اندی سال زندگانی، در فروردین ۱۳۱۳، تنها و بیکس درگذشت. امروز، گور او نیز شناخته نیست.

### سید اشرف‌الدین و مسأله زن

مسأله زن از مسائل مورد توجه سید اشرف‌الدین است و در اشعار او حضوری برجسته دارد. مروری کلی بر دیوان وی سه جنبه این مسأله را در فکر و شعر اشرف مینمایاند: نكوهش پاره‌ای از عقاید و رسوم جامعه مردسالار، تشویق زنان به تحصیل و کسب کمال، و سوم حجاب.

اشرف زن و مرد را در ذات آفرینش یکسان میداند و برای زنان حقوقی قائل است. در مثنوی «احوال زنان عرب» از قول پیغمبر اسلام میگوید:

گفت حکم الله این است ای کرام  
باید از زن‌ها نمائید احترام  
این زنان خوشبوی چون ریحانه‌اند  
این زنان شمع و چراغ خانه‌اند  
مرد و زن از مؤمنین و مؤمنات  
هر دو ظاهر گشته‌اند از نور ذات  
مرد و زن بر درکه رب‌العزیز  
هر دو مانند غلامند و کنیز  
زن اگر موجود در عالم نبود  
در زمانه یک نفر آدم نبود  
دختران را دوست دارید از وفا  
صدمه‌ای وارد نیارید از جفا  
هر که از خود دختری را شاد کرد  
خانه خود در بهشت آباد کرد  
هر زنی دارد تقاضای حقوق  
دختران هستند دارای حقوق (۶۰)

زنان همدم و شریک زندگی مردانند :

همدم آدم در این عالم زنتست

بر اساس زندگی محرم زنتست

حاصل نسل بنی آدم زنتست

مرد را همخواه و همدم زنتست (۶۱)

زن را در چهارچوب خانواده دارای حقوقی میدانند و شوهران را وظایفی . او ده شرط را از شروط زن داری می‌شمارد :

گر ترا عقل میکند یاری

هست ده شرط شرط زن داری

اولاً دوست دار نسوان را

حفظ کن رسم دین و ایمان را

ثانیاً بگذر از قساوت قلب

کز قساوت شده است عشرت سلب

رابعاً خوب نیست با زن جنگ

بر زنان عرصه را مفرما تنگ (۶۲)

خامساً احترام کن زن را

با محبت تمام کن زن را

سرزنش خوب نیست ای مؤمن

چون که مرغوب نیست ای مؤمن

سادساً نعمتی که حق داده

کن برای عیال آماده

هرچه زن خواست از برایش بگیر

گاه سنکک گهی لواش بگیر

هفتمین رسم علم و تعلیم است

زن به شوهر ز علم تسلیم است

هشتمین رفق کن مدارا کن

با مدارا تو جای خود وا کن

نهمین کنی رواست زن تنها

عیش و عشرت کنی تو در صحرا

زن که شد با کمال و علم و ادب

هم پلو روز میخوری هم شب

دهمین با سرور و با شادی

با زنت عیش کن به آزادی (۶۳)

با چنین دیدی از زن و حقوق او در چهارچوب خانواده است که اشرف با پاره‌ای رسوم و سنن متداول جامعه می‌ستیزد . در «فخریه» یک پیر دولتمند ، « چند همسری و هوسبازی مردان بی‌فرهنگ و همچنین تجدید فراش پیران آزمند را به سخره می‌گیرد :

گرچه من پیرم و خم گشته ز پیری کمرم

از جهان بی‌خبرم

چار زن دارم و در فکر عیال دگرم

از جهان بی‌خبرم

.....

صورتم زرد و دهانم کج و چشمم چپکی است

همدم دمدمکی است

لیک در مجلس عیش از همه مرغوب‌ترم

از جهان بی‌خبرم

ریشم از رنگ و حنا صیقلی و براق است

من دماغم چاق است

صاحب منصب و القاب و بدون هنرم

از جهان بی‌خبرم

چه نسیمی چه شمالی چه معارف چه علوم

چه مدارس چه رسوم

می‌زند نام مدارس به چکر نیشترم

از جهان بی‌خبرم

و در خاتمه نتیجه می گیرد:

خصم جان فقرا

دشمن هرزنجبرم

از جهان بی خبرم

خاک عالم به سرم (۶۴)

جانبداری می کند و می گوید:

دو زن در خانه آوردن خلافت

زنان را از خود آزدن خلافت

.....

بلی در عهد سابق بی بهانه

دو زن می برد هر مردی به خانه

ولی امروز این عهد و زمانه

زیک زن بیشتر بردن خلافت (۶۶)

بایست به این نکته نیز اشاره کرد که دید اشرف از زن دیدی

انتزاعی نیست و دارای بُعد اجتماعی و طبقاتی نیز میباشد. در ترکیب

بند «ویران» به تضادها در روابط اجتماعی اشارت دارد:

رمضان آمد و در سفره زارع نان نیست

در تن دختر او پیرهن و تنبان نیست

جگری نیست که خونین ز غم دهقان نیست

علت آنست که انصاف در این ویران نیست

.....

زن زارع شده مستغرق گل تا به کمر

کرده در مزرعه هر روز کمک با شوهر

زن ارباب نشسته به سر بالش زر

همه آنست که انصاف در این ویران نیست

دختر زارع زحمتکش عریان و جوان

زرد گردیده ز گرما و گرفته یرقان

با بزک دختر ارباب به گلزار روان

همه آنست که انصاف در این ویران نیست (۶۷)

همچون بسیاری دیگر از روشنفکران هم عصرش، اشرف الدین،

همین مطلب را تحت عنوان «حکایت»، این بار از دهان زنی

میآورد:

شوهری دارم که نود سالشه

ریش سفیدش تا پر شالشه

هر جا میره بچهش به دنبالشه

دو زن داره بازم دلش زن می خواد

.....

هیچ نمی دونه که مشروطه چیست

یا که جوانمرد وطن خواه کیست

مرشد و مشهور به حاجی زکیست

دو زن داره بازم دلش زن می خواد

.....

شعر و غزل می خونه شب تا سحر

قرص کمر می خوره با نیشکر

بلکه بکیرد صنمی را پیر

دو زن داره بازم دلش زن می خواد

مرد مقدس نزنند جفت و طاق

صاحب غیرت ندهد زن طلاق

آخ که این احمق پیر چلاق

دو زن داره بازم دلش زن می خواد (۶۵)

بالاخره در شعر یک زن بیشتر نباید گرفت؛ از تک همسری



مشکلات دوران خویش، و منجمله گرفتاری‌های زنان را، ناشی از جهل و عقب‌ماندگی ذهنی میدانند و چاره را در فراگرفتن علوم جدید میجوید. در تشویق زنان به تحصیل و ایمان به چاره‌جویی علم، اشرف‌الدین با نظریه‌پردازان آزادی زن در آغاز عصر روشنگری باختار همصداست. آنان نیز رواج دانش‌ها و تحصیل را عمده‌ترین عامل تغییر و تحول اجتماعی می‌شمردند. (۶۸) اشرف هم بر آن بود که «جز علم ندارد مرض جهل علاجی» (۶۹) و دختران را تشویق به فراگرفتن علوم میکرد:

ای دختر من تا رمقی در بدنت هست  
از مشق و کتاب و طلب علم مکش دست  
وقتی که کل معرفت از لوح دلت رست  
آن وقت طلای تو به تکمیل عیار است  
ای دختر من درس بخوان فصل بهار است

ای دختر من راه نجات تو بود علم  
شاهد به مقام درجات تو بود علم  
سرمایه ایقان و ثبات تو بود علم  
علم است که رخشنده چوماه شب تار است  
ای دختر من درس بخوان فصل بهار است (۷۰)

در شعر «نصیحت یک خانم به دخترش» از زبان مادری

میسراید:

روز نشاط عالمست  
ای دخترک بیدار شو

وقت بلوغ آدمست  
ای دخترک بیدار شو

اندر اروپا سر بسر  
در علم و تحصیل و هنر  
زن افضل است و اقدم است  
ای دخترک بیدار شو  
فرمود فخر کاینات  
علم از برای مؤمنات  
یار و رفیق و همدم است  
ای دخترک بیدار شو (۷۱)

بحث‌انگیزترین جنبه نظریات اشرف درباره زن، مسأله حجاب است که وی از آن جانبداری میکند. حتی با درنظر داشتن این نکته که مخاطبین وی توده‌های وسیع مردم در اوایل سده حاضر بوده‌اند، دفاع او از حجاب با دیگر نظریاتش در مورد اخذ دانش‌ها و تمدن جدید ناسازگار بنظر میرسد. در این جا سید اشرف‌الدین مسلمان متشرعی

مینماید و در «حجاب» میسراید:  
با حجاب از حور بهتر می‌شود  
رو سفید روز محشر می‌شود  
شافعش زهرای اطهر می‌شود  
قسمتش از حوض کوثر می‌شود

توی کوچه رو نمی‌گیری چرا

من حمایت از شریعت می‌کنم  
بر دهان خلق شریعت می‌کنم  
مادران را من وصیت می‌کنم  
خواهران را من نصیحت می‌کنم

توی کوچه رو نمی‌گیری چرا (۷۲)

و در «خواهران بخوانند»، مسأله «عفت» و «عصمت» را در

رابطه با حجاب عنوان میکند و میگوید:

مادران را در دو روز عمر عفت لازم است  
دختران را در میان خلق عصمت لازم است  
عصمت و عفت ز آداب مسلمانی شده  
بهر عصمت در شریعت حکم قرآنی شده  
آنهم از دستور احکامات ربانی شده

دختران را در میان خلق عصمت لازم است

.....  
معنی عصمت در این دنیا حجاب است و حیا  
عفت محرم ز نامحرم حجاب است و حیا  
زینت روح بنی آدم حجاب است و حیا  
آنکه از دل می‌ریاید غم حجاب است و حیا

دختران را در میان کوچه عصمت لازم است (۷۳)

آری، اشرف «متشرع» است. اما این همان «مسلمان متشرعی»

است که بزرگترین قداره‌بند شریعت دوران یعنی شیخ فصل‌الله نوری را  
«دبنگ» (۷۴) مینامد و در دیگر جای، در مذمت رویارویی او و دسته

اویاشان با مشروطه‌خواهان و وقایع میدان توپخانه میسراید: (۷۵)

شیخ عالیجه ز یکسو دیگری از یک طرف

بهر ملت بسته صف

چار سمت توپخانه حرب‌گاه شیخناست

درد ایران بی دواست

هیچ دانی قصد قاطرچی در این هنگامه چیست

یاری اسلام نیست

مقصد او ساعت است و کیف و زنجیر طلاست

درد ایران بی دواست (۷۶)

در این جا با دو تعبیر از اسلام و شریعت روبرو هستیم. یکی

تعبیر اشرف‌الدین که اساس جدید را مغایر اسلامی نمیداند:

مشروطه نشانه ترقی است

مجلس هم خانه ترقی است

این شعله زبانه ترقی است

این شعر ترانه ترقی است

اسلام چرا دچار ننگ است

این قافله تا به حشر لنگ است

مشروطه و مشورت خدا گفت

پیغمبر نیز برملا گفت

حریت خلق را صلا گفت

افسوس که باز شیخنا گفت

مشروطه نمونه فرنگ است (۷۷)

این قافله تا به حشر لنگ است (۷۸)

علم و دانش اروپا را می‌ستاید و همان را برای ایران میخواهد:

از علم اروپا شده رخشنده چو خورشید

پاریس شده باقی و پاینده چو خورشید

لندن شده معلوم نماینده چو خورشید

ایران شود از علم درخشنده چو خورشید

علم است که افروخته مشعل به شب تار

از عاقبت کار کسی نیست خبردار (۷۹)

تعبیر دیگر از اسلام، رواج رسوم و اساس جدید را با شریعت

سازگار نمیدید و آنها را باعث خلل در ارکان اسلام میدانست. درباره

«کلمه قبیحه آزادی» لایحه مینوشت، (۸۰) و برای «حفظ بیضه اسلام از

انحرافات که ملحدین و زنادقه خذ لهم الله اراده نموده اند»، «بیانیه

صادر میکرد. (۸۱)

تعارض و تقابل این دو برداشت از اسلام و شریعت در خیل

معتقدان به تشییع خود از عوامل شکل دهنده و مؤثر در انقلاب

مشروطیت بشمار میآید. این رویارویی خاص قشر ملایان نبوده، بلکه در پهنه جامعه گسترش و بازتاب یافته است. از سوئی در صف تغییرخواهان در وضع موجود و کوشندگان مشروطه، پاره‌ای به تأویل و تفسیر عقاید دینی برخاستند و سعی در تطبیق مبانی مشروطه با اصول شریعت نمودند. رساله تنبیه الآمه و تنزیه المله تألیف آیت‌الله آقا شیخ محمد حسین نائینی که با تأیید و تقریظ دو تن از مراجع بزرگ تشیع، آیت‌الله شیخ محمد کاظم خراسانی و آیت‌الله شیخ عبدالله مازندرانی انتشار یافت نمونه‌ای ارزشمند از چنین تلاشی، آنهم از سوی پاره‌ای از مراجع دینی، بدست میدهد.

فرای تأویل و تفسیر نظری شریعت، نائینی با دیدی در مجموع واقع‌گرایانه و ناشی از تعقل اجتماعی استبداد را به دو شاخه سیاسی و دینی تقسیم میکند و هر دو را «مرتبط بهم» و «حافظ یک دیگر» میگوید و مینویسد: «قلع این شجره خبیثه و تخلص از این رقت خبیسه که وسیله آن فقط بالتفات و تنبه ملت منحصر است در قسم اول، اسهل و در قسم دوم در غایت صعوبت و بالتبع موجب صعوبت علاج قسم اول هم خواهد بود.» و دیگر اینکه «روزگار سیاه ما ایرانیان هم بهم آمیختگی و حافظ و مقوم همدیگر بودن، این دو شعبه استبداد و استعباد را عیناً مشهود ساخت.» (۸۲)

خارج از صف ملایان نیز نظریه ضرورت انطباق شریعت با مقتضیات زمان در میان روشنفکران دوران مشروطه حامیان جدی و

فراوانی داشت و یکی از ارکان نظری تجدد محسوب میگردید. نظر علامه علی‌اکبر دهخدا در سرمقاله روزنامه صوراسرافیل در اینجا نمونه‌وار است. وی نکاشت: «... ترقیات نوع بشر و تلطیف قوی و حواس او بمرور زمان و تغییر وضع معیشت و ازدیاد هر روزه حوائج انسانی در هر عصر بلاشک مستلزم ترجمه و تأویل و انقباض و انبساط قوانین سابقه است.» وی نازک‌بینانه و با هوشمندی یادآور میشود که: «آیات ناسخ و منسوخ در مدت بیست و سه ساله نبوت حضرت ختمی مرتبت بواسطه تغییر مقتضیات وقت شاهدهی صدق بر لزوم این معنی است.» (۸۳) و به راستی اگر تغییر شرایط و مقتضیات زمان در ظرف بیست و سه سال ناسخ و منسوخ میطلبد، چگونه می‌توان تغییرات شگرف هزار و چند صد ساله را نادیده انگاشت و بر «سنت» پای فشرده؟

در طرف دیگر، و مخالف با این تعبیر، طرفداران و پاسداران وضع موجود بودند. آنان نیز با حریه دین به میدان مشروطه و آزادیخواهی آمدند. از ملایان، سیدعلی سیستانی نامی فتوی صادر کرد که: «المشروطه کفر و المشروطه طلب کافر، ماله مباح و دمه هدر.» (۸۴) از این سخیف‌تر بیان آخوندی دیگر بنام شیخ ابوالحسن نجفی مرندی موسوم به «آیت‌الله فی الارضین» بود؛ ایشان کشف نمود که لغت مشروطه و مشرک هر دو بحساب ابجد «۵۶۰» میشود! (۸۵)

نمونه‌ای از منطق ملایان سنت‌گرا را در دفاع از حکومت

استبدادی و مطلقیت سیاسی میتوانیم در نوشته نظام‌العلمای تبریزی بیابیم. وی در رساله «حقوق دول و ملل» یا «تحفة خاقانیه» اصل را بر حکومت «من جانب الله» قرار میدهد که در آن فرمانروای عادل، همچو پدری مهربان، حافظ «فرزند و عیال» است و تخطی از خواست و فرمان وی خلاف رضای خداست. و اگر فرمانروا ظالم و ستمگر هم بود بر مردم نیست که از فرمان او سرپیچند، بلکه بایست از سر تواضع روی بر آستان کبریا یا «آن عادل حقیقی» آورند و چشم بر فرج الهی بدارند. در هر صورت تخلف از فرمان سلطان جایز نیست که «بقای تمدن و انتظام امر اجتماع» خود منوط به این فرمانبرداری بی چون و چراست. سخن نظام‌العلمای در باب آزادی هم شنیدنیست: «اتفاق افتاد که کله کوسفندان خواستند به «آزادی» در چراگاه علف بخورند و خود را از «زبردست بودن» شبان خلاص کنند. یکباره گرگ آمد و همه را هلاک کرد.» (۸۶) بیخود نبود که ناگهان پادشاه مستبد قاجار، محمدعلی، درد دین گرفت و در پاسخ تلگراف محمد ولیخان سپهدار نکاشت: «حالا عده‌ای مفسد اسم خود را مشروطه طلب گذاشته عصیان کرده‌اند، من از راه تملق به آنها مشروطه بدهم و برای سلطنت خودم و دین اسلام ننگ تاریخی بگذارم؟ هرگز نخواهد شد.» (۸۷)

از غیر طایفه ملایان نیز بسیاری از هواداران سلطنت مطلقه، دین را از ارکان دولت میدانستند. نمونه در اینجا، سخن علی بخش قاجار صاحب رساله خطی «میزان‌الملل» را می‌آوریم که از تحصیل‌کردگان

دارالفنون بود و عنوان مترجم حضور داشت و چند کتاب از فرانسه ترجمه کرده بود. هم او راه حل مسائل غامض در فن «پولتیک» را روی کردن به احکام اسلامی و تحکیم اعتقاد دینی میداند و در اثبات برتری احکام دین نیز دست را درست بر مسأله زن میگذارد و چنین مینکارد: «دلیل نیارم. خود انصاف بده، کدام یک بهتر است - محبوب و مستور بودن زنها از مردها و از این جوانان شهوانی، به عصمت نزدیک و از مفسده دور است، یا مکشوف و بی‌حجاب بودن آنها.» در باب «تعدد زوجات» میگوید از محاسن آن اینست که زن «چلاق» و «نازا» تا آخر عمر «بیخ ریش شوهر» نمیماند. و دیگر اینکه عیبی نیست اگر زن بی مرد روزگار بگذارد، ولی مردان باید در همه حال زنی در اختیار داشته باشند و اینست حکمت صیغه، که مانند دیگر احکام شرع مبین منطبق بر فطرت انسانی است. (۸۸)

پاره‌ای افراد، مخصوصاً در سالهای اخیر، سعی کرده‌اند صف طرفداران «مشروطه مشروعه» را از حامیان سلطنت مطلقه جدا سازند و اینان را، ماهیتاً، جدا از آنها نمایانند. این تلاشی عبث و بدور از حقیقت تاریخی است و مورد تأیید منابع نمیباشد. نه عملکرد حامیان «مشروطه مشروعه» ناظر به چنین جدائی میباشد و نه بیانات و نظرات آنها قائل به آنست. نگاهی به رساله تذکره الغافل و ارشاد الجاهل مبین این معنی است. این رساله که به قولی تألیف شیخ فضل‌الله نوری و به روایتی ضعیفتر نگارش آقا سید احمد نام از ملایان میباشد، از

رسالات معتبر، و در زمان خود معروف، و معرف نظرات خواستاران «مشروطه مشروعه» است و از منابع متقن برای آشنایی با این نظریات بشمار میرود. (۸۹) در این رساله در کنار احکامی از قبیل اینکه «دو اصل مودی» «مساوات» و «حریت» خراب کننده «رکن قدیم قانون الهی است»، و اینکه «قوم اسلام به عبودیت است نه به آزادی»، و دهها حکم دیگر نظیر اینها از جمله میخوانیم: «ای عزیز، بر فرض بگوئیم مقصود اینها (مشروطه خواهان) تقویت دولت اسلام بود. چرا اینقدر تضعیف سلطان اسلام پناه (محمد علیشاه) را میکردند؟ ... و چرا بهمه نحو تعرضات احمقانه نسبت به سلطان مسلمین کردند؟ الحق چقدر حلم و بردباری و رعیت پروری فرمود. تمام این مراتب را دید صبر فرمود ... به اشراف مملکت کردند آنچه کردند صبر فرمود. بعلماء عصر توهینات نالایق نمودند صبر فرمود. و بعلمای سلف جسارتها کردند صبر فرمود. ولی بر همه واضح است که تعرض بامور دینی و اعتقادی و ترتیب مقدمات اضمحلال دولت اسلامی مطلبی است که صبر در آن روا نیست و خلاف مقتضای سلطنت اسلامی است.» (۹۰)

اشرف الدین گیلانی این گونه ملایان را به سخره میگیرد:  
این شیخ عاجز مشعر ندارد

شور ترقی بر سر ندارد

این پیر گفتار کمتر ندارد

این خر مقدس یک خر ندارد

با این خر لنگ طی شود راه (۹۱)

به گواهی ایران شناس ایران دوست و معاصر سید اشرف، ادوارد

براون، اینگونه اشعار اشرف در انتقاد از ملایان بود که بیشترین خواستار را در میان توده مردم داشت. (۹۲)

با اینحال اشرف نیز خود از تعرض ملایان سنت گرا در امان

نیست:

گر به ما آخوند بهتان می زند  
افترا بر اهل ایمان می زند  
تیر بر قلب مسلمان می زند  
صبرکن یا هوکه این هم بگذرد (۹۳)

از موارد خرده گیری بر اشرف همین مواضع وی در قبال مسأله

زنان بود؛ و این خود در اشعار اشرف منعکس است:

مدرسه چه؟ علوم چه؟ مکتب دخترانه چه؟

این کره زمین بود به شکل هندوانه چه؟

میان روزنامه این گفتگوی زنانه چه؟

پیر است روزنامه ات ز قول خاله و ننه

آهسته بیا آهسته برو که گریه ساخت نزنه

.....

مطالب نسیم را تمام تفسیر می کنن

منکر غول و جن مشو و گرنه تکفیر می کنن

یقین بدان که شیر را ز ترس زنجیر می کنن

برو به کنج مدرسه بخور تو نان و اشکنه

آهسته بیا آهسته برو که گریه ساخت نزنه (۹۴)

و در جای دیگر به تعریض میگوید:

در همه جا ای نسیم، دم ز معارف مزین

صحبت زاهد مکن، طعنه به عارف مزین

دست به نوط و منات، بهر معارف مزین (۹۵)

تا نشود ازدحام، آی بارک الله به تو

.....

گاه به شعر و غزل، حامی زن ها شدی

گاه به ضرب المثل ، ورد زبانها شدی  
حیف که در ملک ری بیکس و تنها شدی  
هست رفیقت عوام ، آی بارک الله به تو (۹۶)

در «زبان سرخ» از قول سنت گرایان خطاب به خود میسرایید:  
تو کیستی که سخن از لباس و جامه کنی  
هزار سخره بر خرقه و عمامه کنی  
به شهر هر چه شود درج روزنامه کنی  
از آن بترس که ناکه بیفتی از بنیاد  
زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد

تو را که گفت که بر خلق ترجمان باشی  
به فکر شیعه در این آخر الزمان باشی  
همیشه حامی زنها و دختران باشی  
به روزنامه نمائی ز دختران امداد  
زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد (۹۷)

با این حال باید توجه داشت که سید اشرف معتقد به موازین  
اسلام و مردی شیعی است. اختلاف او با سنت گرایان تضادی بینشی  
است نه عقیدتی؛ و چنین است که در قبال حمله ملایان و تهمت  
سنت پرستان در یک جامعه مذهبی، خود را موظف به دفاع از مبانی  
عقیدتی خویش میدانند و بر اسلام پای میفشارد:  
باز شده وقت سخن پروری

جعفریم جعفریم جعفری

اشهد بالله العلی العظیم

در خط اسلام منم مستقیم

شاهد عالم ورقات نسیم

هستم از آرایش تهمت بری

جعفریم جعفریم جعفری

مذهب اسلام بود دین من

محکم و عالیست قوانین من

شاهد من درج مضامین من

نمره به نمره همه دعوتگری

جعفریم جعفریم جعفری

در صدد یابوه سرائی نیم

طالب الفاظ هوائی نیم

بابی و شیخی و بهائی نیم

شیوه من صنعت من شاعری

جعفریم جعفریم جعفری (۹۸)

و در این حال و هواست که از «عفت» و «عصمت» و  
«حجاب» سخن میگوید و همان گونه که رواج دانشها و مناسبات نوین  
را با شریعت در تضاد نمیبیند، بیداری و حقوق زنان را نیز منافی  
اخلاق و رفتار اسلامی مورد قبول جامعه، و خودش، نمیداند و خطاب  
به دختران میگوید:

یک چادری از عفت و ناموس به سر کن

وانگاه برو مدرسه تحصیل هنر کن (۹۹)

تضاد بین ترویج علوم و موازین جدید از سوئی و قبول - یا  
تشویق زنان به قبول - پاره ای قیود برخاسته از مناسبات کهن، خاص  
تفکر اشرف نیست. حاج مخبرالسلطنه هدایت، اشراف زاده تحصیل  
کرده اروپا و لیبرال دوران مشروطیت نیز، با تکیه بر عرف و مذهب با  
برافتادن حجاب متعصبانه ضدیت میکرد. (۱۰۰) سلیمان میرزا  
اسکندری، که از پیشروترین رجال مشروطه و نماینده جناح دمکرات در  
این نهضت بشمار میآمد نیز برای حقوق زنان قائل به محدودیت های

جدی بود. (۱۰۱) این کشاکش بین کهنه و نو، کهنه‌ای است که از ماست و بدان تعلق خاطر داریم و نوینی که به اخذش متمایلیم، در افکار بسیاری از روشنفکران این دوران به درجات گوناگون متجلی است و منجر به نوعی تناقض و دوگانگی گردیده است. این ویژگی فکر دورانی است که پای در سنت و روی به اروپا دارد. سید اشرف‌الدین گیلانی نیز فرزند زمان خود بود. زیاد بر او خرده نگیریم. این تناقض هنوز نیز با ماست.

پانویس‌ها :

۱- کلیات اشرف‌الدین گیلانی به کوشش حسین نمینی انتشار یافته است و در مقدمه حاوی گفتارهایی در معرفی وی میباشد. روایات مغشوش و اطلاعات ضد و نقیض مندرج در این گفتارها خود گواه دیگری است بر کم شناخته بودن احوال شاعر. ن. ک. به: حسین نمینی، جاودانه سید اشرف‌الدین حسینی گیلانی - نسیم شمال، تهران، کتاب فرزنان، ۱۳۶۳.

۲- برای یک نمونه اخیر ن. ک. به نیمه دیگر، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۷۱، ویژه «زن در دوره قاجار و انقلاب مشروطه».

۳- زنده‌یاد سعید نفیسی از دوستان و معاشرین نزدیک اشرف‌الدین بود و اطلاعاتی که وی از احوال شخصی او به دست میدهد، قابل وثوق‌تر از نوشتجات دیگر است؛ و دیگران در نوشته‌های خود در این باره بیشتر

به وی استناد کرده‌اند. ن. ک. به: سعید نفیسی، «سید اشرف‌الدین گیلانی» در حسین نمینی، همان، ص ۹.

۴- یحیی آرین‌پور، از صبا تا نیما، ج دوم، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ پنجم، ۱۳۵۷، ص ۶۲.

۵- مورخ کرانقدر مشروطه، احمد کسروی مینویسد: «در جنبش مشروطه

دو دسته پا در میان داشته‌اند: یکی وزیران و درباریان و مردان برجسته و بنام، و دیگری بازاریان و کسان گمنام و بیشکوه. آن دسته کمتر یکی

درستی نموده‌اند و این دسته کمتر یکی نادرستی نشان دادند. هر چه

هست کارها را این دسته گمنام و بیشکوه پیش بردند و تاریخ باید بنام

اینان نوشته شود.» ن. ک. به: احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران،

تهران، امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۴۰، ص ۴.

۶-

نکارنده برای بسیاری از امثال متداول امروز از قبیل «خواهی نشوی رسوا

همرنگ جماعت شو»، یا «شتر در خواب بیند پنبه دانه»، یا «عاشقم

پول ندارم کوزه بده آب بیارم»، یا «بیچاره چرا میرزا قشمشم شدی

امروز»، یا «بزک نمیر بهار میاد، خربزه با خیار میاد»، و بسیاری دیگر

از این قبیل که در اشعار اشرف‌الدین آمده و امروزه بر زبان‌ها جاری

است، مأخذ دیگری نیافتم. زنده‌یاد دهخدا نیز در امثال و حکم نامی

از سراینده این امثال نمیبرد. اگر حدس نکارنده صائب باشد که این‌ها

اول بار از خامه سید اشرف تراوش کرده و سپس بصورت امثال سائره

وارد گفتگوی روزانه شده است، پی به برد توده‌ای اشعار وی میبریم. اگر

هم چنین باشد که این‌ها از امثال متداول بوده که در سروده‌های سید

آمده، باز این اشعار نمونه‌ای موفق از «از زبان توده و برای توده

سرودن» به دست میدهد.

- ۱۹ - همان، ص ۸۲ .
- ۲۰ - همان ص ۸۱ - ۸۲ .
- ۲۱ - همان، ص ۸۱ .
- ۲۲ - کاترینو زنو، سیاح اروپائی که در عهد اوزن حسن به ایران آمد، درباره زنان مینویسد: «در میان آنان (ایرانیان) رسم و عادت بر این است که بانوان را کسی نبیند، و اگر دیده شوند این بدان ماند که در میان ما کسی زنا کرده باشد.» ن. ک. به: مرتضی راوندی، همان، ص ۷۰۲ .
- ۲۳ - مرتضی راوندی، همان، ص ۶۵۳ .
- ۲۴ - ن. ک. به: عبدالحسین زرین کوب، نه شرقی، نه غربی - انسانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳، ص ۲۸۵ .
- ۲۵ - مرتضی راوندی، همان، ص ۷۲۵ .
- ۲۶ - برای اطلاع بیشتر در مورد شرکت زنان در جنبش‌های دوران ترقیخواهی، ن. ک. به: عبدالحسین ناهید، زنان ایران در جنبش مشروطه، آلمان، انتشارات نوید، ۱۹۸۹ .
- ۲۷ - از جمله ن. ک. به: ژانت آفاری، تأملی در تفکر اجتماعی-سیاسی زنان در انقلاب مشروطه، در همین مجموعه .
- ۲۸ - عبدالحسین ناهید، همان، صص ۱۱-۱۲ .
- ۲۹ - برای یک گزارش تفصیلی و تحلیلی از نهضت بابی ن. ک. به:  
Abbas Amanat, Resurrection and Renewal: the Making of the Babi Movement in Iran, 1844-1850 (Ithaca: Cornell University Press, 1989).
- ۳۰ - ابوالقاسم-افغان، چهار رساله تاریخی درباره طاهره قره‌العین، دارمشتات (آلمان)، انتشارات انجمن ادب و هنر آکادمی لندگ، ۱۹۹۱، ص ۵ .
- ۳۱ - معین‌الدین محرابی، قره‌العین شاعره آزادیخواه و ملی ایران، کلن

- ۷ - از سخنان علی است در نهج البلاغه: «ای مردم، زن‌ها از ایمان و ارث و خرد کم بهره هستند، اما نقصان ایمانشان به جهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض، و جهت نقصان خردشان آن است که گواهی دو زن به جای گواهی یک مرد است، و از جهت نقصان نصیب و بهره هم ارث آنها نصف ارث مردان میباشد، پس از زندهای بد پرهیز کنید، و از خوبانشان برحذر باشید، و در گفتار و کردار پسندیده از آنها پیروی نکنید.» ن. ک. به: نهج البلاغه، ترجمه و شرح حاج سید علی‌نقی فیض‌الاسلام، بی‌جا، بی‌ناشر، بی‌تاریخ، ص ۱۷۹ - ۱۸۰ .
- ۸ - به نقل از مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج سوم، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم ۲۵۳۶، ص ۷۲۵ .
- ۹ - برای چاپ اخیر این رساله ن. ک. به: حسن جوادی، منیژه مرعشی، و سیمین شکرلو، رویارونی زن و مرد در عصر قاجار - دو رساله تأدیپ‌النسوان و معایب الرجال، سن حوزه، کانون پژوهش تاریخ زنان ایران و شرکت جهان، ۱۹۹۲ .
- ۱۰ - حسن جوادی و دیگران، همان، ص ۳۳ .
- ۱۱ - همان، ص ۳۸ .
- ۱۲ - همان، ص ۴۳ .
- ۱۳ - همان، ص ۴۴ .
- ۱۴ - همان، ص ۴۵ .
- ۱۵ - همان، ص ۴۹ .
- ۱۶ - همان، ص ۵۳ .
- ۱۷ - همان، ص ۷۳ .
- ۱۸ - همان، ص ۷۸ .



- ۴۵- سعید نفیسی، همان، ص ۷.
- ۴۶- مقاله سعید نفیسی نخستین بار در مجله سپید و سیاه در شهریور ۱۳۳۴ به چاپ رسید و همان است که در پانویس شماره ۳ ذکر آن آمده. برای شرح حال منظوم اشرف ن. ک. به: حسین نمینی، همان، صص ۲۰۷-۲۱۰.
- ۴۷- رفت بایم سوی جنات النعیم  
من شدم شش ماهه در قزوین یتیم  
در یتیمی خانام را شیخ برد  
ملک و مالم را ز روی غصب خورد  
زاهدان بس خانه‌ها را خورده‌اند  
هستی بیچاره‌ها را برده‌اند  
حسین نمینی، همان، ص ۲۰۷.
- ۴۸- حسابی و ذره هر دو بعدها به شوروی رفتند و در آن جا، بنا به مشهور، مشمول تصفیه‌های استالینی گردیدند.
- ۴۹- حسین نمینی، همان، ص ۲۹۹.
- ۵۰- همان، ص ۱۷۷.
- ۵۱- همان، ص ۱۸۱.
- ۵۲- همان، ص ۱۶۶.
- ۵۳- احمد: شعر عامیانه و عامه فهم.
- ۵۴- «هپ‌هپ نامه» یا «هوپ هوپ نامه» مجموعه اشعار ترکی میرزا علی اکبر صابر (۱۹۱۱-۱۸۶۲) شاعر قفقازی است که در سالهای مقارن انقلاب مشروطیت در روزنامه ملانصرالدین به چاپ میرسید. از این اشعار ترجمه بسیار خوب و سلیسی به شعر فارسی از احمد شفائی

- (آلمان)، نشر رویش، ۱۹۸۹، ص ۱۰.
- ۳۲- محمد رضا فشاهی، واپسین جنبش قرون وسطائی در دوران فتودال، تهران، انتشارات جاویدان، ۲۵۳۶، ص ۱۴۶.
- ۳۳- ن. ک. به: Abbas Amanat, Resurrection
- ۳۴- محمد رضا فشاهی، همان، ص ۱۴۷.
- ۳۵- همانجا.
- ۳۶- عبدالحسین ناهید، همان، صص ۳۶-۳۲.
- ۳۷- همان، صص ۸۴-۹۲.
- ۳۸- فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ هفتم ۱۳۶۲، ص ۴۲۶.
- ۳۹- عبدالحسین ناهید، همان، ص ۳۲.
- ۴۰- خطاب ستارخان به همسر غیاث نظام در قزوین؛ ن. ک. به: اسماعیل امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستارخان، بی جا، کتابفروشی تهران، چاپ دوم ۲۵۳۶، ص ۵۴۹.
- ۴۱- در غرب نیز اندیشه آزادی زن در خلال انقلاب امریکا و فرانسه و همگام با تحولات انقلابی پرورده شده بود. برای اطلاعات بیشتر ن. ک. به:
- Josephine Donovan, Feminist Theory: The Intellectual Traditions of American Feminism (New York: Continuum, 1992).
- ۴۲- حسن جوادی و دیکران، همان ص ۱۱۵.
- ۴۳- همان، ص ۱۴۲.
- ۴۴- برای اطلاع بیشتر ن. ک. به: منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، خاطرات تاج السلطنه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.

در دست است. ن. ک. به: م. ع. صابر، هوپ هوپ نامه، به ترجمه احمد شفائی، باکو، نشریات دولتی آذربایجان، ۱۹۸۸.

محمد تقی بهار «ملک الشعرا»، دیوان اشعار، جلد دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶، ص ۲۲۹.

یحیی آیین پور، از صبا تا نیما، جلد دوم، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ پنجم، ۱۳۵۷، ص ۶۵.

به نقل از: صمد سرداری نیا، ملانصرالدین در تبریز، تبریز، سازمان چاپ و نشر هادی، بی تاریخ، ص ۵۳.

برای این شعر با عنوان «عتاب و خطاب به ملانصرالدین تفسیری»، ن. ک. به: حسین نمینی، همان، صص ۲۱۴-۲۱۸. برای شعر دیگر تحت عنوان «جواب آخوند ملانصرالدین»، ن. ک. به: همان، صص ۲۹۲-۲۹۴.

سعید نفیسی، همان، ص ۹.

حسین نمینی، همان، ص ۴۹۱.

همان، ص ۳۷۴.

در اصل دیوان چنین است و بعد از «ثانیاً» «رابعاً» آمده و بیتی درباره «ثالثاً» وجود ندارد.

همان، صص ۷۶۳-۷۶۴.

همان، صص ۲۷۹-۲۸۱.

همان، ص ۳۸۶.

همان، ص ۲۸۷.

همان، ص ۲۳۱.

برای اطلاع بیشتر ن. ک. به:

Josephine Donovan, Feminist Theory, p.8:

حسین نمینی، همان، ص ۳۱۰.

همان، صص ۳۱۰-۳۱۱.

همان، ص ۵۱۳.

همان، صص ۷۶۹-۷۷۰.

همان، صص ۷۶۷-۷۶۸.

همان، ص ۱۷۷.

در مورد وقایع میدان توپخانه و برای دیدی نقادانه نسبت به شیخ فضل‌الله نوری، ن. ک. به: احمد کسروی، همان، صص ۵۰۵-۵۱۶.

برای بحثی به طرفداری از شیخ فضل‌الله، ن. ک. به: مهدی انصاری، شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.

حسین نمینی، همان، ص ۲۷۵.

اشاره به موضع شیخ فضل‌الله نوری؛ ن. ک. به: مهدی انصاری، همان.

حسین نمینی، همان، صص ۱۷۷-۱۷۸.

همان، صص ۶۰۲-۶۰۳.

در این مورد ن. ک. به: فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون،

تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱، صص ۱۵۹-۱۶۰.

ن. ک. به: سند اول در مهدی انصاری، همان (صفحات اسناد شماره

ندارد). برای تحلیلی جالب از تطبیق مشروطه با احکام شریعت ن. ک.

به: فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، سوئد، کانون

کتاب ایران، چاپ دوم ۱۹۸۵، بخش‌های نهم و دهم.

آیت‌الله آقا شیخ محمد حسین نائینی، تنبيه الآمه و تنزيه المله، بکوشش و

تحشیه آیت الله سید محمود طالقانی، بی جا، شرکت چاپخانه فردوسی، بی تاریخ، صفحه ۲۷.

۸۳- علی اکبر دهخدا، سرمقاله صور اسرافیل، شماره ۱۳\۱۲ سپتامبر ۱۹۰۷ میلادی، صفحه ۳. ن. ک. به: میرزا علی اکبر خان دهخدا، میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل، صور اسرافیل (دوره کامل)، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.

۸۴- فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، همان، صفحه ۲۵۹.

۸۵- همان، صفحه ۲۶۶.

۸۶- فریدون آدمیت و هما ناطق، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶، صفحات ۷۰-۶۸.

۸۷- محمد ابراهیم باستانی پاریزی، فرمانفرمای عالم، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۷، صفحه ۶۴.

۸۸- فریدون آدمیت و هما ناطق، همان، صص ۷۷-۷۶.

۸۹- برای آگاهی از بخش اعظم این رساله ن. ک. به: ایران نامه، سال یازدهم، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۲، صفحات ۵۳۶-۵۳۲. برای بحثی پیرامون نام مؤلف و محتوای رساله، ن. ک. به: فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، همان، صص ۲۶۶-۲۶۰.

۹۰- ایران نامه، همان، صفحه ۵۳۵.

۹۱- حسین نمینی، همان، ص ۳۳۵.

۹۲- Edward G. Brown, The Press and Poetry of Modern Persia, (Los Angeles: Kalimat Press, 1983), xviii.

۹۳- حسین نمینی، همان، ص ۴۷۶.

۹۴- همان، ص ۱۷۳.

۹۵- «نوط» اسکناس (پول کاغذی) است و منات پول متداول روسیه.

۹۶- حسین نمینی، همان، صص ۲۲۵-۲۲۶.

۹۷- همان، صص ۲۸۹-۲۹۱.

۹۸- همان، صص ۵۰۹-۵۱۰.

۹۹- همان، ص ۳۰۹.

۱۰۰- ن. ک. به: مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، تهران، انتشارات

کتابفروشی زوار، چاپ دوم، ۱۳۳۴، صص ۴۰۵-۴۰۸.

۱۰۱- پس از تأسیس حزب توده ایران در مهرماه ۱۳۲۰ سلیمان میرزا

اسکندری از جانب هیئت مؤسسان به رهبری این حزب برگزیده شد.

کیانوری می گوید: «سلیمان میرزا با عضویت زنان در حزب (توده)

مخالف بود و به این جهت زنان تنها بعد از مرگ او توانستند عضو حزب

شوند.» ن. ک. به: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، خاطرات

نورالدین کیانوری، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۸۰. احسان

طبری نیز در این باره مینگارد: «سلیمان میرزا اسکندری . . .

مسلمان معتقد و مراعی موازی عبادت بود و به همین جهت با شرکت

زنان در حزب شدیداً مخالفت داشت.» ن. ک. به: احسان طبری،

کژراهه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۴۵.

## صور اسرافیل

شماره ۷ و ۸

۱ اکتبر ۱۹۰۷

(مقاله یکی از مخدرات وطن دوست)

از زمانیکه اهل ایران از خواب غفلت بیدار و از مستی هشیار و از کرده‌ها پشیمان . و از حرکات خود منزجر . و از افعال خود منفعل . پنبه جهالت از گوش برگرفته . دیده حسرت گشوده . برهمسایگان خود نکرانند . و دست تأسف بدنشان ندامت گزیده بر بیچارگی خود گریانند . و پیش خود میگویند بعد از تمام بدبختی‌ها خوبست بحمدالله باز بیدار شدیم . و در تمام جریده‌ها خوانده میشود که (کسیکه از خواب چندین هزار ساله بیدار شد دوباره ممکن نیست بخواب رود) .

یاللعجب! گویا این مدیران محترم خودشانرا دیده‌اند . یا اینکه مردم ایران را درست نشناخته‌اند . چه میبینم اشخاصی را که تاکنون همیشه در صدد بیداری خلق بوده بر مستبدین بی‌تعصب بد میگفتند و ایشان را از حرکاتشان متنبه میساختند . بیک جزئی تغییریکه از بزرگترانشان دیدند ورق را برگردانیده با انجمن مخالفین و خائنین هم‌قسم و هم‌قلم شده‌اند . پس از اینجا معلوم میشود که خیر اهل ایران هنوز در خوابند و جز معدودی بیدار نیستند .



مطالب حکم حکومتی  
کدام کرم حکومتی

این جشن را سید سوسری

کدام کرم حکومتی  
کدام کرم حکومتی

سید سوسری

مثلاً درباره شیخ فضل الله همه میدانید که مشارالیه چه فتنه‌ها که پیا کرده‌است و تا چه اندازه مردم را پریشان خاطر نموده. تاکنون اغلب مردم از غنی و فقیر، کبیر و صغیر با مجلس مقدس شورای ملی همراه و با تمام برادران و خواهران وطن هم زبان بودند. اکنون دیده و شنیده میشود که همه هم‌لسان میگویند مردم بابی شده‌اند و با رئیس خودشان درصدد اذیت مشارالیه و یا مال کردن دین اسلامند. انصاف میخواهم. آیا شیخ مذکور دین اسلام است؟ اگر میگویند پیشوای دین اسلام است. پس چه شد که آقایان حججین اسلام آقای آقا سید عبدالله و آقای آقا میرزا سید محمد دام بقائها، پیشوای دین مبین نیستند. بهر حال بنده عرض میکنم که خیر مردم هنوز در خواب هستند. شخصیکه حشیش خورده باشد نخست که بخواب رود چند کلام پرت میگوید و بعد بخواب بسیار سنگین فرو میرود. و دیگر بچماق هم نمیتوان بیدار کرد. خواهید فرمود که آن اشخاصی که با مستبدین همراه شده‌اند؟ بنده هم عرض میکنم از جمله این اشخاص یکی هست که با شما دوست است که من نمیخواهم اسم او را عرض کنم و بر شخص باهوش شما پوشیده نخواهد ماند و نیز بر آنکسیکه مرتکب این کار است پوشیده نیست. افسوس میخورم که چرا مرد نیستم تا (گویم آنچه‌ها که میدانم. بکنم آنچه را که میخواهم) و تا آخرین قطره خون خود را در راه وطن ریزم و (ترسم آخر که کند تیشه غم ریشه ما) آه که نمیدانم مردها از چه میترسند و از چه می‌هراسند قلم آنجا رسید سرشکست.

(یکی از نسوان جان نثار وطن)

اگر از درجش مضایقه دارند عودت دهید (تا بدانم) که بحرف منت انکاری هست.

## صوراسرافیل

شماره ۱۷

شوال ۱۳۲۵

چرند پرند  
(ادبیات)

مردود خدا رانده هر بنده آقبلائی !!  
از دلکک معروف نماینده آقبلائی !!  
با شوخی و با مسخره و خنده آقبلائی !!  
نه ز مرده گذشتی و نه از زنده آقبلائی !!  
هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آقبلائی !!  
\* \* \*  
نه بیم ز کف بین و نه جن گیر و نه رمال  
نه خوف زدرویش و نه از جذبه نه از حال  
نه ترس ز تکفیر و نه از پیشتو شاپشال  
مشکل بیری گور سر زنده آقبلائی !!  
هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آقبلائی !!  
\* \* \*

## صویر اسرافیل

شماره ۲۷

۲۷ ربیع الاول ۱۳۲۶

قندرون

همه کس اینرا میدانند که میان ما زن را باسم خودش صدا کردن عیب است، نه همچو عیب کوچک، خیلی هم عیب بزرگ، واقعاً هم چه معنی دارد آدم اسم زنش را ببرد؟! تا زن اولاد ندارد آدم میگوید: اهوئی!!! وقتی هم بچه دار شد اسم بچه اش را صدا میکند مثلاً: ابول، فاطمی، ابو، رقی، و غیره، زنهم میگوید: هان! آنوقت آدم حرفش را میزند! تمام شد و رفت، وگرنه زن را باسم صدا کردن محض غلط است.

در ماه قربان سال گذشته یک همچو شب جمعه حاجی ملاعباس بعد از چندین شب نزدیک ظهر آمد خانه، از دم در دو دفعه سرفه کرده یک دفعه یا الله گفته صدا زد صادق! زنش شلنگ انداز از پای کلک (وسمه) دوید طرف دالان، زنهای همسایه ها هم که دوتا شان یک تایی شلیته توی حیاط وسمه میکشیدند و یکی دیگر هم توی آفتاب رو سرش را شان میگرد دویدند توی اطاقهاشان، تنها یکی از آنها در حینیکه حاجی ملاعباس وارد حیاط شده بود پاش بهم پیچیده دمر افتاد زمین، و (پاش) که در نشست و برخاست (چنانکه همه مسلمانها دیده اند) بزور بشلیته کوتاش لب بلب میرسید تا نزدیکهای حجامتش بالا رفته داد زد: «وای! خاک بسرم کنن، مردیکه نامحرم همه جامو

صد بار نگفتم که خیال تو محال است؟  
تا نیمی از اینطایفه محبوس جوال است؟  
ظاهر شود اسلام در این قوم خیال است؟  
هی باز بزن حرف پراکنده آقبلائی!!  
هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آقبلائی!!

\* \* \*

گاهی به پر و پاچه درویش پریدی  
که پرده کاغذ لوق آخوند دریدی  
اسرار نهان را همه در صور دمیدی  
رودریاستی یعنی چه؟ پوست کنده آقبلائی!!  
هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آقبلائی!!

\* \* \*

از گرسنگی مرد رعیت بجهنم  
ور نیست در این قوم معیت بجهنم  
تریاک برید عرق حمیت بجهنم  
خوش باش تو با مطرب و سازنده آقبلائی!!  
هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آقبلائی!!

\* \* \*

تو منتظری رشوه درایران رود از یاد؟  
آخوند ز قانون و ز عدلیه شود شاد؟  
اسلام ز رمال و ز مرشد شود آزاد؟  
یک دفعه بگو مرده شود زنده آقبلائی!!  
هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آقبلائی!!

(برهنه خوشحال)

دید، وای الهی روم سیاشه، الهی بمیرم !!!» و بسرعتی هرچه تمامتر بلند شده صورتش را سفت و سخت با کوشه چارقش گرفته چپید توی اطاق در حالیکه زن حاجی غش غش میخندید و میگفت: «عیب نداره رقیه، حاجی هم برادر دنیا و آخرت تو است» حاجی ملاعباس دو تا نانی را که روی بازوی راستش انداخته و با یک تکه حلوا ارده که توی کاغذ آبی بدست چپش گرفته بود هر دو وارد اطاق شدند، در حالتیکه چشمهای حاجی ملاعباس هنوز معطوف بطرف اطاق رقیه بود.

## صور اسرافیل

شماره: ۲۸

۴ ربیع الاخر ۱۳۲۶

چرند و پرند

(قندرون)

این حاجی ملاعباس اصلاً از خوش نشین های (کند) است، تا سال مشمشه آخری با پدر خدا بیامرزش چار واداری میکرد، یعنی دور از رو با همان چند تا الاغی که داشتند با همان کرایه کشی دهاتی ها امرشان میگذشت، وقتی که پدرش بمرض مشمشه مرد واقعاً آشیانه اینها هم برهم خورد، خرهانش را فروخت آمد بپهران کاسبی کند، چند روزی در طهران الک اسلامبولی و آتش سرخ کن و بند زیر جامه میفروخت و شبها میامد در مسجد مدرسه یونس خان میخوابید، کاسبیش هم در طهران درست نچرید یعنی که با این خرج گزاف طهران خودش هم کمی شکم باب زن بود، مثلاً هفته یکروز هرطور که شده بود باید چلوکباب بخورد روزهای دیگر هم دو تا سنگک و یک دیزی یک عباسی درست نمیدیدش. عاقبت یکروز جمعه بعد از ظهری آمد توی آفتاب رویه مدرسه چرتی بزند، آنجا بعضی چیزهای ندیده دید که پاره خیالات افتاد، از این جهة رفت پیش یکی از این آخوندها از آخوند زیرپا کشی کرد که این زنی که آنجا آمده بود عیال شما بود؟ آخوند گفت مؤمن ما عیال میخواهیم چکنیم این همه زن توی طهران ریخته دیگر عیال برای چه مان است، عباس دیگر آنچه باید بفهمد فهمید و حالا بدون هیچ خجلت شروع بپرسش نرخ کرد، آخوند گفت پنج شاهی

دهشاهی و اگر خیلی جوان باشد خانه برش یققران است، عباس آهی کشیده گفت خوش بحال شما آخوندها، آخوند پرسید چطور مگر شما منزل ندارید گفت نه گفت پول که داری گفت ایه، گفت بسیار خوب چون تو غریب هستی حجره من مثل منزل خودت است روزهای جمعه و پنجشنبه یوم التعطیل ماست یائسات و بلکه گاهی هم سببات و ابکار هم میاینند شما هم بیائید من در خدمت گذاری شما حاضرم، عباس باخوند دعا گفته بعدها هم جور آخوند را کم و بیش میکشید، کم کم پول الاغها رو به ته کشیدن گذاشت، یک روز باخوند گفت چه میشد که من هم طلبه میشدم گفت کاری ندارد سواد که داری؟ گفت چرا یک کوره سواد در ده بزور پدرم پیدا کرده ام یاسین والرحمن و بسیح را خوب میخوانم گفت بسیار خوب کافی است و فوراً یک دست لباس کهنه خودش را با یک عمامه مندرس آورده گفت قیمة اینها دو تومان است که به بیع نسبه بتو میفروشم هر وقت پول داشتی بده.

واقعا عباس بعد از چند دقیقه آخوند درست حسابی بود که از نگاه کردن بقدر و قواره خودش بسیار حظ میکرد عباس از فردا در درس لعه شرح مجتهد مدرسه حاضر شد یک نصفه حجره هم با ماهی یک تومان ماهانه و دو قرآن و پنجشاهی پول روغن چراغ در حقش برقرار شد.

آخوند ملا عباس ششماه بعد همه جا در دعوات عزا، ولیمه، سال، چهله، و روزه خوانیها حاضر بود. نماز وحشت هم میخواند صوم و صلوات استیجاری و ختم قرآن هم قبول میکرد بعدها که بواسطه معاشرت طلاب مخرجهای حروف را غلیظ کرده الفها را عین و هاء هوز را حاء حطی و سین را صاد و ز را ضاد تلفظ میکرد در مجالس عزا قاری هم میشد.

ولی عمده ترقی آقا شیخ از وقتی شروع شد که شنید مجتهد مدرسه نصف موقوفات را بر خلاف وصیت واقف میخورد و عمل بمقتضیات تولیت نمیکند، از این جهت کم کم بنای ریزه خوانی و بعد عربده را گذاشت و رفته رفته طلاب دیگر هم با شیخ همدست شدند. مجتهد دید که باید سرمنشأ فتنه را راضی کند و او جناب آخوند ملا عباس بود. از این جهت از ثلث یکی از اهل محل یک حجه سیصد تومانی به آخوند داد و آخوند هم سیصد تومان را برداشته یا علی گفت، اما این معلومست که آخوند ملا عباس اینقدرها بیعرضه نیست که اقلاً دوثلث و مخارج سفرشرا از حجاج بین راه تحصیل نکند، وقتی آخوند از مکه برگشت درست با آن لیره هائی که از روزه خوانیهای تجار ایرانی مقیم اسلامبول و مصر تحصیل کرده بود خرج دررفته دو بیست و بیست و پنج تومان مایه توکل داشت.

از راه یکسره آمدبمدرسه، اما مجتهد نصفه حجره او را در معنی برای رفع شر حاجی ملا عباس و در ظاهر محض اجرای نیت وقف بکس دیگر داده بود، هر چند قدری داد و فریاد کرد و میتوانست هم بهر وسیله شده حجره را پس بگیرد، لیکن دلش همراه نبود، برای اینکه حالا حاجی ملا عباس پولدار است، حالا لولهنگش آب می گیرد، حالا روزی است که حاجی آقا سرش بیک بالینی باشد، خانه ای داشته باشد، زندگی داشته باشد، تا کی میشود کنج مدرسه منتظر جمعه و پنجشنبه نشست؟ باری حاجی آقا بخیال تأهل افتاد، بهمه دوست و آشناها سپرد که اگر باکره جمیله متموله سراغ کردند بحاجی آقا خبر بدهند، یک روز بقال سر گذر بحاجی آقا خبر داد که دختر یتیمی در این کوچه هست که پدرش تاجر بوده و هر چند که قدری سنش کم است لیکن چون خانواده نجیبی هستند گذشته از اینکه دختره از قراریکه شنیده است



خوشگل است این وصلت بد نیست، حاجی آقا دنبال مطلب را گرفت تا وقتیکه دختر یازده ساله را با پانصد تومان جهاز به خانه آورد، و این دختر همان صادقی است که در دختری اسمش فاطمه بوده و حالا باسم پسری که از حاجی آقا دارد به صادق معروف است.

ولی غرور جوانی حاجی شیخ و هفتصد هشتصد تومان پول شخصی و جهیز زن حاجی آقا را بحال خود نگذاشت. حاجی آقا بعد از ده بیست روز یک زن محرمانه صیغه کرد. بعد از چند ماه هم یک زن دیگر عقد نمود. سر سال باز یک زن دیگر را آب توبه سرش ریخته متعه نمود.

الان که حاجی آقا نان و حلواورده را بخانه آورده چهار زن حلال خدائی دارد گذشته از لفت و لیسهایی که در حجره های رفقا میکند.

اما اینرا هم باید گفت که حاجی دماغ سابق را ندارد. بشنگولی قدیمها نیست. برای اینکه تقریباً پولهایش بالا آمده. جهاز دختره را هم کم کم آب کرده. و چهار پنج روز پیش هم که از خانه بیرون میرفت با یک الم صلواة و فحش و فحش کاری طاس حمام دختره را برده و سرش را زیر آب کرده و هرچه دختره گفته است که آخر من پیش قوم خویشهای بابائیم آب رو دارم. از تمام جیفه دنیائی این یک طاس برای من باقی مانده حاجی آقا اعتنا نکرده که سهل است پدر و مادر دختر را هم تا میتوانسته جنبانده و حالا هم چنانکه گفتم چهار روز تمام است که از خانه زندگیش خبر ندارد.

## صور اسرافیل

شماره ۳۱

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۶ هجری

چرند پرند

ناپلثون میگوید: برای تربیت پسرهای خوب ناچاریم که مادرهای خوب تربیت کنیم. پیغمبر ما هم میفرماید (الجنة تحت اقدام الامهات) یعنی بهشت زیر قدم مادرهاست.

این حرف مسلم، از بدیهیات اولیه است که اخلاق، عادات، و عقاید مادر در تمام طول عمر اولاد دخیل است یعنی هر خلق و عادت و عقیده که در طفولیت از مادر به طفل سرایت کرد در تمام مدت عمر اصل و مبنای تمام اعمال و افعال و حرکات اوست، شیخ سعدی هم همین معنی را در نظر گرفته و در پیغام گفته است که خوی بد در طبیعتی که نشست

نرود تا بزور حشر از دست

من مدتها بود میگفتم به بینی با اینهمه اصرار انبیا و حکما و مردمان بزرگ دنیا به تربیت زنان چه علت دارد که زنهای ما چندین دفعه جمع شده عریضه ها به مجلس شوری و هیئت وزرا عرض کرده و با کمال عجز و الحاح اجازه تشکیل مدرسه بطرز جدید و ترتیب انجمن نسوان خواستند و هر دفعه وکلا و وزرای ما گذشته از اینکه همراهی نکردند ضدیت نمودند؟

در این باب خیلی فکرها کردم خیلی به دره کودالها رفتم و

درآمد، عاقبت فهمیدم همه اینها برای این است که زندهای ایران یعنی مادرهای ما اعتقاد کاملی به دیزی از کار درآمده دارند.

حالا خواهش میکنم بحرف من نخندید و شوخی و باردی تصور نکنید. در این سن پیری مسخرگی و شوخی نه به سن و سال من می‌پردازد، نه بریش قرمز دوره کرده من.

من جداً میگویم که اگر همه خانمهای علم‌دوست و آقایان ترقی‌طلب ایرانی هزار علت برای این ضدیت وزرا و وکلا در کار مدرسه و انجمن زنها ذکر کنند من یک نفر معتقدم که جهت اصلی آن همان اعتقاد کاملی است که مادرهای ما به دیزی از کار درآمده دارند.

من ابدأ از هم‌شهریهای خود در اظهار این عقیده زندهای خودمان خجالت نکشیده صاف و پوست‌کنده گفتم و میل دارم آنها هم پیش من رودرواسی را کنار گذاشته مرد و مردانه بیایند میدان و اقرار کنند که مادرهای ما ده تا دیزی نو و بی‌عیب را به یک دیزی از کار درآمده عوض نخواهند کرد.

چرا که اگر این اقرار را نکنند فرضاً که خودمانها یعنی هموطن‌های ما بفهمند که دخو راست می‌گوید باز خارجی‌ها خواهند گفت که مقصود من شوخی است، و همان‌طور که گفتم در این سر پیری مسخرگی و شوخی نه به سن و سال من می‌پردازد نه بریش قرمز دوره کرده من.

ما همان‌طور که سابقاً گفتم عقیده و اخلاق و عادات مادرها در تمام عمر مبنای تمام اخلاق و عقاید و عادات پسرهاست، و از جمله همین اعتقاد مادرهای ما به دیزی از کار درآمده سبب شده که ما هم بلا استثناً در بزرگی اعتقاد کاملی به آدمهای با استخوان داریم. این معلوم است که هیچ آدمی بی‌استخوان نیست، اما مقصود از این حرف آنست که آدم مثل همان دیزیهای از کار درآمده باشد.

وکلا و وزرای ما خوب میدانند که اگر خانمهای ایران دور هم جمع شوند، مدرسه بازکنند، انجمن داشته باشند تعلیم و تربیت بشوند کم‌کم خواهند فهمید که دیزیهای پاک و پاکیزه بهتر از دیزیهائی است که دو انگشت دوده در پشت و یک وجب چربی سی‌وپنج ساله در در و دیوارش باشد. و بی‌شبهه وقتی که این عقیده از مادرها سلب شد، پسرها هم بعدها به آدم با استخوان اعتقاد پیدا نکرده و مثل جناب . تقی‌زاده پاشان را توی یک کفش می‌کنند و میگویند: تا کی باید وزرا رجال و اولیای امور ما از میان یک عده معین محدود انتخاب شده و اگر هزار دفعه کابینه تغییر کند باز با شکم مشیرالسلطنه، یا آواز حزین نظام‌السلطنه و یا حبه آصف‌الدوله زینت‌افزای هیئت باشد. والبته میدانید که بقول ادیب کامل دانشمند فاضل وزیر علوم آتیه ایران حاجی صدرالسلطنه:

(این رشته سر درازهائی هم دارد.) یعنی فردا که این خیال عمومی شد در موقع انتخابات دوره دوم نوبت وکلا هم خواهد رسید.

حالا من صریح میگویم و وجدان تمام وزرا و وکلا و اولیای امور را شاهد میگیرم که اصل خرابی مملکت و بدبختی اهل ایران همان اعتقاد کاملی است که زندهای ما بدیزی از کار درآمده دارند. و بلا شک هر روز که این عقیده از میان ما مرتفع شد همان روز هم ایران بصفای بهشت برین خواهد شد و اگر خانمها و آقایان مملکت ما واقعاً طالب اصلاحند باید بهر زودی که ممکن است اول آقایان هر قدر در این مملکت ریش، جبه، قطر شکم، اروسی‌های دستک‌دار و هر چه که از این قبیل نشانه و علامت استخوان باشد همه را یک روز روشن با یک غیرت و فداکاری فوق‌الطاقة بار یک الاغ کرده از دروازه‌های شهر بیرون بیندازند. و بعد هم خانمها هر چه دیزی از کارآمده در مطبخها دارند همه را برداشته بیارند و پشت سر این مسافر محترم بشکنند.

اگر این کار را بکنند من قول صریح میدهم که در مدت کمی تمام خرابیها اصلاح بشود. و اگر خدای نکرده باین حرف اعتنا نکرده و مثل همه حرفهای من پشت گوش بیندازند دیگر عقل من بجائی نمیرسد.

بروند ختم عمن یجیب بگیرند بلکه خدا خودش اصلاح کند. این اولش. اینم آخرش. والسلام (دخو)

## روزنامه مجلس

سال دوم، شماره ۷۲

شنبه ۱۱ شهر ظفرالمظفر ۱۳۲۶، مطابق ۱۴ مارس ماه فرانسه ۱۹۰۸\*

آقا میرزا مرتضی قلی خان: این مسئله پر واضح است که مملکت ما مملکت اسلامی است و هر قانونی که وضع میشود باید بموجب قانون اساسی مطابق قانون اسلام باشد و بعلاوه باید اخلاق ملت را صحیح نمود. بنده بلیطی بدست آورده‌ام، میخوانم ببینید آیا شرعاً صحیح است یا خیر.

(بلیط قرائت شد راجع بانجمن نسوان بود)

آقا میرزا محمود: این مسئله قابل مذاکره در مجلس نیست و باید بوزارت داخله نوشته شود که قدغن نمایند چنین انجمنی تشکیل نشود.  
آقا سید حسین: بلی در این خصوص صحیح نیست صحبت شود و باید بنظمیه گفت که قدغن نماید.

وکیل الرعایا: اولاً باید معلوم شود که از بدو اسلام تاکنون جمع شدن نسوان در یک جا شرعاً ممنوع بوده یا نه. منتهی اسم انجمن چیزی

\* این منتخب ابتدا در نیمه دیگر، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۷۱ منتشر شد.

است که تازه اصطلاح شده چه ضرر دارد که جمعی از نسوان دور هم جمع شده و از یکدیگر کسب اخلاق حسنه نمایند بلی در صورتیکه معلوم شود که از آنها مفسده راجع بدین و دنیا باشد بروز نماید البته باید جلوگیری شود والا نباید اساساً این مسئله بد باشد.

آقا سید علینقی: این مسئله هم مثل مسئله بعضی از روزنامه‌ها است وزیر داخله و غیره نمیتواند جلوگیری کنند و این راجع به عقیده است باید کاری کرد که او را از میان برداشت.

آقا سید حسن تقی‌زاده: هیچ ایراد شرعی از برای این اجتماع نیست و زنهای اسلام همیشه در همه جا دور همدیگر جمع میشدند و میشوند و بموجب قانون اساسی هم هیچ ایرادی وارد نیست. وقتی که میگوید ایرانی این لفظ شامل مرد و زن هر دو است. مادامیکه اجتماعات مخل دینی و دنیوی نباشد ضرری ندارد و ممنوع نیست.

آقا میرزا محمود: اول بنده عرض کردم که این مسئله اصلاً صحیح نبود در اینجا مذاکره (یک خط ناخوانا است) گفتند این اجتماعات مادام که مخل آسایش دین و دنیا نباشد ضرری ندارد.

آقا میرزا فضل‌علی آقا: اصل اجتماع شرعاً ضرری ندارد ولی ما چون به طبیعت زنهای مملکت خودمان مسبوق هستیم گمان نمیکنم که اشخاص با عفت و با عصمت داخل در این کار شوند و گمان میکنم اشخاص که مفسد و مغرض هستند که میخواهند بواسطه این

اجتماعات بعضی فسادها کنند این است که اجتماع مینمایند و به این جهت نباید این اجتماعات حاصل شود و باید جلوگیری از فساد آتیه نمود.

آقا میرزا مرتضی قلی‌خان: بنده عرض میکنم اظهار این مسئله در مجلس هیچ عیب و محظوری ندارد و فقط مقصودم این بود که معلوم شود صحیح است یا نه چون در خارج این مسئله شهرت کرده و بعضی میگویند مخالف با شرع است و جمعی میگویند صحیح است پس باید در مجلس اساساً معلوم شود آنوقت بوزیر داخله رجوع شود.

آقا شیخ محمد علی: چون بنده وکیل هستم باقتضای وکالت باید عقیده خود را بگویم این مذاکرات نباید در مجلس بشود وظیفه مجلس وضع قانون است و باید درصدد آبادی مملکت باشد.

حسینقلی خان نواب: اینکه میگویند زنها نمیتوانند دور هم جمع شوند خیلی تعجب دارد اما اینکه در این مجلس نباید مذاکره شود صحیح است و باید این مطلب در روزنامجات نوشته شود بنده میخواستم در این خصوص لایحه نوشته به روزنامه‌ها بدهم و عقیده بنده هم این است که حالا باقتضای بعضی مسائل صحیح نیست ولی اصل اجتماع صحیح است.

آقای حاج امام جمعه: اینکه گفته شد این مسئله بمجلس اظهار شد صحیح نبود چنانچه عقیده اکثر همین است صحیح است ولی بعضی مذاکرات هم بعد از آن شد که غیر صحیح تر بود و در اینکه نسران

باذن ازواج خود به قانون شرع میتوانند از خانه بیرون رفته و اجتماع داشته باشند حرفی نیست اما در این اجتماعات بعضی گفتگوها میشود چنانچه اشاره شد که ابدأ من نمیخواهم در مجلس مذاکره و صحبت شود و همینقدر اشاره کافی است.

## مظفری

شماره چهارم

(اظهار تظلم - منقول از جریده شریفه ارشاد)

در زمان حالیه که ظلمت جهل و نادانی مرتفع شده و از افق مدنیت آفتاب علم و معرفت طلوع کرده و عموم ناس را مستغرق انوار خود ساخته چنانکه نباتات هر یک بقدر استعداد خود از آفتاب جهانتاب الوان و روایح گوناگون اخذ میکنند از این آفتاب مدنیت نیز هرکس به اندازه استعداد فطری خود بهره برداشته. اینست که امروز در ایران یک هیجان عظیم دیده و شنیده میشود. قومی در انتشار جراید میکوشند، طایفه در افتتاح مدارس و مکاتب سعی بلیغ مینمایند. نسوان طهران بر افکار مردان مشارکت نموده به جهت معاونت بانک ملی کوشواره از گوش کنده تقدیم میکنند. بعضی در فکر تأسیس مریم خانیه است برخی خیال نظافت کوچه و حمامها را میکنند. پاره قرار ماکولات از قبیل نان و گوشت را میکذارند آه آه صد آه آن ذره که در حساب نیاید و چیزی که قابل اعتنا و اهمیت نیست تربیت نسوان است.

بفکر هیچکس از افراد ناس نمیرسد که یک مدرسه نسوانیه نیز

بازنمایند چنین مینمایید که ما طایفه نسوان در ایران کالعدم هستیم نه در خودمان جنبش و نه در اولادشان کوششی هست. ترسم که رفته رفته به دیوانگی کشد. از ما تکاهلی و زیاران تغافل. جای هزاران اسف است چیزی که اهم ترین اعمال و مقدس ترین افکار است چنان بی اعتنا مانده. این عاجزه مبهوت هستم که این تظلم و شکایت را از برادران محترم که والیان ما هستند نمایم یا از دست همشیره های خود ناله و سوگواری بکنم که در استرداد حقوق خود چنین سکوت دل سوز و جان گداز میفرمایند. و در این عهد حاضر که عموم ایرانیان از خواص تا عوام در جنبش و هیجان هستند ما طایفه نسوان کالخطب بلکه کالمیت چشم روی هم گذاشته و لب بسته خاموش نشستیم. وا حسرتا کویا خداوند عالم ما را فقط از بهر خوردن و آشامیدن خلق نموده است و یا اینکه همه افتخار ما از پوشیدن پارچه های حریر اعلای زرع هشت تومانی مع دوخت فرنگی و «توالت» آفرانسا است آه آه چه گویم که ناکفتم بهتر است. ای خواتین محترم یا ایها النائمون سر از بستر غفلت بردارید چشم باز کرده گوش فرادارید تربیت و اعمال حسنه هم جنسان ما را به دقت ملاحظه نمایند ببینید در بادکوبه خواتین مکرمه چسان در اعمال خیریه میکوشند و ذکر خیرشان جراید را پر کرده نیز ملاحظه فرمائید که ما بیچاره ها چه قدر عقب مانده ایم. ببینید که دختران جوان ما که مستعد همه قسم تعلیم و تربیت هستند چه سان بی کاره و آواره مانده اند. ای همشیره های محترمه چرا چنین بارد و

جامد نشسته اید بجوشید و بکوشید یک باب مدرسه انائیه بازنماییم تا دخترانمان مشغول تحصیل علوم باشند. آیا کی و در کجا شریعت ما علم نسوانرا حرام و منع نموده اگر بر طایفه نسوان علم حرام بود مخدرات ائمه طاهرین ص ع چرا عالمه و فاضله میشدند؟ مگر اشعار جناب سکینه خاتون علیها السلام را مطالعه نفرموده اید؟ مگر جناب زینت علیها السلام نبود. که در حین ورود کوفه خطبه با چنان فصاحت و بلاغت خواند که معاندین دینرا زبان تکلم فروبست آخر نه آنها رهنما و پیشوایان ما بودند؟ در این صورت بر ما نیز تحصیل علوم فرض است. پس ای برادران محترم شما که اولیای ما هستید چرا این ظلم فاحش را در حق ما روا میدارید؟ چرا در تربیت دختران خود نمیکوشید؟ آیا شماها نیستید که در اکمال جهازیه دختران خود در نهایت درجه سعی و جان فشانی میکنید کدام جهیز است که از علم گرانبها و مقبولتر باشد؟ گذشته از این آیا این دختران نیستند که در استقبال هر یک بانو و رئیس خانه و تربیت اطفال شما خواهند شد؟ آیا شما نیستید که از بدو ولادت تا دم لحد در مصاحبت و مجالست نسوان هستید؟ بجهت آنکه در ایام طفولیت تا حد رشد در کنار مادر مهربان میپرورید بعد از مزاجت در مصاحبت عیال و زوجه خود هستید بیچاره مادرها که جز جن و پری و باطل سحر و دعای محبت و زن آل و غول بیابان چیزی نمیدانند و سوای بند گرفتن و فوت کردن دماغ و بادکش و تیغ زدن بر سر طفل پرستاری بر اطفال گرامی خود نمیتوانند.

پس اطفال ذکور و اناث خود را در چسان تربیت نمایند البته آنچه میدانند بر اطفال خود نیز یاد بدهند و شما نیز ای جوانانی که در مدارس همه علوم را تحصیل کرده‌اید، با این دختران بی‌علم و جاهل چه طور ازدواج خواهید کرد؟ و با آنها چه طور مصاحبت خواهید نمود؟ اگر از کرویت زمین صحبت نمائید شما را تکفیر خواهند کرد. اگر از حساب و جغرافی سخن بگوئید مات مات بروی شما خواهند نگرست. اگر از علم جدید طبی و مکروب صحبت نمائید در زیر لب بر شما خنده خواهند کرد. پس مردان عاقل و با تدبیر باید اول دختران را تربیت نمایند عالمه و فاضله سازند تا مادران مستقبل برای تربیت و بارآوردن اولاد وطن مهیا باشد و پدران از آن اولادها استفاده نمایند هل جزاء الاحسان الا احسان قلم این عاجزه را یارای آن نیست تا بتوانم شرح دهم که از نادانی و جهالت ما نسوان چقدر اطفال شیرین و عزیز در حین طفولیت ترک زندگانی کرده‌اند از کرور بلکه از میلیون متجاوز. ضرر مالی که در تحصیل محبت شوهر صرف شده از حسابش اظهار عجز مینمایم به حکم آنکه از ماست که برماست. همه آنها مکافات آن عمل مردان است که در تربیت و تعلیم نسوان مسامحه میفرمایند و سیئه اعمال خودشان بر خودشان میرسد از همشیره‌های محترمه خواهشمندم که بر من معاونت نموده و صدا بر صدای من بدهند بلکه درمانی بدرمان بنمائیم. بنال بلبل اگر با منت سر یاریست. بعد از چندین سطر اقرار بر بی‌علمی خودمان از قارئین محترم عذرخواهی

مناسب است.

(ی . ف . ه . بنت (ه . ی )

### (جواب نشریه) مظفری

چنانیکه بتجربه ثابت شده هوش و فراست و قابلیت در جنس ایرانی ذکوراً و اناثاً فطری است. بلکه نسبت به محجوبیت اگر مربی در کار باشد دخترها بهتر و زودتر تربیت میشوند. شاهد این مطلب چند ماه قبل که در محمره بودم اغلب در تلکرافخانه آمد و رفت داشتم آقا میرزا احمدخان سرهنگ تلکرافخانه که از اولاد ذکور بی‌بهره است یک از دخترهای خود را که سنش شاید به هشت سال بالغ نشده با عدم معلم و اسباب تعلیم داده این دختر سواد و خط فارسی و انگلیس را فراگرفته که بخوبی میخواند و مینویسد غریب‌تر از این علم مخابره تلکرافی را بفارسی و انگلیسی بطوری یاد گرفته که در سفر اخیر دو ماه قبل دیدم مطالب انگلیسی که به تلکرافخانه میرسد تمام را این دختر بسرعت مخابره میکند. و اگر اسباب تعلیمش فراهم بود بهمین سن قلیل در تمام علوم و فنون اعجوبه دوران میشد. حال مقصود از جنس ایرانی است که چه پسر چه دختر همین قدر اسباب تعلیم و مربی باشد خیلی زود تربیت میشوند.

چه قدر مناسب است که از طرف وزرات جلیله علوم و معارف

عنوان شریف طلب‌العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمه رعایت - و

توجهی در تأسیس چند مدرسه برای دخترهای مسلمان که امروز از فرایض است بشود از عنوان معلوم است که صاحب مکتوب فوق تا کجا افسرده بود خداوند چشمی بینا و کوشی شنوا عطا فرماید که اقلاً از دیگران یاد بگیریم .

صیت مدرسه نسوان بادکوبه که مسلمان دیندار غیور جناب حاجی زین العابدین آقا تقی یوف دام تأییداته تأسیس کرده و زینت جراید عالم است و شرح محسنات و پیشرفت آنرا مشکل است کسی نشنیده باشد - در خود ایران گمان نداریم کسی از ایجاد مدرسهٔ دوشیزگان خسروی در یزد که وطن پرست فرزانه ارباب خسرو شاه جهان تاجر فارسی برای دخترهای نجیب زردشتی مفتوح داشته بیخبر باشد . واقعاً خیلی مؤثر و جگرسوز است که در اینمملکت طوایف متفرقه که مطیع الاسلامشان میگویند از فارسی و نصارا و یهود اینطور تعلیم ملت گمنام خود باشند و مسلمانان و ارک حمیت بحرکت نیاید .

## حبل المتین

شماره ۱۰۵

۱ سپتامبر ۱۹۰۷

### لایحهٔ یکی از خواتین

خدمت مدیر محترم جریده شریفه حبل المتین دام اقباله زحمت میدهد التفات فرموده لایحه ذیل را در روزنامهٔ شریفه مندرج فرمائید .  
جناب مستطاب حجة الاسلام آقای شیخ فضل الله در روزنامه که بطبع رسانیده از زاویه مقدسه بطهران فرستاده و منتشر فرموده اند این دو کلمه دیده شد که (مدرسه علم برای نسوان خلاف دین و مذهب است) این حقیره که کم سواد و نویسنده این کلماتم این سخن مجمل جنابعالی را نفهمیدم و از هر کسی که معتقد به تدین و عقل او بودم هم سؤال کردم حل مشکل ننمود لازم شد که خودم شرح ذیل را در بیان مقصود جناب عالی بنویسم و جواب از خود شما بخواهم .

اگر مقصود جنابعالی از این سخن اینست که جماعت زنان میباید هیچ علمی نیاموزند و مانند حیوان بی شاخ و دم باشند تا از این



نشأ بروند و این فرموده خداوند است پس مرقوم فرمائید که خدا و اولیای خدا عاجل و اعلا در کجای کلام الله و احادیث این مطلب را فرموده اند و اگر چنین مطلبی صحیح است سبب این بی التفاتی خدا و اولیاء و انبیاء نسبت بصنف نسوان چه بوده است که ایشانرا بصورت انسان خلق کرده ولی تجاوز ایشان را از سیرت حیوانی بحقایق انسانیت قدغن فرموده است و با وجود این بیمرحمتی چرا همه را مکلف بتکلیفات فوق الطاقه نموده و از ایشان عبادت و تهذیب اخلاق و اطاعت شوهر و پدر خواسته و مردها را بچه سبب عزیز داشته و با آنکه نعمت علمرا از ایشان مضایقه نکرده است چرا مثل ما بی نوها که گذشته از بندگی خدانبندگی و اطاعت شوهر را بر ما واجب نموده است ایشانرا مطیع کسی جز خدا قرار نداده است و اگر فیض حق نسبت بهمه یکسان است در مقابل این زحمت فوق الطاقه و تکالیف شاقه ما چه مزدی و نعمتی بما داده است که بمردها نداده است .

شاید بفرمائید که شما را در کارهای خداوند حق چون و چرا نیست عرض میکنم که روی سخن حقیره با خدائی است که شما او را از عدل بی نیاز کرده و او را بما نسوان ظالم قلم داده اید و الآن آن خدائیکه ما میشناسیم و میپرستیم خیلی بالاتر و بزرگتر از آن است که این نوع تفاوتها را مابین زنان و مردان منظور دارد و بدون حکمت حکمی نماید .

پیغمبر گرامی آن خدای ما جل و علا فرموده است که

طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه و خیلی فرق است مابین خدای ما که طلب علم را بر نسوان واجب نموده و خدای شما علم را برای زنان حرام کرده و خلاف دین و مذهب قرار داده است .

پس جنابعالی بجهت فرار از مخالفت با این حدیث متواتر مجبور خواهید بود که حرمت علم را برای طایفه نسوان منحصر بعلم مخصوصی بدانید و در این کلام خود اقرار نمائید که بی احتیاطی و لاابالی گری در فتوای خود فرموده اید که بطور عموم حکم بحرمت ملائی زنان فرموده اید بلکه اگر جسارت نباشد فتوی بغیر ما انزل الله داده اید .

و چون آن علم مخصوص را معین نکرده اید ناچار زحمت داده ستوال میکنم که مقصود جناب آقا چه علمی است که بر زنان حرام است اگر سواد خواندن کتاب و قرآن و کاغذ است دلیل بر آن از اخبار و آیات چیست؟ آیا هیچیک از اهل بیت پیغمبر مختار و ائمه اطهار و علماء کبار از مؤمنه و غیرمؤمنه سواد خواندن نداشتند و از طرف بزرگان ممنوع از تحصیل سواد بودند آیا قدرت بر چنین افترائی دارید و میتوانید دلیلی بر این مدعا اقامه نمائید جز اینکه کلام لیس علینا فی الامیان سبیل را در جواب ما مدعی شوید و خود را در شماره آن اشخاص که این عبارت را خدا از قول آنها نقل می فرماید قلم بدهید .

و واضح نمایند که حق نشستن بر مسند شریعت را ندارید و از اینها هم گذشته شما و تمام مردم طهران و سایر بلدان ایران میدانند و میبینند که در اغلب کوچه های طهران و بلاد دیگر یک ملا باجی یا

میرزا باجی یک منزل دارند و با کمال آزادی دوشیزگان را درس میدهند چنانکه در مکاتب سرکدرها و بازارها معلم مردانه پسرها و دخترها را درس میدهند آیا چه حکمتی است که در تمام عمر خودتان نهی از این تدریسها فرمودید و نهی از منکر را لازم ندانستید و این دو ماهه اقامه حضرت عبدالعظیم از کجا این تدین سرشار را تحصیل نمودید که با لایحه چاپی انتشار این نهی از منکر را لازم دانسته اقدام فرمودید و شاید بفرمائید که افتتاح مدرسه نسوان غیر از مکتب سرگذر و اطاق خانه ملا باجی است .

در اینصورت عرض میکنم که البته با هم چندین تفاوت دارند یکی آنکه در مدرسه قبل از بلوغ دختر باسواد میشود و در مکتب و اطاق ملا باجی بعد از بلوغ هم باسواد نمیشوند همچنین ملا باجیها غالباً یکی دو نفر پسر گردن کلفت و شوهر جوان بی تدین و چند نفر مرد همسایه میان خانه وارد و اگر پدر دختر متشخص باشد و معلم سرخانه میبرد مفاسدی را که همه اهالی طهران میدانند سبب میشود چنانکه گاهی در مکتب دختر آستن میشود و گاهی بعقد معلم درمیآیند باقی را چه عرض کنم و در مدرسه آن منحصر بیک نفر پیرمرد قاپوچی است که حق ورود در حیاط مدرسه را ندارد و اگر پسر ده ساله بلکه کوچکتر را اجازه ورود در مدرسه بدهد مجازات خواهد شد . و همچنین در مدرسه همه قسم صنعتی میشود بدخترها یاد بدهند و لکن کمال و صنعت دختران مکتب تابع یک رشته یا دو رشته کمال ناقص

ملا باجی است .

همچنین در مدرسه بطرز حالیه اخلاق دختران صحیح میشود و در مکتب اخلاق ردیه یا حسنه یک ملا باجی را یاد میگیرند و هکذا در مدرسه ترتیب شوهرداری و صرفه و عقل معاش و انواع طبخها و حفظ صحت اطفال را بواسطه این کتب تازه که چاپ شده و دیده ایم درس میخوانند یاد میگیرند و در مکتب گذشته از اینکه اینها را درس نمیخوانند ملا باجی چون دارای هیچیک نیست از اطوار و اعمال او جز اخلاق زشت چیزی نمیگیرند و ملا باجی کتبی را از قبیل کتاب حافظ که تمام از می و معشوق تمجید میکند درس میدهد و در مدرسه تمام کتب اخلاق حسنه را درس میدهند و هکذا هزار تفاوت دیگر که مدرسه با مکتب دارد و آدم با فهم اغلب را میفهد تا جنابعالی چه فرمائید و خدا میداند متحیرم که با این تفاوتها فاحش و وضوح مطالب انصاف و وجدان کدام لامذهب مکتب را تجویز و مدرسه را حرام میکند و بچه دلیل بی فکر و تأمل تحریر و اشاعه این عبارت جنابعالی را بصورت فتوی جائز میشمارد .

یک سؤال دیگر در این مورد از جنابعالی دارم که هرگاه بفرمایش جناب شما نباید زنها کمالی سواد یاد بگیرند دختر فلک زده که از مال و کمال و جمال بی بهره است و هیچ مردی او را بزنی نمیگیرد تکلیف او چیست .

یا زنیکه از هر سه بی بهره است و میباید دو سه نفر طفل را

نان بدهد و متکفل معاش آنها بشود باید به چه ترتیبی تحصیل معاش خود و اطفال خود نماید؟

چرا در این فقره یکنفر علویه که در خانواده این حقیره رخت شویی میکند سرگذشت او تکلیف زنان بی بهره از مال و کمال و جمال را معلوم مینماید که روزی عرض حال خود را می کرد و میگفت در سن هفت سالگی که پدرم بقال و مرد فقیر و عامی بود فوت شد و مادرم بمزدوری مرا بزرگ کرد همسایه و دوستان به مادرم مکرر میگفتند دخترت را مکتب بگذار جواب میگفت دست پدر پیرش از گور بیرون است بواسطه آنکه همیشه بمن وصیت میکرد دختر نباید سواد داشته باشد اگر با خط و سواد شد نعوذ بالله بخيال زشت می افتد بایی میشود پس از فوت مادرم بواسطه کراحت منظری که دارم و بی کمالی و بی مالی تا سن بیست و پنج سال هیچ شوهری مرا خواستگار نشد در همسایگی مرد پینه دوز فقیری بود بمناسبت بیچارگی همدیگر را پذیرفتیم تا بخانه او نرفته بودم گاهی برای من کاغذ و پیغام میفرستاد منم به بهانه از خانه بیرون رفته درب مسجد شاه بکاتبی وجهی داده جوایی برای من مینوشت و بجهت او میفرستادم ولی کاتب چه اداها و حرکت زشت میکرد و من متحمل میشدم لازم بشرح نیست و گاهی که دستم بکاتب نمیرسید کتاب حافظ کهنه داشتم یکورق از آن پاره کرده میفرستادم که بجای جواب محسوب شود از بدبختی در اندک زمانی که صاحب دو طفل شدم شوهرم وفات کرد بجهت معاش خود و این دو

طفل چون کار دیگر از دستم برنمی آمد برخت شویی سربازها میرفتم و اغلب روزها بجهت گرفتن مزد و تحویل لباس سربازهای ترک بی انصاف فحشها میشنیدم و از روی ناچاری متحمل میشدم تا خسته شده راهی بخانه آرامنه سمت دروازه قزوین پیدا کرده از آنها تحصیل معاش میکردم چون هزار قسم بی عصمتی دیدم از آنجا هم کناره کرده و اکنون سالها است بگدائی افتاده ام .

جناب آقا آیا این مزدوری خارج مذهب و نامحرم برای علویه بدتر است یا تحصیل سواد .

آیا مردان این زمانه که یک اندازه تربیت و با سلیقه شده اند بزنان بی معرفت بی کمال قاعت و رفتار میکنند آیا کسیکه مداخل او بجائی برسد که صبایای خود را با وجود بی کمالی بهمه آرزویی برساند میباید از حال سایر دوشیزگان فقیر و زنان بیچاره بیخبر بوده و علاوه بر آن اسباب منع از کمال و تحصیل مال و معاش ایشان بشود زهی از این بی انصافی کسیکه بر مسند نشسته علمرا که یک شعبه آن قرآن است گذشته از اینکه حرام میکند خلاف دین و مذهب هم قرار میدهد .

بارالها داد ما را از این مردم بگیر و بجزای خود برسان بمحمد و آله الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین .

یک احتمال دیگر در فرمایش شما میرود و آن اینست که بفرمائید اگر زنان سواد پیدا کردند اندک اندک در عقاید و اصول دین کار کرده بقول سید بقال و بعقیده او که عرض شد بگوئید بایی و

لامذهب میشود و بقاعده میباید مقصود شما همین باشد این مطلب را هر قسم جواب بدهم قلبم آرام نمیگیرد بجهت اینکه معلوم میشود جنابعالی بدرجه در مذهب و دین اثنی‌عشری شبهه دارید که اطلاع ما زنانرا منافی قبول دین و مذهب میدانید و این علامت سستی عقیده جنابعالی بمذهب حقهٔ اثنی‌عشریه است .

و چه قدر فرق است مابین عقیدهٔ سست و عقیدهٔ فرنکی‌مآبی که میگویند تمام دول فرنگ قوانین مذهب ما را برای خود قانون قرار داده‌اند و اگر قانون اسلام نمی‌بود ابدأ ترتیب آنها باین صحت و آراستگی نمیشد و در روزنامه‌ها میخوانیم که بعضی از آنها طلاق و طهارت به آب و ختان و امثال آنرا که از آداب و سنن نبوی باشند هم پذیرفته و خواص آن و مفاسد خلاف آن را فهمیدند پس چقدر مناسب است که اشخاص سست‌اعتقاد بجهت استحکام عقاید مذهبی خود مدتی با اهل علم فرنگیان و یا فرنکی‌مآبان محشور شوند و از علوم آنها یاد گیرند و بهتر از این خدا و پیغمبر و ائمه را بشناسند .

و با وجود وضوح این مطلب این حقیره چون مستبد نیستم عرض میکنم شاید مطلبی را شما میدانید که من ندانم و این عرایض واضح جواب داشته‌باشند .

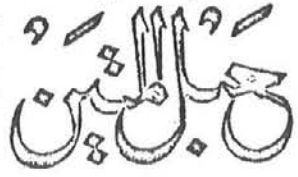
پس جنابعالی بقانون تدین لازم است که صریحاً و واضحاً مقصود خودتانرا اگر سوای این احتمالات مذکوره است بیان فرمائید و اگر همین شقوقیست که حقیره احتمال داده‌ام جوابرا در جزو لوايح

خودتان مرقوم دارید والا برادران و خواهران دینی و وطنی من بدانند که بحمد الله این حقیره درست فهمیده‌ام و کلام را جنابعالی بی‌تأمل مرقوم فرموده‌اید . (امضاء محفوظ)

مدیر کل

جلال‌الدین الصبغی مؤیدالاسلام  
صاحب امتیاز روزنامه عطش  
و یومیة (جلالین)  
طهران خیابان لاله وار  
دبیر مدیر میرزا سید حسن کهنی  
دبیر اعلیٰ آقا شیخ پسی کهنی  
میرزا روز علی جبه همه روز  
طبع و توزیع بند

یومیة



۱۳۱۱

طهران

قیمت اشتراك ما بیا

طهران ۲۰۰ فران  
سایر بلاد داخله ۳۰۰ فران  
روسیه و هند ۴۰۰ فران  
سایر بلاد خارجه ۳۰۰ فران  
(قیمت پست اضافه)  
در طهران سه ماهی  
سایر بلاد ایران یکسایه  
قیمت اعلان سالی  
دو فران است

کلیه روزنامه یومیة طی آن روز سوسی اخباری تجاری علمی ادبی مدنی و ...  
بازمانده قبول و غیرتشریح اخبار آزاد است

پنجشنبه ۱۹ شهریور ۱۳۰۵ هجری قمری و ۱۱ شهریور ۱۳۰۵ میلادی  
۱۹۰۷ میلادی

بیتیرت ترین ناس

بیتیرت ترین مردم کسی است که نفوس خود را  
حفظ نکند زن و دختر خود را توجیه نکند، نه با سر  
گردان و حیران بدون خبری و دست بازگردان و از اطرف  
هر چه بیند که بفرجی بیوید و معزنی بیستی سر  
ناید در هزار خانها و فاحشه خانها و امثال آنها بیاید و  
بریزد و از اهل و عیلت سرش نظر نماید ... بدبختترین  
و مظلومترین نعل عالم زنی ایران است مخصوص سائیکی  
شهرهای بزرگ و لاهی زنی طهران که در راهی خانه  
و نجات بروی تنها است که مملوئی دارد که در  
پناه آنها قوت کایست بدست آورد و تکسب و عشق  
دارند تا در تفصیل رونق یابد خود چشم آنها بدست مردان  
است که شایه آن و حتی بر اینان تملک کند هر قسم  
تعمیر را تحمل میشود و انبوه مردان باطن بر اسی  
را بیجان و دل خیزد و هزار جورده فریفتی آنها را  
الطاف میکند که بکجری خرابی آنها بدعت با مصلح  
چند خدا ایدمیل بنوهر ائمان است ولی بی اسماها  
گذاختن آنها را جزه متفرق حجاب میکنند و نفوس خود  
نیستارند و فرموده رحمت آنها بر نیسند در هر طم  
مندی دبول خرچ کن خود را تم بدعت جز در طم  
زنها که هر نوع سستی را بشما وارد آورده شرب و  
عنبر را از همه وجود آنها بر سر کرده و آلت خدمت تصور  
نموده بد آغوش از حقوق انبیت را نام آن نیشترید - این  
ضمین چندر فرکتی خانه رتت برده و زحمت کایسته  
ولایت رسالت هوهروا فراهم میکند تا کار چند عیبی  
فریفته اوزمان کند و دیگر مردان توانی ۴ روز

کرگشت و دست نشاندگان و بزرگان و کجی کرده بپیرد  
اگر آنگه دوقی فرار فیلد هزاران حوس سرسختن  
فاحشه گز هفتاد و هشتاد هفت کرده بگر نامدی زویا  
و دتیری و عشا افتاده آن بدعت قدسی را فراموش  
بیتیرت -  
سایر توفیق هوهروا بدعت است باز آنگه آسبشی  
دارد بی بی دنیا قوت کایستی آنها بدعت در چه بدعت  
است تا که توهش و آنگه آن بیوزمانت زده را چندین  
طاف بزرگ و کجی گریه و کفایت آن و کجی گریه  
حک این بیوزمانت رو کجی آرد و بیاید که برده حسن و چند  
و فده جوانی بر رسیده اطفال صغر عمر را بر نوشته  
کرده و بیاید از هزار طرف مسعود اگر دوست بدعت  
و کفین بود فلک کتم و در حجاب عزیزشان که شسیر و  
سر گردانند تامل نماید حکم فطری خواهم کرد که هیچ  
طامه دو سینه تر از دنیا نیست و اعانت و همراهی آنها  
از هر عمل خیری توفیق زیاد تر است  
زنی بیوه نفوس مستند حظ و رحمت انبیر بر مرد  
ملک لازم و واجب است آنچه هر ملکی که بدعت نفوس  
خود را منظور نموده باشد آن ملک را بیعت و بست  
طهرت و تاجیب و بیعت باید خواهد و ملک حکم بشر  
باید عمده هیرت املائی حکم میکند که مردان جوانان  
خود را سیر بدعت زیسته و تا آخرین لغزش لغزش خود  
را درخته نفوس طرا بدست فتن گزینند و همین  
خود گمراه بر برده آذوقه و کولان خود را  
بزان بصد  
بیتیرت نجیب دارم که چرا جنی ایرانی بشهرت  
همه جیر خود فراموش کرده هیرت و رحمت آزاد است

حبل المتین

شماره ۱۲۳  
۲۳ سپتامبر ۱۹۰۷

مکتوب یکی از خواتین

خدمت جناب مستطاب مدیر محترم روزنامه مقدس حبل المتین  
استدعای عاجزانه این کمینه آنست که این لایحه ناقابل من جگر سوخته  
را در روزنامه درج فرمائید . الهی اختر از گردش بماند چرخ گردون  
واژگون بشود فلک ویران گردد . این چه اوضاعی است و این چه محشر  
است ای برادران با غیرت و ای شهدای راه مشروطه ای جوانان غیور و  
ای نازنین دامادان ای شهدای بی غسل و کفن و ای اطفال یتیم پدر مرده  
نمیدانم بچه بدبختی شما گریه کنم و یا بمظلومی پدرتان ندبه نمایم جان  
ناقابل کمینه فدای آن خاکی که شما قطعه قطعه برادران با غیرت را  
درببر گرفته و امحمدا و واشریعتا حالیه حیوانات دریا و صحرا هم باین  
درجه بی صاحب نیستند فریاد از بی کسی داد از مظلومی حس ملیت چه  
شده غیرت جوانمردی کجا رفته ای اشخاصیکه اسم خودتانرا مرد  
گذاشته چه طور شد عصیبت شماها درنگ تا کی تحمل تا چند برادران

ما را تمام کشتند خواهران ما را اسیر کردند نوبت من و تو هم خواهد رسید ایکاش من فلک زده زودتر میمردم چنین روزی را نمیدیدم و نمیشنیدم تمام جنوب آذربایجان را بکنانه مطالبه حقوق خود مانند گوسفند قربانی ریزریز میکنند و ما مردم در خانه خود در کمال راحتی و آسودگی بسر بریم.

ای زنان ایران و ای همشیره‌های من میخوام خواهش کنم که شما همتی کرده مددی باهالی درمانده بی‌پناه ارومیه و خوی و ماکو بدهید ملاحظه میکنم خطا است از دست شماها چیزی برنمیاید ولی این قدر ممکن است استدعا کرده عرض میکنم ز امشب مردان خودتان را بخانه راه ندهید عرض کنید غیرت شماها چه شده تا آن همشیره‌های بی‌شوهر و اطفال شیرخوار بی‌پدر را آسوده نکنید بخانه راه نخواهیم داد بخون ناحق ریخته همان شهدای وطن قسم است در این دو سه روز بقدری نالیده و گریه کردم که حالیه حالت تحریر ندارم شاید انشاءالله تا تلگراف جگرخراش ثانوی دیگر عمر باقی نباشد خدایم مرگ دهد که دیگر تحمل ندارم.

(امضاء خانم قزوینی ق ض)

## حبل المتین

شماره ۱۵۸

۱۱ نوامبر ۱۹۰۷

(رسم افتتاح مدرسه مظفری ایرانیان بیادگار شاهنشاه کبیر انار الله برهانه در عشق آباد)

۲۵ ماه شعبان روز جمعه از ساعت ۹ مراسم افتتاح مدرسه مظفری ایرانیان در عشق آباد بریاست دبیرالممالک و حضور حکمران ماوراء بحرخرز با تمام رجال و صاحب منصبان دولت روس و اعزه ارامنه و نخبه یهودیان و تمامی مسلمانان ایرانی و جمعی از برادران قفقازی و خبوه و بخارائی و داغستانی باشکوهی شایان بعمل آمد درین روز فیروز اعضای انجمن خیریه را دبیرالممالک بحضور فرمانفرمای کل ماوراء بحر خزر یکان یکان معرفی فرمودند و بعد در حضور ایشان نخست قاضی عشق آباد نطقی بزبان ترکی بیان نمود و جناب کارپرداز نیز بزبان روسی خطابه مختصری داده و بندگان فرمان فرمای اخسال هم در جواب با عبارتی مختصر همراهی صریح و کمک خالص خود را در اجراء اعمال خیریه بایرانبیان وعده فرمودند در مجلس پذیرائی از آسیائی‌ها اول قاضی

و بعد دبیرالممالک نثرا نطقی و نکارنده نظما قصیده و حاجی اسدالله بفارسی و میرزا بشیر معلم مدرسه قفقازیه بترکی خطابه بیان فرمودند و مجلس در ساعت ۱۲ روز مزبور بخیر و خوشی اختتام پذیرفت .

چیزی که در اینمورد شایسته تحسین است عریضه اینکه خانمهای مسلمان ایرانی با دویست و سی منات وجه اعانه محض همراهی بمردان و تربیت جگرگوشه گان و اعانت بمدرسه مبارکه مظفری یوم قبل از جشن تدارک نموده بودند امروز در حضور عموم ارائه یافت این مجلس مبارک در دولتخانه حاجی آقا حسن اوف تاجر مرندی باقدام خانم محترم ایشان برپا شده بود و جمعی از خواتین غیور در آنجا مهمان بودند و متعلقه محترمه حاجی اسدالله نطقی مؤثر خوانده و محترمه های مجلله دیگر هرکدامی اعانه داده بودند الحق مؤثر است که خواهران معظمه ما را امروز بر حال ما مردان سوخته و اندوخته های خود را باکمال فتوت تقدیم میدارند با وجود اینکه ما مردها ما بی انصافها ما بیرحمها ما ستمکارها تاکنون در حقوق بشریت و انسانیت در حقوق تربیت و تعلیم در حق این یک حزب مظلوم هم نوع خود در حق این اسراء ستمکش هیچ ملاحظه نموده و هیچوقت مراعاتی نکرده ایم ولی این جنس لطیف بشر و این علت عمده بقاء نسل انسان این حزب ابروی خانواده این طائفه نگاهدار شرف دودمان با وجود آنهمه صدمه و سختی و این همه بی توجهی و بی اعتنائی که در تربیت خود از ما مردها دیده اند کریمانه گذشته و رحیمانه اغماض نموده و عقیفانه نشسته و

معصومانه صبر و شکیبائی را پیشه کرده اند .

ای مسلمانهای غیور ای مسلمانهای با انصاف ای مردان دانشمند آیا هنوز وقت آن نرسیده که حسب الامر حکم مطاع اشرف مخلوقات و اظهر موجودات و اعظم رسل و عقل کل که فرموده طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمه در تربیت بنات چون بنین اقدامی نمائیم .

دردا که در دیار شما درد یار نیست

جائیکه درد یار نباشد دیار نیست

(امضا محمد اسماعیل عطاالله اوف مازندرانی)

## حبل المتین

شماره ۲۱۴

۲۶ ژانویه ۱۹۰۸

عریضة خواتین سنکلیج بعموم

بعرض خاکپای سران ملة و پیش‌تازان میدان حمیه و همه  
میرسانیم پس از سلامه و استقلال حال استقبال عموم ایرانیان که برادران  
وطنی ما میباشند از آنجائیکه برخی از جهال این مجله بگفته چند نفر  
اشرار اغفال شدند و جامهای ما را که تار و پودش بدست تقوی بافته  
و رشته و خیاط عصمة و عفة بریده و دوخته بود بلوث حرکات منحوسه  
خود ملوث نمودند ما زنهای سنکلیج بر خلاف آن نامردهای پست فطرت  
برای جانفشانی در راه ملک و ملة و استحکام مبنای مشروطیه مردانه  
حاضریم چشم بر حکم و گوش بر فرمان و البته معلوم است زنهای این  
شهر بلکه عموم زنهای این مملکت با دردهای ما دمساز و با ناله‌ایمان  
هم‌آواز شده با نهایت عجز و ادب عرض میکنیم ای وکلا ای وزرا  
مملکت ما از دست رفت خواهران و برادران ما پایمال شدند چرا بداد  
فرمانفرما نمیرسید مگر ناله‌های جانسوز او را نمیشنوید مگر حرکات





وحشیانه عشایر و تحریکات و اقدامات عثمانی را حس نمیکنید مگر شما برای اصلاح این مفساد و کیل و وزیر نشده‌اید پس مرخص کنید که ما فکری بحال آن بیچارگان نمائیم بلکه برویم و جان خود را نثار سم مرکبهای آن برادرانیکه در آن معرکه برای حفظ حدود و ثغور مملکت و حفظ ناموس ملت حاضر شده‌اند بنمائیم و بگوئیم ای مردان بکوشید تا جامه صنیع حضرت نپوشید از صمیم قلب جانهای ناقابل خود را نسبت به آن وطن خواهان تقدیم نمائیم که با عزمی راسخ در آن سرزمین حاضر شده و از جان شیرین خود گذشته‌اند باقی ایام استقلال ایران و سلامت ایرانیان مستدام بماناد.

## لوايح شيخ فضل الله نوري\*

. . . و ديگر روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها پيدا شد اكثرأ مشتمل بر سب علما اعلام و طعن در احكام اسلام و اينكه بايد در اين شريعت تصرفات كرد و فروعى را از آن تغيير داده تبديل باحسن و انسب نمود و آن قوانينى كه بمقتضاي يکهزار و سيصد سال پيش قرار داده شده است بايد همه را با اوضاع و احوال و مقتضيات امروز مطابق ساخت. از قبيل اباحه مسكرات و اشاعه فاحشه‌خانه‌ها و افتتاح مدارس تربيت نسوان و دبستان دوشيزگان و صرف وجوه روضه خوانى و وجوه زيارت مشاهد مقدسه در ايجاد كارخانه‌جات و در تسويه طرق و شوارع و در احداث راهها آهن و در استجلاب صنايع فرنك و از قبيل استهزاء مسلمانها در حواله دادن بشمشير حضرت ابوالفضل و يا بسر پل صراط و اينكه افكار و گفتار رسول مختار صلى الله عليه وآله و سلم العياذ بالله از روى بخار خوراكهاى اعراب بوده است مثل شير شتر و گوشت سوسمار و اينكه امروز در فرنكستان فيلسوفها هستند خيلى از انبياء و مرسلين آگاه‌تر و داناتر و بزرگتر و نستجير بالله حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالى فرجه را امام موهوم خواندن و اوراق قرآن مجيد را در

\* مأخذ لوايح آقا شيخ فضل الله نوري، به كوشش هما رضوانى، نشر تاريخ ايران، تاستان

مقواهای ادوات قمار بکار بردن و صفحات مشتمل بر اسم جلاله و آیات سماویّه را در صحن مجلس شوری دریدن و پاشیدن و نگارش اینکه مردم بی تربیت ایران سالی بیست کرور تومان میبرند و قدری آب میآورند که زمزم است و قدری خاک که تربت است و اینکه اگر این مردم وحشی و بربری نبودند اینهمه گوسفند و گاو و شتر در عید قربان نمیکشتند و قیمت آن را صرف پُل سازی و راه پردازی میکردند و اینکه تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده ذمی و مسلم خونشان متکافو باشد و با همدیگر درآمیزند و بیکدیگر زن بدهند و زن بگیرند (زنده باد مساوات) و دیگر ظهور هرج و مرج در اطراف ممالک محروسه و سلب امنیت و خلاف نظم و شیوع خونریزی و تاخت و تاز و آثار فتن و مفاسد در هر صنع و هر ناحیه و رواج رقابت و خصومت و معادات در میان اهالی شهرهای بزرگ خصوصاً حوادث و سوانحی که در صفحه آذربایجان و سرحدات آن اتفاق افتاده و کشتارها که در کرمانشهان و فارس و حدود نهند و غیرها واقع شده است و دیگر تجری طبقات مردم در فسق و فجور و منکرات میفرمایند چون ما و شماها همگی در طهران هستیم فقط طهران را از شما می پرسیم آیا از وقتی که اسم آزادی در این شهر شایع شده است سستی عقاید اهالی و درجه هرزگیها و بیباکیها از کجا بکجا رسیده است. هیچوقت شنیده بودید که یهودی با بچه مسلمان لواط کرده باشد؟ از گذر لوطی صالح پرسید؟ و هیچوقت دیده بودید که یهودی علی الروس دختر مسلمان را کشیده باشد؟ امسال همگی دیدید یا مستحضر شدید. ذاکرین و وعاظ میگویند که امسال مجالس روضه خوانی و تکایای عزاداری و اهتمام مردم در این عبادت که از شعائر بزرگ شیعه خانه است نزدیک نصف بتعطیل گذشت و متروک شد، آیا هیچ انتظار چنین نتیجه را داشتید؟ و

هیچ شنیده بودید تا این تاریخ که یک آدمی در دنیا گفته و یا نوشته و پراکنده کرده باشد که الویت خدا مشروطه است و لقد قالوا کلمه الکفر؟ و هیچ شنیده بودید در این یکهزار و سیصد و چند سالی که از عمر اسلام ایدالله انصاره گذشته است صورت یکی از مجدّین دین را که در عداد کلینی و علم الهدی و محقق و شهیدین شمرده شود بشکل حیوانی بارکش کشیده و تشهیر کرده باشند؟

. . . آیا مجلس امر بمعروف و نهی از منکر است یا مجلس نهی از معروف و امر به منکر است؟ آیا بواسطه نشر دادن مزدکیان عصر کلمه آزادی را در این مملکت تجریات و تهتکات مردم تا چه اندازه افزوده است و فنون فحشاً و فسوق و فجور تا کجا شایع شده؟ آیا زنها لباس مردانه نمیپوشند و بکوچه و بازارها نمیافتند؟ آیا در خرابات شب جشن چقدر از این بی ناموسی نوظهور مشاهده شد و شرب الیهود فاش فاحش بنظرها رسید؟ آیا فرق فاسده مفسده بر لفظ امر بمعروف و سایر عناوین شریعتی سخریه نمیکنند و آشکارا بر نوامیس الهیه استحفاف نمیآورند و بی محابا فانديک و گالیله و نیوتن و کپلر و هوگو و رسو را العیاذ بالله از علماء امت و انبیاء بنی اسرائیل افضل نمیشمارند، و اهل ذمه را بر مطالبه مساوات با مسلمین تشجیع نمی نمایند و در مکاتب اطفال ما همکیشهای خویش را مستخدم نمیسازند و بتبديل فطرت و تلویث تهیجت نونهالان ما نمیپردازند؟

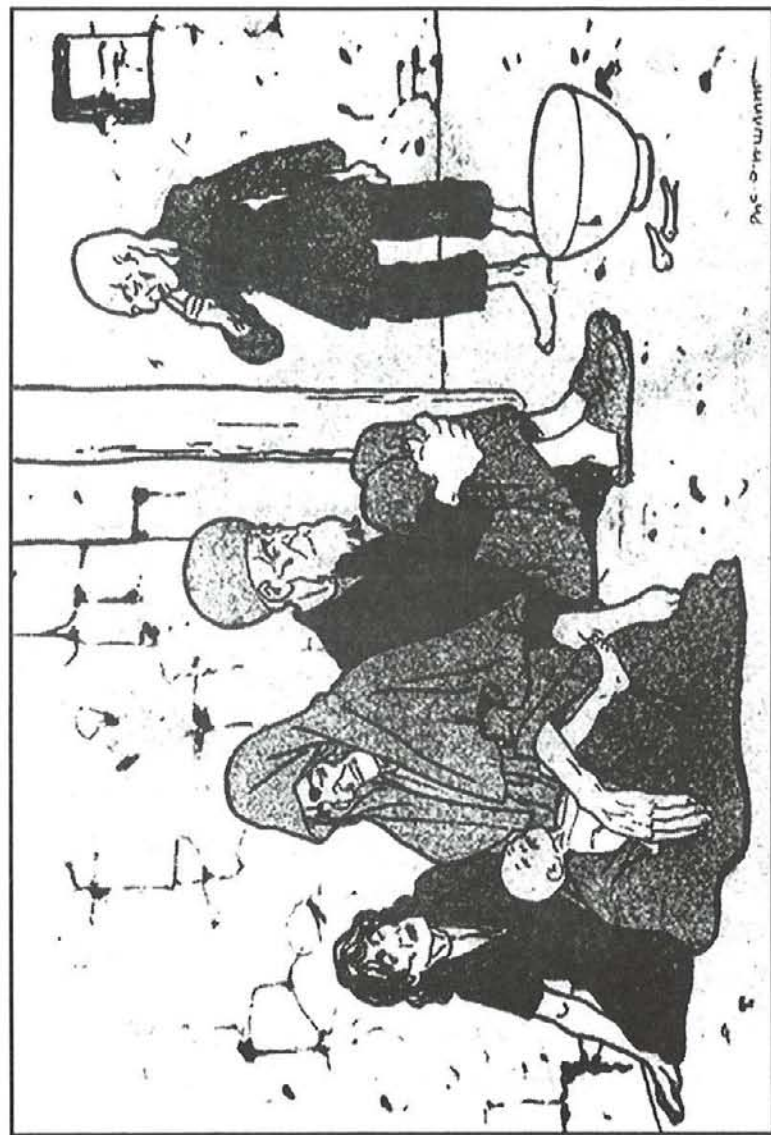
## اطلاع

تهران، ۵ دیماه ۱۳۲۴، ۲۱ دسامبر ۱۹۰۶

شماره ۱۷ سال بیست و نهم ص ۴-۳

## زن انگلیسی

در این دو قرن جدید اخیر زنان انگلیسی بسبب تربیت بدینه و آداب جدید مدینه از حیث جسم و جدّ و عقل و ادب تغییر کلی یافته‌اند. مستر (الدن) در مجله لندن (Oblion) مقاله نگاشته در آن میگوید که زن انگلیسی امروز نسبت به زنان قبل قامتش بلندتر و پی و عضلش قوی‌تر و حرکتش خفیف‌تر و سریعتر ولی عقلش ضعیف‌تر و ادبش کمتر است. و سبب این ضعف عقل و ادب همانا جدّ و جهد و ابرام نسوان این عصر در نگارش روایات، حکایات فاسده است. و بعقیده وی زن محال است که اشتغال باین روایات فاسده جوید و برخلاف اصلیه خودیش از صافی و سادگی قلب و پاکی دامن و پاکیزگی نفس باقی بماند. زنان انگلیس در نگارش و تألیف روایات اراجیف چنان مشتاق و بی‌قرار و حریص و بی‌اختیارند که مایه عجب است حتی در میانه دختران انگلیسی که در مدارس تحصیل کرده و دانش و هنری اندوخته یا علمی در خارج آموخته‌اند یک تن دیده نمیشود که به تألیف



رمان و روایات نپردازد یا خود را ساخته مهبای تألیف نسازد .

نویسنده مشارالیه مبالغه در تقبیح و نکوهش عادت نسوان نموده تا اینکه میگوید آنها ترک این عادت را نخواهند کرد و دل از این کار نخواهند کشید مگر وقتی که امر حکومت و دولت در منع دختران از تعلم صادر شود تا اینکه زن بسادگی طبیعی خود برگردد .

این سخن بر ادبای انگلیس گران آمده و یکی از ایشان بر نگارنده رو نموده و گفته است: زن از عهد آدم تا امروز به همین خلقت و حالت بوده و تا ابد نیز بهمین طور باقی خواهد بود . همانا جنس نسوان را طبقه زنان پرده دریده ضربالمثل زشت و بدنام کرده اند که بواسطه حسن و جمالشان بعضی از اغنیا و اشراف از ورثه و اخلاف متمولین را که هیچ شغل و کاری جز عیش و خوش گذرانی و درک لذایذ نفسانی ندارند مفتون خویش ساخته و بدام هوا انداخته تا بحیاله نکاح و بیوت شرافت بتپان ایشان در آمده و مختلط با فامیلهای جلیل و خانواده های شریف گشته و تخم فساد در آن خانمانها کاشته اند . پس این زنانند که باید آنها را چون عضو فاسد از جسم مجتمع انسان برکنند و از جمع نسوان بیکسو افکنند که بزرگان این فرموده اند .

(ایاکم و خطرء الدمن)

یا

خطرالدمن ؟

## طوس

شهر مشهد ، سال اول شماره ۲۹

۲ ربیع الاول ۱۳۲۸ ، ۱۴ مارس ۱۹۱۰

«تقدیم زنانه یا همت مردانه»

از امناء و علماء و روساء افراد ملت اسلام و ایران و از تمام برادران وطن استدعای عاجزانه مینماید این وجه قلیل و ران ملخ را از این مور بی مقدار قبول فرموده چنانکه همه میدانند ما دردهای بیدرمان داریم . اگرچه بیدرمان نیست . درمان وطن مقدس و دوی معشوق ایرانیان همت است و اتحاد .

لذا این کمینه بحیثیت افرادی خود مختصر تقدیم عرصه ساحت مقدس وطن عزیز میدارد . اگرچه هیچ مقداری ندارد خیلی میل داشتم که به هرکس از ابنای وطن مقدس کتیزک مسلمه لازم شود کمینه را به هر ارزش که باشد خریداری نموده و آنوجه را صرف امروز وطن بفرمائید .

زیاده جسارت را روا نداشتیم . جراید داخله آنچه نوشته و مینویسد کفایت است . (خادمه وطن طبیبه مشهدی حسین بلورفروش

تبریزی)

صورت تقدیمی مخدره مزبور: شماره ۱ روج، اشرفی ۶ عدد، لیره

انگلیسی ۲ عدد.

## شفق

سال ۲ شماره ۳۹

تهران - ۱۵ ذی الحجه ۱۳۲۹

زمان اولتیماتم روس

تلگرافات به تهران

بعموم نسوان محترمه ایالات و ولایات از طرف هیئت اجتماعیون  
نسوان طهران اعلام میشود در موقع باریک که تمام خونهای ایرانی بجوش  
و اهالی وطن پرست بخروش آمده ما نسوان را لازم است که در راه  
استقلال وطن عزیز و حفظ نوامیس از جان و مال گذشته و سلب راحتی  
و آسایش از خود بنمائیم. و شب و روز در همراهی با هم وطنان خود و  
وطن عزیز که اینک بدست اجانب است بکوشیم. لهذا از خواهران و  
مادران خود خواهانیم که با ما نسوان فلک زده طهران هم آواز شده مردانه  
از جان و مال کمک نمایند اگر خدای نخواستہ دشمن به ما غلبه کند  
عصمت و ناموس ما در دست سالداتهای (soldiers) روس خواهد افتاد و  
در این صورت زندگی بر ما حرام.

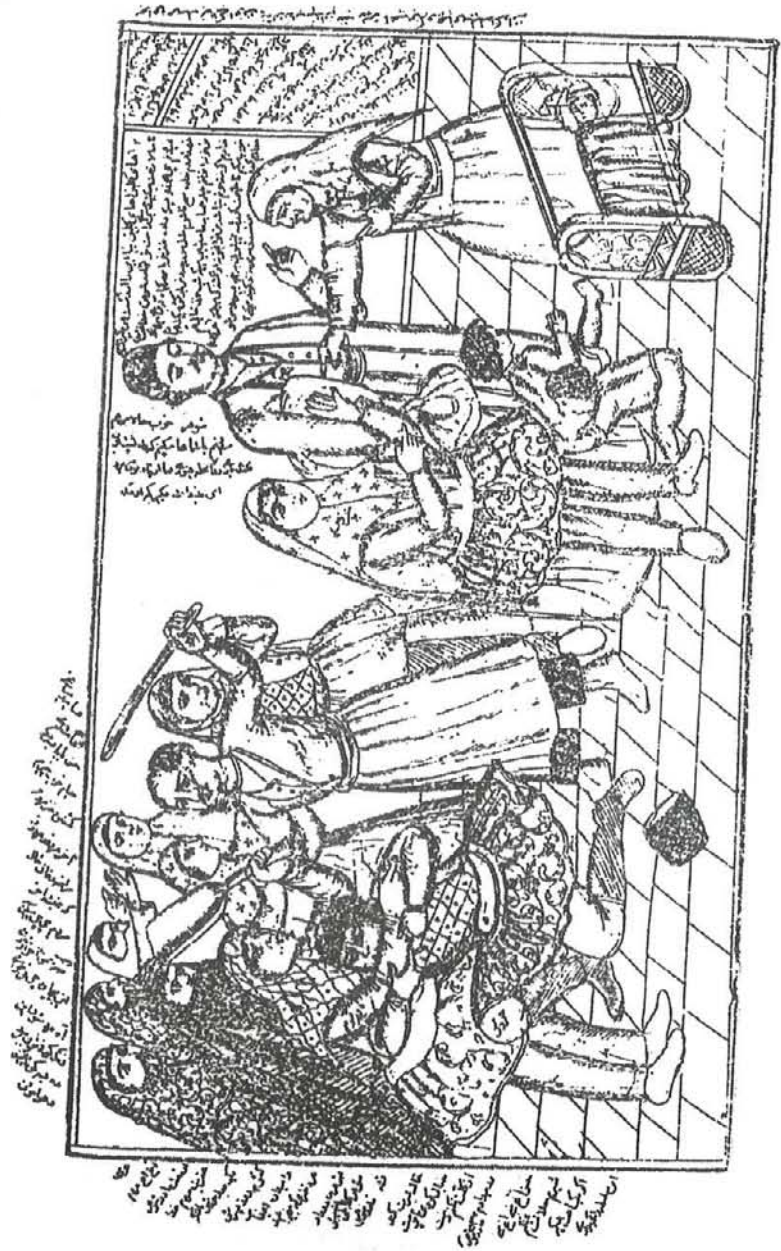
# طوس

سال اول - شماره ۳۴

۷ آوریل ۱۹۱۰

قانون اداره محترم تذکره ماده دهم  
 ماده دهم: بهر یک نفر تذکره بعلائم و اوصاف و اشکال مخصوصه او  
 داده نخواهد شد - نسوان شوهردار و درستکار مسلمه که به ضمانت  
 شوهران و کسان امین و محرم خودشان به زیارت و یا به دیدن اقوام  
 خودشان به خارج میروند تذکره لازم نخواهند داشت. در همان تذکره که  
 به مرد و محرم همراه آئین داده میشود قید خواهد شد.

ذیقعه ۱۳۱۸



شکوفه، سال اول، شماره ۶، ۱۳۳۱

پنجشنبه ۱۱ شعبان ۱۳۳۳ (امن مجیب للعصر اذ احطاه)

مطابق ۲۴ ژوئن

محل اداره جلالاً حیاط

اداره روزنامه شوری

مدیر و صاحب امتیاز

اشرف الدین الحسینی

عنوان تکرانی

نسیم شمال

نام مکاتیب بنوان

مدیر خواهد بود

# شمال نسیم

(خوش خبر باش ای نسیم شمال که بما میرسد زمان وصال)

شرایط اشتراك

طهران یکساله ۱۰هه قران

سایر ولایات ۱۸ قران

قیمت نك نمره ۳ شاهی

بند از ارسال سه نمره

وجه اشتراك دریافت

شواهد شد

## نسیم شمال

شماره ۷، ۱۳۳۳

### یک سئوال

آقای نسیم شمال - با وجودیکه در انجیل امر با احترام زنها نشده در فرنگستان جماعت نسوان چه قدر محترم میباشند خصوصاً آنهایی که بچه داشته باشند - حتی در همین روسیه بدخترهای خورد سال آشنا سلام میدهند و دست میدهند و زنها را بر خودشان مقدم میدارند!! آیا میخواهیم بدانیم در قرآن خداوند عالم از احترام نسوان هیچ اسمی برده یا خیر.

### یک جواب

بلی خداوند عالم در قرآن مجید آیات معدوده درین باب نازل فرموده در سوره مبارکه (نسا) و سوره های دیگر اما در باب مقدم داشتن نسوان در سوره مبارکه (بقره) صریح میفرماید (قدمو لانفسکم و اتقو الله الذی انکم ملاقوه و بشرالمومنین) یعنی مقدم بدارید زنها را بر نفس خودتان و پرهیزید از خدائیکه شما او را ملاقات خواهید نمود و

### یک سئوال

آقای نسیم شمال - باوجودیکه در (انجیل) امر با احترام زنها نفعه در فرنگستان جماعت نسوان چه قدر محترم میباشند خصوصاً آنهایی که بچه داشته باشند - حتی در همین روسیه بدخترهای خورد سال آشنا سلام میدهند و دست میدهند و زنها را بر خودشان مقدم میدارند!! آیا میخواهیم بدانیم در قرآن خداوند عالم از احترام نسوان هیچ اسمی برده یا خیر.

### یک جواب

بلی خداوند عالم در قرآن مجید آیات معدوده درین باب نازل فرموده در سوره مبارکه (نسا) و سوره های دیگر اما در باب مقدم داشتن نسوان در سوره مبارکه (بقره) صریح میفرماید (قدمو لانفسکم و اتقو الله الذی انکم ملاقوه و بشرالمومنین) یعنی مقدم بدارید زنها را بر نفس خودتان و پرهیزید از خدائیکه شما او را ملاقات خواهید نمود و بشرارت دهید مؤمنین را - ولی این تقدیم در صورتی است که نسا و مؤمنان عقیقه و محبتیات باشند و از عفت و حجاب غافل نشوند و از اذن شوهران اقدام نکند (مسجدالمرآة ص ۷)

### (عقیده)

باز شده وقت سخن پروری

جعفریم جعفریم جعفری

اشهد بانه السلی التلییم درخط اسلام منم مستقیم

شاهدحکام ورفات نسیم هستازآلایینتیمت بری

جعفریم جعفریم جعفری

منصباسلام بود دین من حکموعالیاست قوانینمن  
شاهدمن درج مشابهین من نمره ۲ نمره همه دعوتگری

جعفریم جعفریم جعفری

هست چهل سال تمام میزنم با تلم صدق و تم میزنم

در ره اسلام قدم میزنم و غیران رسنظم مشغری

جعفریم جعفریم جعفری

رهبر ما مع محمد بود احمد محمود و محمد بود

برمه آفاق سرآمد بود کیت جز اولایق پندبیری

جعفریم جعفریم جعفری

مشعل نورانی عرفان منم تابع حق حافظ قرآن منم

تازیرسان کینه سلان منم هست بدستم علم جیدری

جعفریم جعفریم جعفری

م پدرانم علما بوده اند از شهدا و سدا پودماند

نشر احکام خدا بوده اند شیره آفاق بدین پروری

جعفریم جعفریم جعفری

مادرم از مهر (علی) شیرداد بر دهنم نام (محمد) نهاد

کدو در آن زحمت مادر زیاد به از آن سرحت مادری

جعفریم جعفریم جعفری

شمر بنوحید خدا گفته ام منتبت آل عبا گفته ام

سرتیه بر شهدا گفته ام کیم از جودی و از جوهری

جعفریم جعفریم جعفری

در سدد یاور سرانی نیم طالب الفاظ هوایی نیم

بای و شیبی و باهی نیم شیوقمن سست من شاعری

جعفریم جعفریم جعفری

من بترقی وطن طالبم برمه از لطف خدا قالبم

نسل علی بن ابیطالبم برمه دارم مفت برتری

جعفریم جعفریم جعفری

(اشرف الدین)

بشارت دهید مؤمنین را . ولی این تقدیم در صورتی است که نساء و مؤمنات عقیقه و محتجبات باشند و از عفت و حجاب غافل نشوند و بی اذن شوهران اقدام بکاری نکنند که (مسجد المرثه بیته) [مسجد زن

خانه اوست]

پروین شکیبا

## توجه و اشاره

### شاعران و نویسندگان دوران مشروطه

### به مسائل مربوط به زن

در سردر کاروانسرای

تصویر زنی به گچ کشیدند

ارباب عمایم این خبر را

از مخبر صادقی شنیدند

گفتند که واشریعتا ، خلق

روی زن بی نقاب دیدند

آسیمه سر از درون مسجد

تا سردر آن سرا دویدند

ایمان و امان به سرعت برق

می رفت که مؤمنین رسیدند

این آب آورد آن یکی خاک

یک پیچه ز گل بر او بُردند

ناموس به باد رفته ای را



چون شرع نبی ازین خطر جَست

غفلت شده بود و خَلق وحشی

بی پیچه زن گشاده رو را

لبهای قشنگ و خوشگلش را

بالجمله تمام مردم شهر

درهای بهشت بسته می شد

می گشت قیامت آشکارا

با یک دوسه مُشت کل خریدند

رفتند و به خانه آرمیدند

چون شیر درنده می جهیدند

پاچین عفاف می دریدند

مانند نبات می مکیدند

در بحر گناه می تپیدند

مردم همه می جهنمیدند

یکباره به صور می دمیدند ...

از قطعه «تصویر زن» سروده ایرج میرزا (۱)

در پی جنبش مشروطه خواهی، مسأله‌ای که بیش از مسائل دیگر زنان مورد توجه آزادی خواهان قرار گرفت و در آثار منشور و منظوم نویسندگان و شاعران بازتاب یافت، مسأله حجاب بود؛ زیرا که حجاب نه تنها سد راه آزادی و پیشرفت و آموزش و پرورش زنان تلقی میشد، بلکه برخی از روشنفکران آن دوران، و نیز معدودی از اندیشمندان سالها پیش از دوران مشروطه، حجاب را موجب محرومیت زنان حتی از نعمت حیات مینداشتند. چنانکه میرزا فتحعلی آخوندزاده

نمایشنامه نویس قفقازی - (۱۲۹۸ - ۱۲۳۲ هجری قمری برابر با

۱۸۷۸ - ۱۸۱۲ میلادی) در نامه‌ای که به سال ۱۸۷۵ میلادی به سرتیپ

میرزا یوسف خان - نایب‌الوزاره تبریز - درباره کتاب یک کلمه نوشته، اشاره

کرده است که:

«... مساوات در حقوق، مگر مختص طایفه ذکور است؟

شریعت چه حق دارد که طایفه اناث را بواسطه آیه حجاب به

حیس ابدی انداخته، مادام‌العمر بدبخت میکند و از نعمت

حیات محروم میسازد...» (۲)

و نیز درباره بهره‌یابی از علم، در مقاله «مسائل مکتب و تدریس»

نوشته است:

«... منفعت علم در صورتی پدیدار است که کافه ناس،

مانند مردم پروس و مردم ینگی دنیا، اناث و ذکور، از علم،

بهره‌یاب باشند...» (۳)

در نمایشنامه‌های آخوندزاده هم، موقعیت زنان در خانواده و

جامعه از جنبه‌های مختلف، منعکس است که در این مجموعه جداگانه

مورد بحث قرار گرفته است. (۴)

اما درباره تعدد زوجات در عصر مورد بحث ما، کمتر از سایر

مطالب مربوط به زنان، سخن رفته است؛ گویا حتی مردان روشنفکر و

آزادیخواه و تجدّدطلب آن دوران هم، آن را حق طبیعی و مسلّم خود

میدانستند و حرمسرا داشتن خروس، بهترین شاهد مدّعی آنان بود.

در رمان تاریخی شمس و طغرا (۵) نوشته محمد باقر میرزا خسروی

(۶) (۱۲۳۸ - ۱۲۶۶ هجری قمری) که در سه جلد در سالهای پُر تب و

تاب انقلاب مشروطه بوجود آمد، چنین میخوانیم:

«... عجب آنکه شمس نیز با همه دلباختگی به طغرا، اینک

میبازد. راز عشق ماری در بستر بیماری گشوده‌ای فاش میشود و طغرا در کمال انساندوستی، ماری را به عقد ازدواج شوهر خود درمیآورد و به دست خویش آرایشش کرده بساط زفاف میچیند! بدین قرار، شمس که با طغرا پیمان بسته بود به او وفادار بماند و با دیگری همباین نشود، عهد خود را به سر نمیرد اما در عوض ماری و طغرا در نهایت دوستی و یگانگی با هم به سر میبرند.» (۷)

میبینیم که در این رمان نه تنها تعدد زوجات امری عادی و طبیعی به شمار میآید، بلکه رفتار زنی که خود، زن دیگری را به عقد ازدواج شوهرش درمیآورد و برایش بساط زفاف میکشرد، انسان دوستانه تلقی میشود! در این زمینه باز هم سخن خواهیم داشت.

در روزنامه ملانصرالدین که نخستین روزنامه فکاهی و طنزآمیز آذربایجان در سالهای آغازین قرن بیستم بود و به سردبیری جلیل محمد قلی‌زاده (۱۳۵۲ - ۱۲۸۹ ه. ق.) که تبار ایرانی داشت، انتشار می‌یافت، امور اجتماعی و سیاسی، و معایب و مفاسد کشورهای اسلامی از قبیل ایران، عثمانی، افغانستان، عربستان، و الجزایر با زبان ساده آمیخته به هزل، مورد انتقاد قرار میگرفت. جلیل محمد قلی‌زاده در داستانهای کوتاه و بلند خود نیز به مبارزه با جهل و تعصب میپرداخت و از ستمهای وارد بر زنان، سخن میگفت. مثلاً در داستان بلند «قریه داناباش» ستمی را که بر زنی به نام زینب می‌رود بازگو میکند. اما برخلاف نویسندگان ایرانی که بعدها وضع حقارت‌آمیز زنان، بویژه زنان فریب‌خورده را بدون در نظر گرفتن نظام اجتماعی، مطرح میکردند؛ او محرومیت‌های زنان را در ارتباط با نظام اجتماعی، توصیف میکرد. (۸)

یکی از همکاران قلی‌زاده در روزنامه ملانصرالدین، شاعر مشهور آذربایجان - میرزا علی اکبر صابر (۹) - (۱۳۲۹ - ۱۲۷۹ ه. ق.) بود که اشعار خود را با نام مستعار «هوپ‌هوپ» در این روزنامه منتشر میکرد. کتاب هوپ‌هوپ‌نامه که حاوی اشعار میرزا علی اکبر صابر است، از این نظر درخور اهمیت است که در آن اوضاع اجتماعی و سیاسی کشورهای اسلامی نامبرده، از جمله: مسائل مشترک زنان مسلمان آن جوامع (منجمله زنان ایرانی) در آن مورد انتقاد و خرده‌گیری قرار گرفته است. مطالبی که درباره زنان در هوپ‌هوپ‌نامه مطرح شده، عبارتند از: تعدد زوجات و صیغه، ازدواج دختر جوان با مرد پیر، وظایف زن در خانه، کشف حجاب، و آموزش دختران.

در زیر پاره‌هایی از ترجیع بند تحت عنوان «مصلحت» (۱۰)

نقل میشود:

.. حال که صفدر شده دل‌ال کار

دخترکی سزو سمن بر بیار

دوازده ساله تو دلبر بیار

زلف سیه، سینه چومرمر بیار

به مرمر سینه، غنودن بگیر

به گردن من، تو برو زن بگیر

نکه ندار عورت گفتار را

ولش بکن نکبت ادبار را

عقد بکن یک بت دلدار را

گیر در آغوش، تو آن یار را

تو نیز شهرت، چو تهمتن بگیر

به گردن من، تو برو زن بگیر...

قطعه شعر «نذار که آمد!» (۱۱) از زبان دختری است که او را

فریب داده به عقد مرد پیری در آورده اند:

خاندوستی، امان، نذار که آمد  
هست آفت جان، نذار که آمد  
وای وای! بخدا که این بشر نیست  
از شکل بشر در او اثر نیست  
والله، بخدا که این شوهر نیست

خوک است! امان، نذار که آمد  
هست آفت جان، نذار که آمد  
در عقد که شرم کردم آخر  
گفتید پسر است، گشت باور  
حالا دیدم که چیست شوهر ...

خاندوستی، امان، نذار که آمد  
هست آفت جان، نذار که آمد  
گوشت بدنم تکید از ترس  
خون از دل من چکید از ترس  
گپ گپ دل من تپید از ترس

وای مردم، امان، نذار که آمد  
هست آفت جان، نذار که آمد  
دارد به سرش کلاه گنده  
ابروش سفیده و بلند  
همسن پدر بزرگ بنده

غول است، امان، نذار که آمد  
هست آفت جان، نذار که آمد  
آب دهنش تنفر آور  
بوی بدنش ز گند بدتر  
وحشت کنم، اوست دیو منظر

ماری است کلان، نذار که آمد  
هست آفت جان، نذار که آمد

دیگر ترجیع بند «مارش پیران» (۱۲) از زبان یک پیرمرد

است:

پیرمردی سر دماغم، چاق و چله، شیر نر  
چار زن را من اداره میکنم با یکدگر

از عقیق، انکشتی زیبا در انگشتان کنم  
ریش خود را دائماً رنگ و خانبدان کنم  
گر زنی بینم به جایی، بنگرم، جولان کنم  
پیرمردم، تک نخوابم، تک نخوابم، مختصر

روزه میگیرم مرتب من، همی خوانم نماز  
دستمال از اشک، ترسازم که سوز و گداز  
حوریان خواهم به اوراد از خدای کارساز  
پیرمردم، تک نخوابم، تک نخوابم، مختصر

مؤمنی هستم، یه تن دارم عبائی و قبا  
در نظرها چون ملک من می شوم چهره نما  
می دزم دنبال یک بچه پسر من سالها  
پیرمردم، تک نخوابم، تک نخوابم، مختصر

بچه دهساله را هستم زجان، من خواستار  
بر سر و رویش کشم دست نوازش، آشکار  
روز و شب، ماشین خود را من بیندازم به کار  
پیرمردم، تک نخوابم، تک نخوابم، مختصر

دین زمن، ایمان زمن، خلد جنان هم خانام  
کینه توزم، دشمنم با عارفان، بیگانه ام  
یک خروسم، لیک تا پنجاه باشد لانه ام  
پیرمردم، تک نخوابم، تک نخوابم، مختصر

ایرج میرزا (۱۳) (۱۳۴۴ - ۱۲۹۱ ه. ق.) از جمله شاعرانی بود

که در پی انقلاب مشروطه گاهی به جدّ و گاهی به طنز در اشعار خود  
از رواج حجاب انتقاد می کرد و از زنان می خواست که برای رفع آن  
بکوشند (۱۴):

نقاب دارد و دل را به جلوه آب کند  
تعوذ بالله اگر جلوه بی نقاب کند  
فقیه شهر به رفع حجاب مایل نیست  
چرا که هر چه کند حيله، در حجاب کند  
چو نیست ظاهر قرآن به وفق خواهش او  
رود به باطن و تفسیر ناصواب کند

ازو دلیل نباید سؤال کرد که کرک  
 به هر دلیل که شد، بره را مُجاب کند ...  
 کجاست همت یک هیأتی ز پردگیان؟  
 که مردوار ز رخ پرده را جواب کند  
 نقاب بر رخ زن، سدّ باب معرفت است  
 کجاست دست حقیقت که فتح باب کند؟  
 بلی نقاب بُود کاین گروه مفتی را  
 به نصف مردم ما مالک الرقاب کند ...  
 زنان مکه همه بی نقاب میگردند  
 بگو بتازد و آن خانه را خراب کند ...  
 به اعتدال ازین پرده مان رهایی نیست  
 مگر مساعدتی دست انقلاب کند  
 ز هم بدرّد این ابرهای تیره شب  
 وثاق و کوچه پُر از ماه و آفتاب کند

اما چنانکه میبینیم شاعر و روشنفکر و آزادی خواه ما از زنان  
 میخواهد که مردانه عمل کنند و خود را از بند حجاب برهاند. گویی  
 در سرشت زن، همت و شهامتی وجود ندارد و تنها با وام گرفتن از  
 مردان و تشبّه جستن به آنان، میتواند در نجات خود بکوشد؛ و از سوی  
 دیگر رهایی یافتن ازین پرده را فقط به یاری انقلاب، امکان پذیر  
 میداند.

در مثنوی معروف «عارفنامه» (۱۵) هم، ایرج اشاره هایی به  
 حجاب و عدم ارتباط آن با عفت و عصمت زن دارد (۱۶):  
 خدایا تا کی این مردان به خوابند؟  
 زنان تا کی گرفتار حجابند؟  
 چرا در پرده باشد، طلعت یار؟  
 خدایا زین معما پرده بردار!  
 مگر زن در میان ما بشر نیست؟  
 مگر زن در تمیز خیر و شر نیست؟

تو پنداری که چادر ز آهن و روست؟  
 اگر زن شیوه زن شد، مانع اوست؟  
 چو زن خواهد که گیرد با تو پیوند  
 نه چادر مانعش گردد نه رویند  
 زنان را عصمت و عفت ضرورست  
 نه چادر لازم و نه چاقچورست  
 زن روسته را ادراک و هوش نیست  
 تأثر و رستوران، ناموس کُش نیست  
 اگر زن را بُود آهنگ هیزی  
 بُود یکسان تأثر و پای دیزی  
 پنشمد در شه انبار پشکل  
 چنان کاندر رواق برج ایفل

سپس برای اثبات مدّعی خود مبنی بر عدم رابطه چادر با  
 حفظ عفت، داستانی مفصل می سراید راجع به یک رابطه جنسی تصادفی  
 خود با زنی ناشناس و پای بند حجاب که تا پایان واقعه هم، شاعر  
 موفق به دیدن چهره او نمیشود. و سرانجام نتیجه میگیرد که (۱۷):  
 اگر زن را بیاموزند ناموس

زند بی پرده بر بام فلک، کوس  
 به مستوری اگر بی برده باشد  
 همان بهتر که خود بی پرده باشد ...  
 چو زن تعلیم دید و دانش آموخت  
 رواق جان به نور بینش افروخت،  
 به هیچ افسون ز عصمت برنگردد  
 به دریا گر بیفتد، تر نکردد  
 چو خور بر عالمی پرتو فشاند  
 ولی خود از تعرض دور ماند

بنابراین به نظر ایرج، آنچه زن را از گمراهی و بی عصمتی مصون  
 میدارد، دانش و آگاهی است نه حجاب. بعلاوه زن تعلیم دیده و دانش  
 آموخته، میتواند یار و یاور، و همراه و هم پیشه مرد باشد نه سربار او

در اقطار دگر، زن یار مردست

در این محنت سرا، سربار مردست

به هر جا زن بود هم پیشه با مرد

درینجا مرد باید جان کند فرد

ایرج در تأکید بر لزوم رفع حجاب زنان شهری، اشاره میکند به بی‌حجابی زنان چادرنشین و زنانی که در میان ایلات و عشایر به سر می‌برند و نیز زنانی که در روستاها همپای مردانشان به کشت و کار می‌پردازند و در قید حجاب نیستند (۱۹):

مگر نه در دهات و بین ایلات

همه رو باز باشند آن جمیلات؟

چرا بی‌عصمتی در کارشان نیست،

رواج عشوه در بازارشان نیست؟

زنان در شهرها چادر نشینند

ولی چادرنشینان غیر اینند

شاعر در جای دیگری از «عارفنامه»، خطاب به زن که چنین

پوششی را پذیرفته و بر این نابرابری، گردن نهاده است؛ مینویسد (۲۰):

به قربانت مگر سیری، پیازی؟

که توی بقیچه و چادر نمازی

تو مرآت جمال ذوالجلالی

چرا مانند شلغم در جوالی؟

سر و ته بسته چون در کوچه آبی

تو خانمجان نه، بادمجان مایی

بدان خوبی، درین چادر کریهی

به هر چیزی بجز انسان، شبیهی

کجا فرمود پیغمبر به قرآن؟

که باید زن شود غول بیابان

کدام است آن حدیث و آن خبر کو؟

که باید زن کند خود را چو لولو ...

تو، ای با مشگ و گل همسنگ و همرنگ

نمی‌کردد درین چادر، دلت تنگ؟

نه آخر غنچه در سیر تکامل،

شود از پرده بیرون تا شود گل؟

تو هم دستی بزن، این پرده بردار

کمال خود به عالم کن نمودار

تو هم این پرده از رخ دور میکن

در و دیوار را پُر نور میکن

فدای آن سر و آن سینه باز

که هم عصمت درو جمع است هم ناز

گویا ایرج هنگام سرودن این ابیات خطابی و عتابی، جو

مذهبی-اجتماعی آن دوران را بکلی به دست فراموشی سپرده و همه یا

دست کم، اکثریت زنان را در جامعه ایرانی آن روزگار، زنانی فرزانه و

آگاه پنداشته است؛ در حالی که در دوران مشروطه، تنها شمار اندکی از

زنان، تحت شرایطی نادر و اتفاقی - مثلاً داشتن پدری خردمند و آزاده -

توفیق کسب علم و هنر می‌افتند و به مرحله درک مسائلی که دست و پا

گیر زنان آن روزگار بود، میرسیدند. حتی سالها پس از جنبش

مشروطه، آنگاه که فرمان کشف حجاب صادر شد، بسیاری از زنان به

زور مجریان فرمان و با اکراه تمام، پرده از رخ برداشتند؛ و بودند زنانی

که در باقی مانده عمر خود جز برای حمام رفتن در تاریکی شب، پای

از خانه بیرون ننهاندند. البته نمی‌توان انکار کرد که در مواردی، دشواری

ترک عادت و مهمتر از آن، ترس از مجازات مردان خانواده و دیگر

عوامل موانعی بودند که بر سر راه برخی از زنان آن دوران قرار داشتند.

از میان تعداد انگشت‌شمار زنان فرهیخته‌ای که با توجه به

وضع ناگوار زن ایرانی در خانواده و جامعه، چاره را در پرداختن به

تعلیم و تربیت دختران، یافتند، دو تن را می‌یابیم که هنگام بازگشت ایرج به تهران، پس از اقامت پنج ساله‌اش در خراسان، نمایندگی زنان استقبال‌کننده را داشتند و برای سپاسگزاری از شهامت شاعر در سرودن اشعاری درباره آزادی زنان و رفع حجاب، گلدان گل و قوطی سیگار نقره و نامه‌ای و قطعه شعری به او هدیه کردند (۲۱)؛ و ایرج، نام آن دو را در قطعه‌ای تحت عنوان «دو هدیه» آورده است (۲۲):

... این مهر، از دو مدرسه بر من طلوع کرد

تحت مدیری دو زن عاقل متین

آن را لقب به نامه، ندیم الملوک، ثبت

وین دُرّه المعالی، بنوشته بر نگین

هر دو زنان کامله با کمال و فهم

پرورده شهور و برآورده سنین

تا بردند پرده جهل از رخ بنات،

بیرون نموده دست شهامت ز آستین

تأسیس چند باب مدارس نموده‌اند

بی خواهش اعانه و بی منت معین ...

میرزا علی اکبر خان دهخدا (۲۳) (۱۳۷۵-۱۳۹۷ ه. ق.)، هم به

عنوان شاعر و هم به عنوان نویسنده درباره وضع و موقعیت زنان در جامعه ایرانی، سخن گفته است. در یک مسمط فکاهی که به زبان عامیانه سروده شده و از شش بند ترکیب یافته است؛ در بند سوم، دهخدا به زندانی بودن زن ایرانی در چادر اشاره میکند (۲۴):

صد بار نگفتم که خیال تو محال است

تا نیمی از این طایفه محبوس جوال است

ظاهر شود اسلام در این قوم، خیال است

هی باز بزن حرف پراکنده آقبلائی

هستی تو چه یک پهلوی یک دنده آقبلائی

ولی بیشترین کوشش دهخدا در زمینه طرح مسائل اجتماعی، از جمله مسائل مربوط به زن، در نوشتن قطعات انتقادی هجوآمیزی بود که به زبان عامیانه و با طنزی مؤثر و دلنشین، زیر عنوان «چرند پرند» در روزنامه «صوراسرافیل» (۲۵) انتشار میافت، پای این نوشته‌ها نامه‌های مستعاری که دهخدا برای خود برمیگزید، به چشم میخورد مانند: دخو، دخوعلی، خرمکس، برهنه خوشحال، نخود همه آش، و اسیرالجوال.

پیداست که این آخری، کنایه از زنی است که دهخدا از قول او

نامه مینوشت و خود به او پاسخ میداد:

مکتوب یکی از مَحَدَّرَات (۲۶)

آی کَبَلا دخو! خدا بچه‌های همه مسلمانان را از چشم بد محافظت کند. خدا این یکدانه مرا هم به من زیاد نبیند. آی کَبَلائی! بعد از بیست تا بچه که گور کرده‌ام، اول و آخر همین یکی را دارم؛ آن را هم باباقوری شده‌ها چشم حسودشان برنمیدارد ببینند. دیروز بچم چاق و سلامت توی کوچه و رجه وورجه میکرد، پشت کالسکه سوار میشد، برای فرنگی‌ها شعر و غزل میخواند. یکی از قوم و خویشهای باباش که الهی چشمهای حسودش درآد، دیشب خانه ما مهمان بود، صبح یکی به دو چشمهای بچم روهم افتاد. یک چیزی هم پای چشمش درآمد. خاله‌ش میگوید چه میدونم بی ادبیست... (سنده) سلام» درآورده، هی به من سرزنش میکنند که چرا سروپای برهنه توی این

آفتابهای گرم بچه را ول میکنی توی خیابانها. آخر چه کنم، الهی هیچ سفره‌ای یکنانه نباشد چه کارش کنم. یکی یکدانه اسمش با خودش است، که خُل و دیوانه است. در هر صورت الان چهار روز آزرکار است که نه شب دارد نه روز، همه همبازیهایش صبح و شام، سنگ به درشکه‌ها میپرانند، تیغ، بی ادبی میشود کلاب به روتان، زیر دم خرها میگذارند. سنگ روی خط واکون میچینند، خاک به سر راهگذار میپاچند. حَسَن من توی خانه وِر دلم افتاده. هر چه دوا و درمان از دستم آمده کردم. روز بروز بدتر میشود که بهتر نمیشود. میگویند، بپر پیش این دکتر مکتورها، من میگم، مرده شور خودشان را ببرد با دواهاشان این گرت (گرد) مرت ها چه میدانم چه خاک و خلی است که به بچم بدهم. من این چیزها را بلد نیستم. من بچم را از تو میخواهم. امروز اینجا فردا قیامت. خدا کور و کچل‌های ترا هم از چشم بد محافظت کند. خدا یکیت را هزار تا کند. الهی این سر پیری داغشان را نبینی. دعا دوا هر چه میدانی باید بچم را دو روزه چاق کنی. اگر چه دست و بالها تنگ است اما کله قند ترا کور میشوم روی چشمم میگذارم میآرم، خدا شما پیرمردها را از ما نکیرد.

(کمینه اسیرالجوال)

جواب مکتوب

علیا مکرمة محترمه اسیرالجوال خانم! اولاً از مثل شما خانم

کلاتر و کدبانو بعید است که چرا با اینکه اولادتان نیمباند اسمش را مشهدی ماشاءالله و میرزا ماندکار نمیگذارید. ثانیاً همان روز اول که چشم بچه این طور شد چرا نجسش نکردی که پس برود. حالا گذشته‌ها گذشته است. من ته دلم روشن است انشاءالله چشم زخم نیست، همان از گرما و آفتاب این طور شده. امشب پیش از هر کار یک قدری دود عنبر نصارا بده ببین چطور میشود. اگر خوب شد که خوب شد. اگر نشد فردا یک کمی سرخاب پنبه‌ای یا نخ، یک خرده شیر دختر، یک کمی هم بی ادبی میشود، پشکل ماچه الاغ توی گوش ماهی بجوشان بریز توی چشمش ببین چطور میشود. اگر خوب شد که خوب شد. اگر نشد آن وقت سه روز وقت آفتاب زردی یک کاسه بدل چینی آب کن بگذار جلو بچه، آن وقت نگاه کن به تو رگهای چشمش، اگر قرمزست هفت تکه گوشت لخم، اگر قرمز نیست هفت دانه برنج یا کلوخ حاضر کن و هرکدام را به قدر یک «علم نثره» خواندن، بتکان، آن وقت ببین چطور میشود. اگر خوب شد که خوب شد. اگر نشد سه روز ناشتا بچه را، بی ادبی میشود، کلاب بروتان، میبری توی جایی و بهش یاد میدهی که هفت دفعه این ورد را بگوید.

« . . (سنده) سلامت میکنم، خودم غلامت میکنم»

«یا چشمم چاق کن، یا هپول هپولت میکنم»

امیدوارم دیگر محتاج به دوا نشود. اگر خدای نکرده باز خوب

نشد دیگر از من کاری ساخته نیست. برو محله حسن آباد بده آسید

فَرَجَ اللهُ جِنكِرَ نَزْلَهٗ بِنْدَى كُنْد .

(خادمُ الفقراء دُخو علیشاه)

دهخدا در مجمع‌الامثال نیز دربارهٔ خرافاتی بودن زنان آن

روزگار مینویسد (۲۷):

«حَمَامَ نَرَفْتَن بِي بِي (از بی چادری است) ... از این است که از تعزیه آمده بود چادرش را درآورد انداخت گوشهٔ مطبخ، آتش سرخ‌گن را ذغال ریخت آتش بچرخاند بریزد توی سماور. همین طور که آتش چرخان را میکرداند فکرش رفت پیش عروس قاسم همان روز، یکدفعه خبردار شد دید جرقه پریده روی چادر، به قدر دو تا گل قالی مثل چشم آدم! سوخته، و شب به شوهرش گفته بود: بابا حسن! ترا خدا ببین چطور مثل جای چشم سوخته، الهی چشماشان درآد. دیکه چی مون مانده که چشمای وامانده‌شان ورنمیداره ببیند!»

این اسیرالحوالها نه تنها در اسارت چادر و روینده به سر میبردند، بلکه وخیمتر و دردناکتر اینکه بکلی بی‌خبر از حقوق خانوادگی و اجتماعی خود بودند. مردان آن دوران هم بجز تعداد خیلی، چنان در غرقاب تعصب‌ها و سنتهای مذهبی و موروثی غوطه میخوردند که مالکیت و حاکمیت بر زنان خانواده را اعم از همسران و دختران و خواهران و حتی مادران، حق مسلم و طبیعی خود مینداشتند. در چرند پرندهای دهخدا، بیشتر ستمها و نارواییهایی که بر زنان میرفت با همان زبان عامیانه و طنزآمیز مورد انتقاد قرار میگرفت. مثلاً دربارهٔ

نحوهٔ ازدواج، ذیل عنوان «مکتوب» (۲۸) مینویسد:

«آخر یک شب تنگ آمدم، گفتم: ننه! گفت: هان. گفتم: آخر مردم دیگر هم زن و شوهرند، چرا هیچ کدام مثل تو و بابام شب و روز مثل سگ و گربه به جان هم نمی‌افتند؟ گفت:

مرده‌شور کمال و معرفتت را ببرد با این حرف زدنت، که هیچ به پدر ذلیل‌شده‌ات نکفتی از اینجا پاشو آنجا بنشین. گفتم: خوب، حالا جواب حرف مرا بده. گفت: هیچی، ستاره‌مان از اول مطابق نیامد. گفتم: چرا ستاره‌تان مطابق نیامد؟ گفت: محض اینکه بابات مرا به زور بُرد. گفتم: ننه به زور هم زن و شوهری میشد؟ گفت: آره وقتی که پدرم مُرد من نامزد پسرعموم بودم، پدرم داراییش بد نبود، الا من هم وارث نداشتم، شریک‌الملکش میخواست مرا بی‌حق کند، من فرستادم پی همین نامرد از زن کمتر، که آخوند محل و وکیل مرافعه بود، که بیاد با شریک‌الملک بابام برد مرافعه. نمیدانم دلیل شده چطور از من وکالتنامه گرفت که بعد از یک هفته چسبید که من ترا برای خودم عقد کرده‌ام. هرچه من خودم را زدم، گریه کردم، به آسمان رفتم، زمین آمدم، گفت: الا و لله که تو زن منی. چی بگویم مادر، بعد از یک سال عرض و عرض‌کشی مرا به این آتش انداخت. الهی از آتش جهنم خلاصی نداشته باشد! الهی پیش پیغمبر روش سیاه بشود! الهی همیشه نان سواره باشد و او پیاده! الهی روز خوش در عمرش نبیند! الهی که آن چشمهای مثل ارزق شامیش را میرغضب درآزد! اینها را گفت و شروع کرد زار زار گریه کردن، من هم راستی راستی از آن شب دلم به حال تنم، سوخت؛ برای اینکه دخترعموی من هم نامزد من بود، برای اینکه من هم میفهمیدم که عقد دخترعمو و پسرعمو را در آسمان بسته‌اند، برای اینکه من هم ملتفت بودم که جدا کردن نامزد از نامزد چه ظلم عظیمی است. من راستی راستی از آن شب دلم به حال تنم سوخت. از آن شب دیگر دلم با بابام صاف نشد. از آن شب دیگر هر وقت چشمم به چشم بابام افتاد، ترسیدم؛ برای اینکه دیدم راستی راستی به قول تنم چشماش مثل ارزق شامی است ...»

راجع به تعدد زوجات و ازدواج با دختران کم سن و سال نیز

دهخدا در مقالهٔ «قندرون» (نگاه شود به همین مجموعه، صوراسرافیل

شماره‌های ۲۷ و ۲۸) و نیز در قطعهٔ دیگری از ستون «چرند پرنده»



نشریه صوراسرافیل مینویسد:

«... چرا به من میخندید؟ به دخترهاتان بخندید که در هشت سالگی، یعنی همان وقت که عروسک‌بازی میکنند، عروس می‌شوند و در نه سالگی، یعنی شب شش، آل می‌آد جگرشان را می‌برد (گرچه، چه میشود کرد البته تقدیرشان همین است!)»

پیداست که این خود دختر هشت ساله نیست که داوطلبانه عروس میشود و باید به او خندید؛ بلکه مالکان او اعم از پدر و مادر یا دیگرانی که قیم وی هستند، او را قربانی داد و ستدهای خود میکنند!

عارف قزوینی (۲۱) (۱۳۵۲-۱۳۰۰ ه. ق.)، تصنیف‌ساز، موسیقیدان، و شاعر انقلابی، خود قربانی یکی از سنتهای غلط خانوادگی-اجتماعی بود. وی در شرح زندگیش به تفصیل از ماجرای دردناک عشق و ازدواج پنهانیش سخن میگوید، با دختری که خود خواهان پیوند با او بوده، اما مخالفت شدید پدر دختر، مانع ازدواج علنی آنها میشود و کار ازدواج مخفیانه هم بلافاصله به رسوایی میکشد و حاصلی جز رنج و ناکامی به بار نمیآورد: «چه اگر در آن اوقات، خدا نکرده دختری بی‌اجازه و میل پدر و مادر، بلکه به میل دل خود، شوهر اختیار میکرد، در صورتی که کس و کارش باغیرت بودند، دختر را کُشته و الاً یک عمر او را ترک کرده و از مال خود آن بدبخت را بی‌نصیب میکردند. (۲۲)»

جای یادآوری است که عارف در سرتاسر شرح تفصیلی عشق

و نامرادی خود، نام دختر محبوبش را فاش نمیکند؛ شاید از بیم آنکه دامنه رسوایی دختر گسترده‌تر گردد و خشم پدر را بیشتر برانگیزد!

عارف در زندگینامه خود، گهگاه به مناسبتی، از نابسامانیهای

سیاسی و اجتماعی مینویسد. از جمله درباره حجاب: «فاطمه‌ای بود حمامی که از اول عمر، تن زیر بار حجاب نداده از هیچکس رو نمیگرفت. گمان میکنم او از همه زودتر و بهتر فهمیده بود، یا شاید میخواست اول زنی باشد که این پرده را دریده و از این راه خدمتی به عالم تمدن کرده باشد...» (۲۳)

یکی از اشعار عارف در مورد حجاب، غزل زیر است (۳۴):

ترک حجاب بایدت ای ماه، رو مکیر  
در کوش، وعظ واعظ بی‌آبرو مکیر  
بالا بزن به ساعد سیمین، نقاب را  
گر هرچه شد، به گردنم، آنرا فرومکیر  
آشفته کن ز طره آشفته، کار زهد  
یک موی، حرف زاهد خودبین برومکیر  
چون شیخ مغزخالی پُر حرف ولا به گوی  
ایراد بی‌جهت سر هر گفتگو مکیر  
کاخ شکسته دل عارف، مکان تست  
هر جا مکان چو عارف بی‌جا و جو مکیر

در غزل بالا، شاعر نه تنها مخاطب خود را تشویق به ترک حجاب میکند، بلکه عواقب ناشی از نقاب برگرفتن او را هم به گردن میگیرد!

در غزل دیگری که عارف، نقاب افکندن و حجاب دریدن را توصیه میکند؛ یادآور میشود که تمدن، بی‌همراهی زنان، در سیر و

سفر خود در نیمه راه میماند (۳۵):  
بفکن نقاب و بگذار (۳۶) در اشتباه ماند

تو، بر آن کسی که میکفت رُخت به ماه ماند  
 پذیر این حجاب و آخر به در آ زابر، چون خور  
 که تمدن، از نیایی تو، به نیم راه ماند  
 تو از این لباس خواری، شوی عاری و پر آری  
 به در همچو گل سراز تربتم از گیاه ماند  
 دل آنکه روت، با واسطه حجاب خواهد  
 تو مکوی دل که آن دل به جوال کاه ماند  
 پی صلح اگر تویی پرده سخن میان گذاری  
 نه حریف جنگ، باقی نه صف سپاه ماند ...

در یک تصنیف بیات اصفهان هم، عارف به نقاب و پیچه، اشاره دارد و آن را به خرابی کشور پیوند میزند (۳۷):  
 تا رُخت مقید نقاب است

دل، چو پیچعات به پیچ و تاب است  
 مملکت چونرگست، خراب است  
 چاره خرابی، انقلاب است ...

ملک الشعراء بهار (۳۸) (۱۳۸۸-۱۳۰۴ ه. ق.) از جمله معدود آزادی خواهانی است که تعدد زوجات را منع کرده است. در قصیده «زن شعر خداست» (۳۹) مینویسد:

زن یکی بیش مبر زانکه بود فتنه و شرّ  
 فتنه آن به که در اطراف تو کمتر باشد  
 زن شیرین به مذاق دل ارباب کمال  
 گرچه قند است نباید که مکرر باشد  
 کی توان داد میان دو زن، انصاف درست؟  
 کاین چنین مرتبه، مخصوص پیغمبر باشد  
 حاجتی را که تو داری به مؤنث، زان بیش  
 حاجت جنس مؤنث به مذکر باشد  
 با چنین علم به احوال زن ای مرد غیور  
 چون پسندی که زنت عاجز و مضطر باشد  
 زن بود شعر خدا، مرد بود نثر خدا  
 مرد، نثری ستره و زن، غزلی تر باشد

نثر هرچند به تنهایی خود هست نکو  
 لیک با نظم چو پیوست، نکوتر باشد  
 زن یکی، مرد یکی، خالق و معبود یکی  
 هر یک از این سه، دوشه (۴۰) مهره به ششدر باشد  
 زن خائن، تبه و مرد دو زن بی خردست  
 وانکه دارد دو خدا مشرک و کافر باشد  
 کی پسندی که نشانی به حرم، قومی را؟  
 که یکایک ز توشان، قلب مکدر باشد  
 وز پی پاس زنان، گیرد حرمانه تو  
 چند خادم به شب و روز، مقررر باشد  
 نسل این فرقه محبوس حسود غماز  
 به سوی مام کشد خاصه که دختر باشد  
 می شوند آلت حرص و حسد و کینه و کذب  
 نسلها، چون به یکی خانه دو مادر باشد  
 ریشه تربیت و اصل و فضیلت، مهرست  
 مهر، کی با حسد و کینه برابر باشد؟  
 کر شنیدی که برادر به برادر خصم است  
 یا که خواهر به جهان دشمن خواهر باشد،  
 علت واقعی آنست که گفتم، ورنه  
 کی برادر به جهان خصم برادر باشد؟

بهار در قطعه «ای دختر» (۴۱)، سعی در طلب علم و کمال را

به دختران ایرانی توصیه میکند:

تکیه منمای به حسن و به جمال ای دختر  
 سعی کن در طلب علم و کمال ای دختر  
 ذره ای علم اکرت در وسط مغز بود  
 به که در کنج لبث دانه خال ای دختر  
 بی هنر نیست مؤثر، صفت غنچ و دلال  
 با هنر جلوه کند غنچ و دلال ای دختر

ابوالقاسم لاهوتی (۴۲) (۱۳۷۷-۱۳۰۵ ه. ق.) که مرام

کمونیستی داشت و سالها به تبعید در روسیه شوروی میزیست، بیش از

هر شاعر ایرانی دیگری دربارهٔ حجاب و دانش و آزادی زنان سروده است. او که از نزدیک شاهد پیشرفت زنان در سرزمینهای دیگر بود و میدید که چگونه آنان در همهٔ زمینه‌های علمی و هنری و اجتماعی با مردان، کوس همسری و برابری میزنند، غبطه میخورد و بر اسارت زنان میهن خود میگریست. در غزلی به نام «خندهٔ رقیب» (۴۳) میسراید:

بردار پرده، ای صنم ماه روی من  
تا روی تو، زیاد کند آبروی من  
هر جا که گفتگو ز نقاب تو میشود  
خندد رقیب و گریه بگیرد گلوی من  
خواهم میان جامعه، آزاد بینمت  
جزاین، به جان تو، نبوده آرزوی من ...

و در غزلی دیگر زیر عنوان «ای نگار پارسی» (۴۴) پوشش حجاب را موجب خواری زن میدانند و نقاب را ننگین می‌شمارد:  
همچو گل، بیرون بیا از جلد ننگین نقاب  
پیچه و چادر بسوزان، ترک این خواری بکن

لاهورتی تحت تأثیر افکار مارکسیستی، چنین می‌پنداشت که تنها در سایهٔ انقلابی همچون انقلاب اکتبر (۴۵)، آزادی و برابری امکان تحقق مییابد؛ از این رو در منظومه‌ای تحت عنوان «دختر آفتاب» (۴۶)، دیگرگونی زندگی دختران ازبکستان و تاجیکستان را به رخ دختران ایرانی میکشد و آنان را به یاری زحمتکشانشان سرزمین شوراها و دختران ازبک و تاجیک امیدواری میدهد:  
ای دختر نامدار ایران!

از روی خود این نقاب بردار!

چون دخترکان ازبکستان

چادر بنه و کتاب بردار!

\* \* \*

تو دختر آفتاب هستی

شرمت ناید ز روی مادر؟

از بهر چه در حجاب هستی؟

چون مادر خود، نقاب بردار!

\* \* \*

روی تو مگر چه عیب دارد

کانرا به درون پرده کردی؟

در حُسن تو هر که رییب دارد

بنما، که فتد به رنگ زردی

\* \* \*

نی نی، رخ تو ز عیب پاک است

خجلت مکش از گشادن آن

مرد تو، سفیه و عیبناک است

کافکنده تورا به تیره زندان

\* \* \*

آنقدر درون پرده ماندی

تا پیر شدی، ز نور رفتی

یک عمر، چگونه برده ماندی؟

تو، زنده چسان به گور رفتی؟

\* \* \*

آن کس که تو را اسیر نمود

وانکه ابداً به حبس انداخت

او خصم سعادت بشر بود

شمشیر به روی مردمی آخت

\* \* \*

ای یافته پرورش به دنیا

با شیر تو، شیرهای ایران

از حبس تو، نیستند آیا

شرمنده، دلبرهای ایران؟

\* \* \*

ای دخترک قشنگ دهقان

آنها، آزاد و شاد و خندان

\* \* \*

تا چند به دست مرد غدار

نهضت کن و این نقاب بردار!

\* \* \*

در جنگ حیات و رستگاری

می‌دان که کنند با تو یاری

\* \* \*

برخیز و از این حیات تاریک

با همت خواهان تاجیک

بنگر به دهاتیان تاجیک

تو، بنده و در حجاب تاریک

پامال و اسیر و بنده هستی؟

ثابت بنما که زنده هستی

البته که نیستی تو تنها

زحمتکشهای خاک شورا

آزاد شو، ای نژاد مزدک

با یاری دختران ازبک

در شعر «ای نژاد مزدک» (۴۷) باز شاعر با دیدن آزادی و

شادی دختران ازبک به یاد اسارت زنان ایران، شرمنده و گریان میشود:  
... آن روز که دختران ازبک

آزاد شوند همچو مردان

مانند گل شکفته، خندان

زان چادر چون سیاه زندان

از ذکر اسارت تو چندان،

یک بود و هزار گشت دردم!

از پرده برون شدند یک‌یک

شد گفتگو، ای نژاد مزدک

مردم همه شادمان و من‌تک

شرمنده شدم که گریه کردم

در سالهای ۱۹-۱۹۱۸ میلادی، شیخ الاسلام عثمانی، زیر فشار

جریان تجدید پرورانه عثمانیها، بر ضد حجاب، فتوی صادر میکند.

لاهوتی که در آن تاریخ در اسلامبول زندگی میکرد، در قطعه‌ای به نام

«لازم نیست» (۴۸) به این فتوی این گونه اشاره میکند:

بر روی توای مه! نقاب لازم نیست

اگر تو جلوه کنی، آفتاب لازم نیست

نفوذ عشق نگه کن که شیخ کهنه پرست

نوشته تازه، که شرعاً حجاب لازم نیست ...

در قطعه شعر «رایت جمهور» (۴۹)، لاهوتی از اسارت زن و

خودپرستی مرد و اینکه همسری و برابری با مرد، حق زن است، سخن

میگوید:

پس کی تو این نقاب، ز رخ دور میکنی

کی ترک این اسارت منفور میکنی؟

با مرد همسری تو، کی این حق خویش را

ثابت به آن ستمگر مغرور میکنی؟

بشنو! اگر ز پرده درآیی بدون عیب

چشم رقیب را، ز حسد، کور میکنی!

بر ضد خودپرستی مردان ما قیام کن!

تمکین چرا به بندگی زور میکنی؟ ...

ای پادشاه پارس! درین عصر روشنی

زن را به تیرگی، ز چه مجبور میکنی؟

تف بر سلیقه تو، که در چادر سیاه

زنهای زنده را هم در گور میکنی! ...

لاهوتی در منظومه «به دختران ایران» (۵۰)، آنان را به کسب

علم و آزادی و کار، و رفع حجاب فرامیخواند و برتری زیبایی معنوی

را بر زیبایی صوری، گوشزد میکند:

من از امروز، ز حسن تو بُردم سروکار

کو به دیوانکیم خلق نمایند اقرار  
 ای مه ملک عجم، ای صنم عالم شرق  
 هوش کرد آور و بر گفته من دل بکمار!  
 تاکنون پیش تو چون بنده به درگاه خدا  
 لابه‌ها کردم و بر خاک بسودم رخسار  
 لیکن امروز، مُجدّانه و رسمانه ترا  
 آشکارا سخنی چند بگویم، هشدار!  
 بعد از این، از خط و خالت نهراسد دل من  
 زانکه با حُسن تو کارم نبود دیگر بار  
 تا کی از زلف تو، زنجیر نهم برگردن؟  
 تا کی، از مژه تو، تیر زخم بر دل زار؟  
 تا به کی بی لب لعل تو دلم گردد خون؟  
 چند بی مار سر زلف تو باشم بیمار؟  
 به سرانگشت تو، تا چند زخم تهمت قتل؟  
 یا به مژگان تو، تا چند دهم نسبت خار؟  
 چند گویم که زُخت، ماه بود در خوبی؟  
 چند گویم که قدت، سرو بود در رفتار؟  
 ماه رویی تو و لازم نبود بر گفتن  
 سرو قدی تو و حاجت نبود با اظهار  
 مدح تو، بیشتر از هر که توانم گویم  
 لیکن اینها همه حرف است و ندارد مقدار  
 زین چه حاصل که زمژگان تو خنجر سازند  
 یا به ابروی تو گویند هلالی است نزار؟  
 من به زیبایی بی علم، خریدار نیم  
 حُسن مفروش دگر با من و کردار بیار!  
 عاشقان خط و خال تو، بدآموزانند  
 دیگر این طایفه را راه مده بر دربار!  
 اندر این دور تمدن، صنما! لایق نیست  
 دلبری چون تو، ز آرایش دانش به کنار  
 ننگ باشد که تو در پرده و خلقی آزاد  
 شرم باشد که تو در خواب و جهانی بیدار  
 حیف نبود قمری مثل تو، محروم از نور؟  
 عیب نبود شجری چون تو، تهیدست از بار؟

ترک چادر کن و مکتب برو و درس بخوان  
 شاخه چهل ندارد ثمری جز ادب  
 دانش آموز و از احوال جهان، آگه شو  
 و این نقاب سیه از روی مبارک بردار!  
 علم اگر نیست، ز حیوان چه بود فرق بشر؟  
 بوی اگر نیست، تفاوت چه کند کل از خار؟  
 خرد آموز و پی تربیت ملت خویش  
 جدّ و جهدی بنما چون دگران، مادروار  
 تو گذاری به دهان همه کس، اول حرف  
 همه کس از تو سخن میشوند اول بار  
 پس از اول، توبه گوش همه این نکته بگو  
 که نترسند ز کوشش، نگرینند از کار  
 پسر و دختر خود را شرف کار آموز  
 تا بدانند بود مفتخوری، ذلت و عار  
 سخن از دانش و آزادی و زحمت می گوی  
 تا که فرزند تو با این سخنان آید بار  
 به یقین، گر تو چنین مادر خوبی باشی  
 مس اقبال وطن، از تو شود زر عیار

میرزاده عشقی (۵۱) (۱۳۴۲-۱۳۱۲ ه. ق.) شاعری بود انقلابی

که در صف طرفداران حزب سوسیالیست مبارزه میکرد و سخنرانیهای تند و مقالات و اشعار آتشین وی به توقیف و حبس او منجر شد. اما مبارزات سیاسی و مقالات انتقادی شاعر جوان که شب و روز خود را وقف مجاهده سیاسی و ادبی کرده بود، تا پایان زندگی کوتاهش ادامه یافت.

عشقی در اشعار خود در خلال طرح و نقد مسائل اجتماعی، به مسأله حجاب و آزادی زنان نیز پرداخته است؛ چنانکه در نمایشنامه «کفن سیاه» (۵۲) جای جای، پاره‌هایی را به این موضوع اختصاص

داده و اینکه عنوان «کفن سیاه» را بر نمایشنامه خود نهاده است، نشانه توجه مخصوص اوست به این مسأله.

برگزیده‌هایی از آن نمایشنامه، نقل میشود:

... برسیدم ز پس چند قدم بر دره‌یی  
و ندر آن درّه عیان، بقعه چون مقبره‌یی  
چاردیواری و یک چار و جب پنجره‌یی  
شدم اندر، به چنین مقبره نادره‌یی  
دیدم اندرش شکفت آریکی منظره‌یی

پیش شمع‌ی است یکی توده، سیاه  
بُرده در گوشه آن بقعه، پناه

پیش خود گفتم: این توده، سیاه‌انسانی است  
یا پُر از توشه، سیه کیسه از چوپانی است  
دست بُردم نگر، جامه در آن یا نانی است  
دیدم این هر دو، نه، کالبد بی جانی است  
گفتم: این نعش یکی جلد سیه حیوانی است

دیدمش حیوان نه، نعش زنی است  
جلد هم جلد نه، تیره کفنی است...

... بیم و حسرت، دگر این باره چنان آزر دم  
که پشاید قوایم ز هم و پژمردم  
سست شد پایم و با سر به زمین برخوردم  
مُرده شد زنده و من زنده ز وحشت مُردم  
خویشتن خواب و یا مُرده گمان می‌بردم

پس از این هر چه به خاطر دارم  
همه را خواب و گمان پندارم

گرچه آن حادثه، نی خواب و نه بیداری بود  
حالتی برزخ بیهوشی و هشیاری بود  
نه چو در موقع عادی، نظرم کاری بود  
نه جهان یکسره از منظره‌ام عاری بود  
در همان حال، مرا، در نظر این جاری بود

کان کفن تیره ز جا بر جنبید  
مر مرا با نظر خیره بدید

خاست از جای به پا اندک و واپس شد نیز  
وانمود این سان کو را بُود از من پرهیز  
با یکی ناله لرزنده وحشت انگیز  
گفت: ای خفته بیگانه از اینجا برخیز  
چیست کار تو در این بقعه اسرار آمیز

که پُر اسرار در و دیوار است  
پایه خشت و گِلش اسرار است

این طلسم است نه یک زمره ز آبادانی  
این طلسمی است که در دهر ندارد ثانی  
به طلسم است در آن، روز و شب ایرانی!  
زین طلسم است دیار تو بدین ویرانی!  
جامه من کند این دعوی من برهانی

من هیولای سعادت هستم  
که بر این تیره سرا دل‌بستم

مر مرا هیچ گنه نیست بجز آنکه زتم  
زین گناه است که تا زنده‌ام اندر کفتم  
من سیه پوشم و تا این سیه از تن نکتم  
تو سیه‌بختی و بدبخت چو بخت تو منم  
منم آن کس که بُود بخت تو اسپیدکنم

من اگر گریم، گریانی تو  
من اگر خندم، خندانی تو

بکنم گر ز تن این جامه، گناهست مرا!  
نکنم، عمر در این جامه، تبا هست مرا!  
چه کنم؟ بخت از این رخت، سیاهست مرا!  
حاصل عمر از این زندگی، آهست مرا!  
مرگ هر شام و سحر، چشم به راهست مرا!

زحمت مردن من یک قدم است!  
تا لب کور، کفن در تنم است!

فقط از مردنم، آئین ماتم باقی است  
یعنی آن فاتحه‌خوانی و فاتم باقی است  
اینکه بینی تو که باز این رخ ماتم باقی است  
یادکاری است کز ایام حیاتم باقی است  
گریه و ناله و آه، از حرکاتم باقی است

بهر گور است معطل ماندم  
ورنه من فاتحه خود خواندم

از همان دم که در این تیره دیار آمده‌ام  
خود کفن کرده به بر، خود به مزار آمده‌ام  
همچو موجود جمادی، نه به کار آمده‌ام  
چوف این کیسه سرسته، به بار آمده‌ام  
مردم از زندگی، از بس به فشار آمده‌ام

تا درین تیره کفن در شده‌ام!  
زنده نی، مرده‌ماتم زده‌ام! . . .

آتشین طبع تو عشقی که روان است چو آب  
رخ دوشیزه فکر از چه فکنده است نقاب؟  
در حجاب است سخن، گرچه بود ضد حجاب  
بس خرابی ز حجاب است که ناید به حساب

تو سزد بردگران بدهی درس  
سخن آزاد بگو، هیچ مترس

شرم چه؟ مرد یکی بنده و زن یک بنده  
زن چه کردست که از مرد شود شرمنده؟  
چیست این چادر و روئنده نازینده؟  
گر کفن نیست، بگو چیست پس این روئنده؟  
مردم باد آنکه زنان، زنده به گور افکنده

بجز از مذهب، هر کس باشد  
سخن، این جای، دگر بس باشد

با من آریک دوسه گوینده، هم آواز شود  
کم کم این زمزمه در جامعه آغاز شود  
با همین زمزمه‌ها، روی زنان باز شود  
زن کند جامعه شرم آر و سرافراز شود  
لذت زندگی از جامعه احراز شود

ورنه تا زن به کفن، سر برده:  
نیمی از ملت ایران، مُرده!!

همین آزادگویی‌ها و نترسیدن‌ها در بیان عقاید و افکار

سیاسی هم، سرانجام سر او را در جوانی به باد داد. (۵۳) در قطعه

شعر «احتیاج» (۵۴) که شاعر، آن را عامل بسیاری از مفسد  
اجتماعی و ناهنجاریهای زندگی می‌شمارد، از نمونه‌هایی که به دست  
میدهد، یکی هم ازدواج بی‌تناسب است که میتواند مولود فقر و احتیاج  
باشد:

بی‌بضاعت دختری، علامه عهد جدید  
داشت بر وصل جوان سرو بالای امید  
لیک چون بیچاره، زرد کیسه‌اش بُد ناپدید  
عاقبت هیزم فروش پیر سر تا پا پلید  
کز زغال‌کنده دایم دم زدی، وز چوب بید  
از میان دکه، کیسه کیسه زر بیرون کشید  
مادرش را دید و دختر را به زور و زر خرید  
احتیاج آمیخت با موی سیه، ریش سفید  
از تو شد این نامناسب ازدواج  
احتیاج، ای احتیاج!

فراموش نکنیم که این قبیل نکته‌ها و اشاره‌ها در نوشته‌های  
نویسندگان و اشعار شاعران در دورانی صورت می‌گرفت که هنوز در  
برخی خانواده‌های ایرانی برای زن توانایی خواندن فقط در حد قرائت  
قرآن مقبول و مجاز بود و اگر از آن حد فراتر می‌رفت، بیم آن بود که به  
خواندن نامه‌های عاشقانه منجر شود و موجب گمراهی گردد؛ و اگر  
قدرت نوشتن بر آن افزوده میشد و زن میتوانست به نامه‌های عاشقانه  
پاسخ گوید، دیگر رسوایی و بی‌آبرویی به غایت میرسید و داغ تنگ‌نه  
تنها بر چهره دختر مینشست، بلکه سیمای خانواده‌ای را لگه‌دار  
میساخت.

در نمایشنامه کمدی یک‌پرده‌ای به نام جعفر خان از فرنگ

آمده، حسن مقدم - علی نوروز (۵۵) - (۱۳۴۳ - ۱۳۱۶ ه. ق. ۰) از قول مادر جعفرخان که میخواهد به محض ورود او به ایران، دختر عمویش - زینت - را به همسری وی درآورد، در توصیف محسنات و کاردانیهای عروس احتمالی آینده میگوید:

«میتونه توی خانه کمک بکنه، سبزی پاک کنه، چیز میز وصله کنه، اطو بکشه، قرآن بخونه، وسمه بکشه، حلوا بپزه، فال بگیره، جادو بکنه...» (۵۶)

جای شگفتی است که بزرگ بانوی شعر و ادب فارسی - پروین اعتصامی (۵۷) - (۱۳۶۰ - ۱۳۲۵ ه. ق. ۰) که در سالهای پایانی این دوران میزیست، دیده بر روی بسیاری از موانع و مشکلاتی که سد راه کسب آزادی و برابری و حقوق انسانی زنان بود، بسته میداشت. البته گهگاه از مقام و منزلت زن در خانواده و جامعه، از سرشت و خلق و خوی او، از علم و کمال و فضیلتی که باید کسب کند، و... سخن میگفت؛ ولی بیشتر جنبه توصیف و اندرزگویی داشت نه طرح مسائلی که دامنگیر زنان آن دوران بود، و موانعی که آنان را از پیشرفت در راه کمال، و کوشش برای یافتن آگاهی باز میداشت. حتی در مواردی هم بر ساختارهای جنسی در خانواده و جامعه، مهر تأیید مینهاد؛ مثلاً در قطعه زیر به نام

«فرشته انس» (۵۸)، زن را کشتی و مرد را کشتی بان می شمارد:  
در آن سرای که زن نیست، انس و شفقت نیست  
در آن وجود که دل مُرد، مرده است روان  
به هیچ مبحث و دیباچه ای، قضا ننوشت  
برای مُرد کمال و برای زن نقصان...  
فرشته بود زن آن ساعتی که چهره نمود  
فرشته بین که برو طعنه میزند شیطان

اگر فلاطن و سقراط بوده اند بزرگ  
بزرگ بوده پرستار خردی ایشان  
به گاهواره مادر، به کودکی بس خفت  
سپس به مکتب حکمت، حکیم شد لقمان...  
وظیفه زن و مرد، ای حکیم، دانی چیست؟  
یکی است کشتی و آن دیگری است کشتیبان  
چو ناخداست خردمند و کشتیش محکم  
دگر چه باک ز امواج و ورطه و طوفان...  
توان و توش ره مرد چیست؟ یاری زن  
خُطام و ثروت زن چیست؟ مهر فرزندان  
زن نکوی، نه بانوی خانه تنها بود  
طیب بود و پرستار و شحنه و دربان  
به روزگار سلامت، رفیق و یار شفیق  
به روز سانحه، تیمار خوار و پشتیبان  
ز پیش و کم، زن دانا نکرد روی ترش  
به حرف زشت، نیالود نیکمرد دهان...  
زنی که گوهر تعلیم و تربیت نخرید  
فروخت گوهر عمر عزیز را ارزان...  
برای گردن و دست زن نکو، پروین  
سزاست گوهر دانش، نه گوهر الوان

تنها پس از رفع حجاب بود که پروین، شعر معروف «زن در ایران» (۵۹) را سرود و از تیره روزی و تنگ میدانی زنان و بیدادی که تا پیش از تاریخ کشف حجاب، بر آنان میرفت، سخن گفت:  
زن در ایران، پیش ازین گویی که ایرانی نبود  
پیشه اش جز تیره روزی و پریشانی نبود  
زندگی و مرکش اندر کنج عزلت میکذشت  
زن چه بود آن روزها گر زانکه زندانی نبود؟  
کس چو زن اندر سیاهی قرنهای منزل نکرد  
کس چو زن در معبد سالوس، قربانی نبود  
در عدالتخانه انصاف، زن شاهد نداشت  
در دبستان فضیلت، زن دبستانی نبود



زن چه بود آن روزها گر زانکه زندانی نبود ؟  
 کس چو زن اندر سیاهی قرنهای منزل نکرد  
 کس چو زن در معبد سالوس، قربانی نبود  
 در عدالتخانه انصاف، زن شاهد نداشت  
 در دبستان فضیلت، زن دبستانی نبود  
 دادخواهی های زن، میماند عمری بی جواب  
 آشکارا بود این بیداد، پنهانی نبود  
 بس کسان را جامه و چوب شبانی بود لیک  
 در نهاد جمله کرکی بود، چوپانی نبود  
 از برای زن به میدان فراخ زندگی  
 سرنوشت و قسمتی جز تنگ میدانی نبود  
 نور دانش را ز چشم زن نهان میداشتند  
 این ندانستن، ز پستی و کرانجانی نبود  
 زن کجا بافنده میشد؟ بی نخ و دوک هنر  
 خرمن و حاصل نبود آنجا که دهقانی نبود  
 میوه های دکنه دانش فراوان بود لیک  
 بهر زن هرگز نصیبی زان فراوانی نبود  
 در قفس می آرمید و در قفس می داد جان  
 در گلستان، نام ازین مرغ گلستانی نبود . . .  
 چشم و دل را پرده می بایست اما از عفاف  
 چادر پوشیده بنیاد مسلمانی نبود

\* \* \* \* \*

## پانویسها:

- ۱- ص ۲۶۳ دیوان ایرج میرزا، کتابخانه مظفری.
- ۲- نقل از کتاب ادبیات مشروطه، مقالات میرزا فتحعلی آخوندزاده، کردآورده باقر مؤمنی، چاپ اول ۱۳۵۱ ه. ش. انتشارات آوا، چاپخانه زیبا، ص ۹۷. مقاله «درباره یک کلمه» نقل از جلد دوم آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده، چاپ باکو، ۱۹۶۱ م.
- ۳- نقل از کتاب ادبیات مشروطه، مقاله «مسائل مکتب و تدریس» از جلد دوم آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده، چاپ باکو، ۱۹۳۸ م. اصل مقاله به زبان ترکی است که محمد علی فرزانه آن را به فارسی برگردانده است.
- ۴- همچنین نگاه کنید به کتاب ادبیات مشروطه و تمثیلات میرزا فتحعلی آخوندزاده (شش نمایشنامه و یک داستان)، ترجمه محمدجعفر قراجه داغی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۵۶ ه. ش.
- ۵- رمان تاریخی شمس و طغرا داستان مفصلی است در سه جلد که در سالهای پُر تب و تاب انقلاب مشروطه به وجود آمد. یحیی آرین پور، این رمان را نخستین رمان تاریخی ایران دانسته است: ص ۲۴۰ از صبا تا نیما جلد دوم. حسن عابدینی مؤلف صد سال داستان نویسی در ایران نیز محمد باقر میرزا خسروی را نویسنده اولین رمان تاریخی ایران به شمار آورده است: ص ۳۹، چاپ دوم ۱۳۶۹ ه. ش. چاپ پگاه، نشر تندر.

- ۶- محمد باقر میرزا خسروی، نویسنده رمان شمس و طغرا به سال ۱۲۶۶ ه. ق. در کرمانشاهان متولد شد و در ۱۳۳۸ ه. ق. وفات یافت.
- ۷- ص ۲۴۴ جلد دوم از صبا تا نیما.
- ۸- ص ۳۸ جلد اول صد سال داستان‌نویسی در ایران تألیف حسن عابدینی.
- ۹- میرزا علی‌اکبر طاهرزاده صابر، شاعر بزرگ ملی آذربایجان قفقاز، سراینده فکاهیات اجتماعی و انقلابی، و همکار دائمی روزنامه ملانصرالدین، در سی‌ام ماه مه ۱۸۶۲ م. برابر با ۱۲۷۹ ه. ق. در شماخی، یکی از شهرهای قدیمی و تجارتي شیروان به دنیا آمد؛ ص ۴۶ جلد دوم از صبا تا نیما. وفات صابر بر اثر بیماری سل به سال ۱۹۱۱ م. برابر با ۱۳۲۹ ه. ق. اتفاق افتاد.
- ۱۰- صص ۱۶۲ و ۱۶۳ ترجمه کتاب هوپ‌هوپ‌نامه میرزا علی‌اکبر صابر، انتشارات ارمغان.
- ۱۱- صص ۱۸۹ و ۱۹۰ همان.
- ۱۲- صص ۲۶۹ و ۲۷۰ همان.
- ۱۳- ایرج میرزا - جلال‌الممالک - شاعر معروف، در ماه رمضان سال ۱۲۹۱ ه. ق. در تبریز به دنیا آمد و در شعبان ۱۳۴۴ ه. ق.، برابر با اسفند ۱۳۰۴ ه. ش. در تهران در اثر سکته قلبی درگذشت.
- ۱۴- ص ۲۶ دیوان ایرج میرزا، از قصیده «انتقاد از حجاب».
- ۱۵- یحیی آربین‌پور در جلد دوم کتاب از صبا تا نیما ص ۳۹۱ درباره «عارف‌نامه» نوشته است: «در تابستان ۱۳۳۹ - اندکی پس از قیام خراسان - که ایرج در مشهد بود، ابوالقاسم عارف، سفری به آنجا کرد و در باغ خونی، مهمان کنل محمد تقی خان پسیان، فرمانروای خراسان شد؛ ایرج که دل خوشی از عارف نداشت، مثنوی «عارف‌نامه»

- را سرود ...». این مثنوی در واقع در هجو عارف سروده شده است. برای تفصیل و شرح علت سرودن آن رجوع شود به همان جا.
- ۱۶- دیوان ایرج، صص ۱۲۷ و ۱۲۸.
- ۱۷- همان، ص ۱۳۶.
- ۱۸- همان، ص ۱۳۸.
- ۱۹- همان، ص ۱۳۸.
- ۲۰- همان، صص ۱۳۷ و ۱۳۹.
- ۲۱- ص ۳۸۸ جلد دوم کتاب از صبا تا نیما تألیف یحیی آربین‌پور.
- ۲۲- ص ۲۹۴ دیوان ایرج میرزا.
- ۲۳- دانشمند و نویسنده معروف، میرزا علی‌اکبر دهخدا حدود سال ۱۲۹۷ ه. ق. در تهران، دیده به جهان گشود و به سال ۱۳۷۵ ه. ق. برابر با ۱۳۳۴ ه. ش. درگذشت.
- ۲۴- ص ۳۰ کتاب دهخدای شاعر تألیف ولی‌الله درودیان، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۸ ه. ش. چاپخانه سپهر.
- ۲۵- نه ماه پس از آنکه در کشور ایران، مشروطیت برقرار شد؛ هفته‌نامه‌ای با عنوان صوراسرافیل در تهران انتشار یافت. (شماره یکم آن به تاریخ پنجشنبه ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ ه. ق. و شماره ۳۲ که آخرین شماره دوره اول روزنامه بود، روز شنبه ۲۰ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ه. ق. سه روز پیش از بمباران مجلس و چهار روز قبل از اعدام «میرزا جهانگیرخان» منتشر شد.): نقل از پانوش ص ۷۷ جلد دوم از صبا تا نیما. یحیی آربین‌پور در جلد دوم کتاب از صبا تا نیما ص ۷۷ مینویسد:
- «میرزا جهانگیر خان از آزادی‌خواهان بنام ایران و مردی پُرکار و زحمتکش و سرسخت بود. این روزنامه را پس از پیدایش مشروطه با همکاری میرزا علی‌اکبرخان دهخدا به راه انداخت و اداره کرد. صوراسرافیل کمتر به شعر میپرداخت و اهمیت آن بیشتر از جهت

قطعات منشور به ویژه مقالات کوتاهی بود که زیر عنوان «چرند پرنده» نوشته میشد. با این همه گاهی اشعاری در آن درج میکردید، از جمله در شماره چهارم موزخ ۸ جمادی الاول ۱۳۲۵ ه. ق. شعری از زبان دختران قوچان درج شده بود. داستان چنین بود که جمعی از ایرانیان مرزنشین که در میان آنان چند دختر جوان هم بوده‌اند، به دست ترکمانان اسیر افتاده و آنها را به روسیه برده‌بودند. این گفتگو از چندی باز در مجلس شورای ملی به میان آمده بود و مجلس میکوشید که آن دخترها را بازگرداند و چون گفته میشد که آصف‌الدوله، حاکم خراسان، در این کار دست داشته یا در آن کوتاهی کرده‌است، به تهران احضار شد. مجلس او را به بازخواست کشیده داستان را به شدت دنبال کرد. بازگرداندن دختران قوچانی یکی از آرزوهای آزادیخواهان شده بود. در چنین موقعی که احساسات مردم در جوش بود، شعری با وزن و آهنگ یک تصنیف قدیمی در صوراسرافیل پدید آمد.

۲۶ - مقالات دهخدا (چرند پرنده، مجمع‌الامثال دخو، هذیانهای من، یادداشتهای پراکنده) به کوشش دکتر سید محمد دبیرسایقی، اسفندماه ۱۳۵۸ ه. ش. انتشارات فریدون علمی، شرکت چاپ افست گلشن، مکتوب و جواب مکتوب، صص ۴۷-۴۴.

۲۷ - ص ۲۴۹ «مجمع‌الامثال دخو»، همان. در بخش مجمع‌الامثال، دهخدا بخشی از یک مثل مشهور را نقل می‌کند و به جای بخش دیگر آن، از خود، مطلب یا مطالبی می‌آورد. مثلاً اصل مثلی که در اینجا از آن استفاده شده این است: «حمام نرفتن بی‌بی از بی‌چادری است»: «همان مجمع‌الامثال و یا کتاب دیگر امثال و حکم» علی‌اکبر دهخدا، ص ۷۰۳.

۲۸ - صص ۱۳۱ و ۱۳۲ «چرند پرنده»، همان.

۲۹ - ص ۱۷۶ «چرند پرنده»، همان.

۳۰ - ص ۲۲۵، همان.

۳۱ - یحیی آیین‌پور مینویسد: «تصنیف‌ساز، موسیقیدان و شاعر انقلابی، ابوالقاسم عارف در سال ۱۳۰۰ ه. ق. یا کمی پیش از آن در قزوین متولد شد.» سپس در پانویشت می‌افزاید: «چایکین خاورشناس روسی تولد عارف را در سال ۱۲۹۵ ه. ق. و محمد هزار، دوست عارف و نویسنده «عارف‌نامه هزار» در حدود سال ۱۲۹۷ ه. ق. میدانند.» ص

۱۴۶ جلد دوم از صبا تا نیما. وفات وی در بهمن ۱۳۱۲ ه. ش. در ۵۲ سالگی اتفاق افتاد و در بقعه ابوعلی سینا به خاک سپرده شد.

۳۲ - دیوان عارف قزوینی، چاپ جدید ۱۳۶۱ خورشیدی، چاپخانه محمد حسن علمی، ناشر: سازمان انتشارات جاویدان، ص ۸۴.

۳۳ - ص ۱۴۳، همان.

۳۴ - غزل تحت عنوان «حجا» ص ۲۷۳، دیوان عارف.

۳۵ - از غزل زیر عنوان «تمدن بی‌تربیت نسوان - سفر نیمه راه!» ص ۲۹۹، همان.

۳۶ - ظاهراً باید در اصل «مکذار» بوده باشد؛ زیرا که با نقاب افکندن، کوبنده از اشتباه بیرون می‌آید و میبیند که روی معشوق از ماه زیباتر است.

۳۷ - از تصنیف بیست و سوم (بیات اصفهان)، ص ۴۰۸، همان.

۳۸ - میرزا محمد تقی، متخلص به بهار، در سال ۱۳۰۴ ه. ق. برابر با ۱۲۶۶ ه. ش. و ۱۸۶۶ م. در شهر مشهد به دنیا آمد و پس از درگذشت پدرش - میرزا محمد کاظم صبوری که ملک‌الشعرای آستان قدس رضوی بود - به فرمان مظفرالدین شاه قاجار، لقب ملک‌الشعرایی به او واگذار شد. وفات وی در سال ۱۳۳۰ ه. ش. برابر با ۱۹۵۱ م. اتفاق افتاد.

۳۹ - صص ۲۸۵ و ۲۸۶ کتاب نغمه کلک بهار به کوشش محمود رفعت، چاپ اول، ۱۳۶۵ خورشیدی، شرکت چاپ تجارت، مؤسسه چاپ و انتشارات

علمی.

- ۴۰ - ممکن است در اصل بوده باشد: «هریک از این سه، دو شود، مهره به ششدر باشد» و هنگام نقل از دستنوشته، غلط خوانده شده باشد. توضیحی که در پانویشت داده شده مربوط به اصطلاح ششدر است در بازی نرد و کنایه از بسته بودن راه بیرون شدن از مخمصه دو زن و دو مرد داشتن، و دو خالق و معبود را پرستیدن است. اگر کلمه مورد بحث «شه» خوانده شود، شه مهره در بازی نرد وجود ندارد و همه مهره‌ها یکسان هستند برخلاف بازی شطرنج که مهره‌های گوناگون مانند شاه، وزیر، رخ، فیل، اسب و پیاده دارد؛ و اگر با تلفظ محاوره‌ای «شه» خوانده شود، بعید به نظر می‌رسد که در سرتاسر قصیده، فقط این کلمه چنین تلفظی داشته باشد!
- ۴۱ - ص ۴۱۷ کتاب نغمه کلک بهار.
- ۴۲ - ابوالقاسم لاهوتی به سال ۱۲۶۴ ه. ش. برابر با ۱۳۰۵ ه. ق. و ۱۸۸۵ م. در شهر کرمانشاه متولد شد و در فروردین ماه ۱۳۳۶ ه. ش. برابر با ۱۹۵۷ م. در ۷۳ سالگی در مسکو جان سپرد. (برگرفته از مقدمه احمد بشیری بر دیوان لاهوتی، ص ۱۱۱).
- ۴۳ - دیوان ابوالقاسم لاهوتی با کوشش و مقدمه احمد بشیری، چاپ اول، ۱۳۵۸ خورشیدی، چاپخانه سپهر، تهران، صص ۶۷ و ۶۸.
- ۴۴ - ص ۶۷، همان.
- ۴۵ - انقلاب کبیر روسیه در اکتبر سال ۱۹۱۷ م. برابر با ۱۲۹۶ ه. ش.
- ۴۶ - صص ۶۵۲ - ۶۴۹ دیوان لاهوتی.
- ۴۷ - ص ۹۳۱، همان.
- ۴۸ - ص ۸۹۷، همان.
- ۴۹ - صص ۹۲۸ و ۹۲۹، همان.

- ۵۰ - صص ۲۷۵ - ۲۷۲، همان.
- ۵۱ - میرزاده عشقی به سال ۱۳۱۲ ه. ق. برابر با ۱۲۷۲ ه. ش. و ۱۸۹۳ م. در شهر همدان به دنیا آمد و در ۱۳۴۲ ه. ق. برابر با ۱۳۰۳ ه. ش. در جوانی کشته شد.
- ۵۲ - از نمایشنامه «کفن سیاه»، کلیات مصور عشقی، تألیف و نگارش علی اکبر مشیر سلیمی، از ص ۲۱۱ به بعد.
- ۵۳ - میرزاده عشقی چنانکه خود بارها پیش‌بینی کرده بود، در خانه خویش، جنب دروازه دولت، به دست دو تن ناشناس، هدف تیر قرار گرفت و همان روز در بیمارستان شهربانی جان داد.
- ۵۴ - از منظومه «احتیاج» ص ۳۰۴ دیوان عشقی.
- ۵۵ - حسن مقدم (علی نوروز) متولد سال ۱۳۱۶ ه. ق. برابر با ۱۲۷۷ ه. ش. در تهران و متوفی در ۱۳۰۴ ه. ش. در سن ۲۷ سالگی.
- ۵۶ - ص ۳۰۶ جلد دوم از صبا تا نیما (تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی) تألیف یحیی آربین پور، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۴.
- ۵۷ - ولادت پروین در ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ ه. ش. و وفاتش در ۱۵ فروردین ۱۳۲۰ ه. ش. اتفاق افتاد. پدر پروین، میرزا یوسف خان اعتصام دفتر (اعتصام‌الملک)، بنیانگذار مجله پرارزش و گرانبار بهار بود که در عصر مشروطه انتشار یافت. در این نشریه که حاوی قطعات ادبی، شعر، مقاله‌های اجتماعی و تربیتی، مباحث سیاسی و تاریخی و علمی، و ترجمه آثار ادبی خارجی بود؛ مطالبی هم درباره زنان نوشته میشد.
- ۵۸ - ص ۲۲۵ دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات پروین اعتصامی، چاپ سوم، ۱۳۲۳ شمسی، چاپخانه مجلس، تهران. ناشر: ابوالفتح اعتصامی.
- ۵۹ - ص ۱۸۷، همان. فرمان کشف حجاب در هفدهم دیماه ۱۳۱۴

خورشیدی صادر شد و تاریخ سرودن این شعر، اسفند ماه ۱۳۱۴ خورشیدی است که به مناسبت رفع حجاب، سروده شده است.

## توضیحات

دوشیزگان	ابکار
یکی از سرداران لشکر عمرین سعد در واقعه کربلا . موی	ارزق شامی
زرد و چشم آبی . سنگدل .	
بیندگی گرفتن	استعباد
روئسا . حکام ، و سلاطین	اغره
جلب کردن	استجلاب
زنان چادری	پردگیان
جرات و دلیری	تجریات
رسوائی ها و پرده دری ها	تهتکات
شهری در ازبکستان	خیوه
بندگی و عبودت	رقیت
شک و دودلی	ریب
یکی از اهالی کتاب که در زینهار و امان اسلام درآمده	ذمی
آخر ماه	سلخ
رفتار ، عادت و روش	سلوک
از ریشه سبی بمعنی اسیر و برده زن	سپتات
شاهراه های بزرگ	شوارع
شستشوی بدن بعد از هم خوابگی	غسل جنابت
ابوجعفر محمد بن یعقوب ابن اسحق مکینی رازی معروف	مکینی

A Publication of the Historical Society of Iranian Women

Editorial Board: Janet Afary, Mojghan Alibakhshian  
Mansoorch Fatoorehchi, Manijeh Marashi

Title: Negaresh-i bar Zan va Jensiyyat dar  
dawran-i Mashruteh  
*A Look at Women and Gender in the  
(Iranian) Constitutional Revolution*

Cover: Mulla Nasreddin. Lithograph 17" x 24"  
Editors: Janet Afary  
Mojghan Alibakhshian  
Mansoorch Fatoorehchi

Published by: The Historical Society of Iranian Women  
The Women's Studies Program, LAEB,  
Room 2258  
Purdue University  
W. Lafayette, Indiana, 47907-1358, U.S.A  
E-mail: afary@purdue.edu

Printer: Campus Printing. Columbus, Ohio, U.S.A

Edition: First Edition

Date: 2000

All Rights Reserved.

Copyright 2000 by The Historical Society of Iranian Women

This book may not be reproduced without the publisher's permission.

توضیحات ۲۴۰۸

۲۴۰ / نکرشی بر...

به ثقة الاسلام (وفات ۳۲۹ هجری) اول محمدت امامی

که به جمع و نظم و ترتیب اخبار دینی پرداخت

زنان پرده نشین

محتجبات

تتکدست و جاتمند

مضطر

مرض مسری که بیشتر در اسب و استر و خر دیده

مشمشه

شده و به انسان نیز سرایت میکند

آبریز خانه، مستراح

مبال

الهام گرفته شده

ملهم

واقف به امور شریعت و متدین و دیندار

مُتشرع